

مصاحبه با آقای محمد درخشش

فارغ التحصیل دانشسرای عالی و دبیر

سر دبیر نشریه مهرگان

از موسسان جامعه معلمان

نماینده مجلس شورای ملی دوره ۱۸

وزیر فرهنگ ۶۲-۱۹۶۱

روایت‌کننده : محمد درخشش
تاریخ مصاحبه : ۲۹ جون ۱۹۸۳
محل مصاحبه : چوی چیس ، مریلند
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۱

مصاحبه با آقای محمد درخشش در چوی چیس مریلند در تاریخ ۲۹ جون ۱۹۸۳ و ۸ تیر ماه ۱۳۶۲ .

س- آقای درخشش میخواستم از شما خواهش بکنم که در شروع مصاحبه لطفاً " بسه اختصار و تا آنجائی که برای شما امکان دارد راجع به سوابق خانوادگی-تـان و تحصیلاتتان و اینکه شما چگونه وارد جریان سیاسی ایران شدید صحبت بفرمائید .

ج- بله ، من متولد تهران هستم . عرض شود که ، تحصیلات ابتدائی و متوسطه و عالی را در ایران گذراندم . لیسانسیه دانشرای عالی هستم در رشته تاریخ و جغرافی . و بعد از اینکه تحصیلاتم تمام شد رفتم به نظام وظیفه دوسال معمولاً ، خدمتم را کردم . بعد داخل فرهنگ شدم ، شدم دبیر دبیرستان هادرمدرس تهران .

س- این درجه تاریخی بود آقای درخشش ؟

ج- این در تاریخ فکر میکنم ، ۱۳۱۹ ، فکر میکنم یا ۲۸ ، بله . مشغول تدریس شدم در همین رشته سیکل دوم ، در همین رشته ای که ، البته قبلاً هم مرتباً " تدریس میکردم چون من دیپلم علمی داشتم ، بیشتر فیزیک و شیمی و ریاضی تدریس میکردم در مدارس ملی . از جمله مدرسه آلیانسس ، من یکی از معلمین آنجا بودم در رشته های علوم . بعد که این رشته را تمام کردم ، خوب ، حالا تاریخچه

خیلی زیادی دارد ، داخل رشته خودم شدم . بلکه بهر حال ، البته آن موقعی که من نظام وظیفه بودم جنگ جهانی دوم شروع شد . و خوب ، در قبل ، در آن موقع زمان رضا شاه به هیچ عنوان مسئله ای بنام مسئله فعالیت های سیاسی مطرح نبود ، در آن شرایط . و بعد که جنگ جهانی دوم شروع شد ، بهر حال آن تغییر سلطنت شد و استعفای رضا شاه با آن فرمولی که خود جناب عالی وارد هستید ، کم کم یک فضای با اصطلاح محقری برای سیاست باز شد . همان موقعی که احزاب مثلاً " حزب توده بوجود آمد ، احزاب دیگری تقریباً " کم و بیش بوجود آمدند . این ها مسائلی هستند که بعد اتفاق افتادند در آن موقع بهر حال ، من یک جوانی بودم علاقمند به فعالیت . تنها جایی که برای من امکان فعالیتش بود جامعه لیسانسیه های دانشسرای عالی بود . این جامعه لیسانسیه های دانشسرای عالی پایه گزاری آن پنجاه سال قبل است . یعنی من میتوانم بگویم که از قدیمی ترین سندیکا های ایران است . هیچ سندیکاشی تاریخی اینطور طولانی مثل جامعه معلمان ندارد . زمان رضا شاه ، دکتر صدیق رئیس دانشسرای عالی بود . ایشان خوب ، خیلی علاقمند به این مسائل جلسات و انجمن ها و اینها بود ، چگون در آمریکا هم تحصیل کرده بود . منتهی به هیچ عنوان چهره سیاسی این فعالیت نداشت .

س- آقای دکتر صدیق ؟

ج - دکتر صدیق اعلم رئیس دانشسرای عالی بود . خود ایشان با اصطلاح پایه گزار جامعه لیسانسیه های دانشسرای عالی بود . بعد که من مطالعه کردم ، آن موقع البته من دانش آموز بودم .

س- تاریخ دقیق آن شما یادتان هست چه موقعی بود ، وقتی که جامعه لیسانسیه های دانشسرای عالی تشکیل شد ؟

ج - پنجاه سال قبل ، دقیقاً " .

س- پنجاه سال قبل از کی ؟ از الان ؟

ج - بله از الان . در آنجا ۱۵ نفر از دانشرایعالی ، سال دوره اول ۱۵ نفر لیسانسیه شده بودند . چون بیشتر از این نبود آن موقع . این ۱۵ نفر را آقای دکتر صدیق جمع کرد در همان دانشرایعالی و گفت ، " از حالا که اولین دوره دانشرایعالی بوجود می آید ، شما میتوانید با هم متحد باشید و بهر حال مسائل منفی تان را مطرح کنید ." این اولین دوره لیسانسیه های دانشرایعالی ۱۵ نفر بودند فقط . خوب ، آنها با هم جلساتی داشتند ، و این جلسات بیشتر جنبه های علمی داشت . هیچ ابدا " مسئله ای بنام مسئله سیاست نبود . بعد از سقوط ، بعد از رفتن رضا شاه و مسئله جنگ جهانی دوم ، همه جا رنگ سیاست به خودش گرفت . جامعه لیسانسیه های دانشرایعالی هم رنگ سیاست به خودش گرفت . بهمین دلیل بود که طبقه جوان ، معلمین جوان به هیچ عنوان آماده نبودند به اینکه با آن لیسانسیه های قدیمی که بطور کلی ، آن چیزی که ما می گفتیم ، بادیستگاه رضا شاهی سازش داشتند ، همکاری داشته باشند . واقعا " آن موقع هم انتخابات انتخابات بتمام معنا دقیق بود . انتخابات جامعه لیسانسیه های دانشرایعالی بتمام معنی دقیق بود . تعداد هیئت مدیره هفت نفر بود . ما یک گروهی بودیم به اینکه ... بله طبقه جوان آماده نبودند . این جامعه لیسانسیه های دانشرایعالی در آن موقع به این صورت بود که مثلا " فرض کنید که از وزرای وقت دعوت می کردند . جلسه برایشان تشکیل می دادند ، بصورتیک باند بسود آن اول . پست های وزارت فرهنگ را بین خودشان تقسیم می کردند . و این خیلی برای لیسانسیه های قدیم ناگوار بود این سیستم . برای اینکه مخالف بودند با بطور کلی در آن موقع ، کادر وزارت فرهنگ ، بتمام معنی ، وزرای فرهنگ . یعنی این انگیزه مخالفت در زمان رضا شاه هم بتمام معنی در نسل جوان بسود ، بروبرگرد ندارد . ولی امکان مخالفت کردن وجود نداشت . کما اینکه ، واقعا "

تاریخچه جالبی دارد ما موقعی که شاگرد دانشسرایعالی بودیم ما در زمان رضاشاه یک اعتصاب کردیم، البته اعتصاب بر مبنای این بود که ما می گفتیم که " ما آزاد باشیم بعد از تدریس، بعد از اینکه لیسانس شدیم اگر خواهیم معلم بشویم و اگر نخواستیم برویم جای دیگر کار کنیم." و یک اعتصاب کردیم. آن اعتصاب خیلی وحشتناک بضرر با مصالح یک عده ای تمام شد. یک عده را گرفتند، البته آن موقع آگاهی و کارآگاهی و صحبت ساواک و اینها نبود. اینها را گرفتند و آن وقت به دکتر مدبّق و یک عده ای از استادها، که بنده خاطرم هست، همین آقای دکتر سیاسی و مرحوم دکتر شفق، رفتند وساطت کردند ...

س- آقای دکتر رضا زاده شفق؟

ج- دکتر رضا زاده شفق. اینها رفتند وساطت کردند به دولت که " خوب، اینها جوان هستند، بچه هستند." منظورم اینست که ملاحظه میفرمائید، انگیزه مبارزه با آن سیستم بود، وجود داشت، خیلی قوی هم وجود داشت اما امکان آن نبود. بهر حال، ما آمدم جلساتی داشتیم. طبقه جوان معلم، معلم مدرسه متوسطه با هم جلساتی داشتیم و در آن جلسات تصمیم گرفتیم به اینکه در انتخابات ما برنده بشویم. هیئت مدیره ما بشویم.

س- این مرحله ای که میفرمائید مال بعد از سقوط رضاشاه است؟

ج- بطور قطع مال بعد از سقوط رضاشاه است. آن طبقه قدیم با مصالح، معلمین ما که از یک همچو چیزی آگاه شدند آمدند بطور کلی با ما ائتلاف کنند و سازش کنند، گفتند: " یک چندنفری از ما باشد، یک چند نفری از شما، که قدیم و جدید در هم آمیخته بشود. ولی ما زیر بار نرفتیم. انتخابات انجام شد. آنها خیال میکردند برنده هستند، ما بردیم. در آن موقع بنده شدم رئیس جامعه لیسانسیه های دانشسرایعالی و هفت نفر هیئت مدیره. و بهر حال آنها هم تسلیم شدند.

س- سال آن یادتان هست آقای درخشش؟

ج- دقیقا "نمیدانم سال آن چه سالی است. ولی بین مثلا" فرض کنید سال ۲۵ یا ۲۷، مثلا". دقیقا "تاریخ آن یادم نیست. آن موقع ما چیز شدیم، بطورکلی بنده، ما، هیئت مدیره را ما بردیم و آن عده هم تسلیم شدند. برای چه؟ برای اینکه انتخابات واقعی بود. بعد از اینکه این کار را کردیم طبقه معلم قدیم ما را قبول نداشت. چون میدانید آن موقع مسئله جوان اصلا" مطرح نبود. بطور کلی از لحاظ سنی بایستی حتما "مراحل را افراد بپیمایند تا برسند. مثلا" فرض کنید یک کسی که لیسانس دانشسرای عالی بود این محال بود بتواند مدیر مدرسه بشود. محال بود بتواند ناظم مدرسه بشود. یک آتشین نامه بود. این باید مثلا" فرض کنید چهار سال تدریس بکند بعد از چهار سال میتواند ناظم بشود. بعد میتواند مدیر دبستان بشود. مراحل بود. به این دلیل ما که همه مان طبقه ای که انتخاب شدیم دبیر بودیم و آن آقایان تمام شان رئیس اداره و رئیس کارگزینی و بالاتر و مدیر کل، خیلی برایشان ناگوار بود. ولی بلافاصله بعد از مدتی انتخابات، ما بر مبنای اینکه، در آن موقع به لیسانسها صد تومان میدادند بنام حق لیسانس. چون تعداد لیسانسهای دانشسرای عالی زیاد بود دولت بودجه نداشت بپردازد. بنابراین این حق را بماندادند. کابینه، کابینه قوام السلطنه بود. وزیر فرهنگ آقای دکتر شایگان بود.

س- آقای دکتر علی شایگان؟

ج- دکتر علی شایگان. در آنجا ما یک مقدار مذاکره کردیم که این حق لیسانس را باید بپردازیم. آقایان گفتند، "بودجه نداریم"، ما اعلام اعتصاب کردیم. این اولین اعتصابی بود که جامعه لیسانسهای دانشسرای عالی در آن موقع انجام داد. محل اجتماع همان هم در دانشسرای عالی بود. و جلساتی تشکیل دادیم. مدارس تعطیل شد. مدارس شهرستان، دبیرستانها تعطیل شد. و حکومت تسلیم

شد . البته در آن موقع یک عده ای از ما ها همه مان منتظر خدمت شدیم . حقوق مان قطع شد . تسلیم شد . وقتی دولت تسلیم شد ، این موفقیت بزرگ ما در آن موقع چون میدانید هنوز واقعا " مردم از زیر فشار اختناق نجات پیدا نکرده بودند درست است که آن اختناق از بین رفته بود ولی توهم آن وجود داشت . ولی مردم عادت کرده بودند . مسئله اعتصاب در آن شرایط بین مردم ایران یک چیز خیلی فوق العاده ای بود که بوجود آمد . و ما چون موفق شدیم از آن تاریخ واقعا " جامعه معلمان ایران یا جامعه لیسانسیه های دانشرانج گرفت و قوی شد و اجبارا " تمام پیرو جوان بما پیوستند ، و یک قدرت بزرگی شدیم . خود همین قضیه باعث شد که آموزگاران که با اصطلاح ، یک جامعه فارغ التحصیلان دانشرای مقدماتی داشتند اینها جلب بشوند به همکاری با ما . یک مدتی باهم ایمن دو جامعه همکاری کردیم و بعدا " ، یعنی بطور ائتلاف بعدا " به جامعه لیسانسیه های دانشرای عالی پیوستند و چون معلم بودند ، اسم این جامعه عوض شد و شد جامعه معلمان ایران . و خود همین مسئله اعتصاب یک الگوئی شد و یک با اصطلاح جنبشی بود که در استاد های دانشگاه هم مؤثر بود . استادان دانشگاه که هیچ نوع اتحادیه ای نداشتند ، آنها هم بنام عضو بطور کلی مرتبا " شرکت کردند و جامعه معلمان دانشرای عالی تشکیل شد از آموزگاران ، دبیران و استادان و کارمندان فرهنگی .

س- آقای درخشش ، آن اسم اعضای هیئت مدیره ، آن هفت نفری را که صحبت فرمودید ، اسمی آنها یاد شما هست ؟

ج - بعد از آن جلسه انتخابات مرتب تجدید شد . ولی بنده چند نفر از آن اسمی را .

س- مایل بودم که لااقل اسمی اولین هیئت مدیره را بفرمائید .

ج - الان به عرفتان میرسانم . این هیئت مدیره ، اتفاقا " ما یک کتابی

داشتیم از لحاظ فعالیتهای جامعه معلمان ایران که این در ایران بود و ما نتوانستیم بیاوریم و الآن هم نمیتوانیم . و تمام اسنادمان در ایران است . در آنجا تمام این اسامی بوده است . یکی در آن بوده یکی در روزنامه مهرگان . البته آن اسامی اولیه در روزنامه مهرگان است . آنهایی که بنده یادم هست از آن هیئت مدیره اول ، الآن چهار نفرشان یادم هست . یکی خود بنده بودم بنام رئیس جامعه . دکتر محمد مشایخی بود که بعد شد رئیس دانشگاه تربیت معلم . ایشان معاون جامعه بود . خانم افتخارالملوک همابین بود که ایشان رئیس دبیرستان دخترانه بود . ایشان منشی جامعه بودند . دیگر آقای بیگلری بود . ایشان یکی دیگر از منشیان بودند . این چهار نفر را من یادم هست . اما اعضای جامعه معلمان ، من باب مثال یکی از افرادی که بارها انتخاب می شد بنام مشاور ، جزو این هفت نفر ، دکتر محسن هشترودی بود . پرفسور محسن هشترودی بود . ایشان در این جامعه همیشه بنام مشاور جزو هیئت هفت نفر بودند . دیگر دکتر عصار بود که استاد دانشگاه ، عرض شود کسسه در دانشگاه تهران ، دانشگاه فنی .

س- دانشکده فنی .

ج- استاد دانشکده فنی بود . ابوترابیان بود که یکی از فرهنگیان برجسته بود . نوروزیان بود . خانم زهرا کیا بود که عضو حزب توده بود آن موقع که بعد که زن دکتر خانلری شد ، شد خانم دکتر خانلری . بله ، بهر حال در هر دوره ای هیئت مدیره تجدید انتخابات می کردیم . و در این تجدید انتخابات دونفر سه نفر ، یک نفر دو نفر عوض می شدند . و بطور کلی در تمام دوره های انتخاباتی ما انتخاب می شدیم . چون واقعیت اینست که فعالیست جامعه معلمان ایران خیلی چشمگیر بود . از آن موقع جامعه معلمان ایران شد جامعه یعنی فعالیت صنفی شد فعالیت صنفی - سیاسی . یعنی شد جامعه صنفی -

سیاسی . البته ما در فعالیت‌های سیاسی هیچ وقت "ایسمی" نداشتیم. یعنی سمت‌بخصوصی، ما سمت، عرض‌شود که، منافع ملت‌ایران را در نظر داشتیم همیشه . در آنجائی که منافع ملت‌ایران بود. دراین فعالیت‌ها بطورکلی، افراد حزب ...، یعنی یکی از مواد اساسنامه جامعه معلمان ایران، این بود که تمام معلمانی که دارای ایده‌شولوزیهای مختلف، دیدهای سیاسی مختلف هستند اینها در کادر صنفی- سیاسی معلمین...، البته تا این تاریخ کادر صنفی بود بعد صنفی- سیاسی شد، میتوانند فعالیت داشته باشند نسبت به سرنوشت فرهنگ مملکت شان و نسبت به سرنوشت خودشان . حزب توده که در آن تاریخ یک حزب بتمام معنی فعالی بود و حزبی بود که، باید گفت که مرعوب و مجذوب کرده بود یعنی گروه خیلی زیادی از روشنفکران و متفکران جامعه پیوسته بودند به این حزب و گروهی از هیئت حاکمه که نپیوسته بودند مرعوب بودند . یعنی بطورکلی باج می دادند . جرأت اعتراض نداشتند. و در محافل مختلف اگر سؤال می شد از آنها " شما با حزب ...". چون حزب توده مسئله روز بود. سؤال می شد که " شما عضو حزب توده هستید یا نیستید؟" می گفتند ما سمپاتیان هستیم . یعنی تا این اندازه . جرأت نمی کردند بگویند. در آن شرایط حزب توده، معلمینش در داخل جامعه معلمان ایران بودند و ما همکاری در قالب صنفی داشتیم. خیلی رسماً این همکاری بود. یعنی رابط تعیین کرده بودند. یک رابط با ما بود که یکی از رابطین رضا قدوه بود. نمیدانم اسمش را شنیده‌اید یا نه؟ رضا قدوه یکی از ...

س- رضا قدوه؟

ج- رضا قدوه جزو فراریانی بود که بعد استاد دانشگاه شد در آلمان شرقی . این یک فرد خیلی معروفی بود. حالا، بعد از انقلاب آمد به ایران . گویا مرض سرطان داشت و ایشان فوت کرد. ایشان رابط بود بین کمیته مرکزی حزب

ج - فعالیت سیاسی نکند، اینطور نشد. همان عواملی که معلمین حزب توده بودند در بعضی مواقع مخفیانه اعلامیه‌های خودشان را می‌آوردند تقسیم می‌کردند، توزیع میکردند. از همان سالهای اول این اختلاف شروع شد. و برخوردهای خیلی شدیدی ما داشتیم ما از آن اوایل. ولی جدانشده بودیم. و این برخوردها ادامه داشت تا همان مسئله، قضیه آذربایجان پیش آمد. در آنجا اصلاً "بطور کلی جدا بودیم ما. اما اعلام این جدائی را نکرده بودیم. اعلام جدائی از آن تاریخ شد که مسئله ملی شدن صنعت نفت پیش آمد. واقعاً "جدا بودیم. یعنی در همان موقعی که مسئله آذربایجان بود دیگر مسئله‌ای بنام اینک یک عضو داخل ما، هیچ. برخورد خیلی شدیدی داشتیم. ولی حزب توده تمایل نداشت که از ما جدا بشود. به دلیل این که یک محفلی بود برای جمع کردن عضو، پهن کردن بساط خودش. او به هیچ عنوان آمادگی نداشت به اینکه، ولسی همیشه ما مورد تهدید بودیم. در همان موقع در روزنامه های مردم چندین مقاله بر علیه من نوشتند و بر علیه جامعه معلمین نوشتند. و عرض شود که همین مسائل جدائی ها بود. اما جدائی علنی و رسمی نبود چون بعد از جامعه بعد از مسئله ملی شدن نفت، جامعه معلمان دو تا شد.

س - پس تا تاریخ ملی شدن صنعت نفت آن یک عضو حزب توده در هیئت مدیره جامعه معلمان بود ؟

ج - قبلاً "نخیر. عرض کردم، این یک عضو تا چند سال ابتدائی که هنوز این برخوردها و استکاک ها نبود، نبود. وقتی که آنها تعهدشان را بهم زدند ما هم تعهدمان را بهم زدیم.

س - و آن عضو را کنار گذاشتید ؟

ج - آن عضو را کنار گذاشتیم. وقتی که آنها قرار بود که فعالیت سیاسی نکنند و کردند، ما هم آن تعهد را بهم زدیم و دیگر عضوی از آنها انتخاب نکردیم. و همیشه ما درگیر بودیم. حتی ما مورینی داشتیم کسبه اعضای

حزب توده را دقیقاً " می شناختیم ، وقتی که اینها داخل درباشگاه مهرگان می شدند، که مرکز فعالیت معلمین بود، مواظب بودند که مبادا اعلامیه‌ای چاپ بکنند . و بعضی مواقع اصطکاک بجائی رسید که بیرون می‌کردیم از باشگاه . و آنها را ممنوع می‌کردیم از داخل شدن به باشگاه معلمان . این زدوخوردها خیلی طول کشید. اما حزب توده بطور کلی، صلاحش نبود به اینکه ترک کنـــد باشگاه مهرگان را و بگذارد برود بیرون . تا اینکه آمدیم رسیدیم به ، عرض شود که ، اگر زیاد مفضل است کوتاهش کنم ؟

س- خواهش میکنم مفضل بفرمائید .

ج - بسیار خوب . بعد تا رسیدیم آنجائی که مسئله ملی شدن نفت بود و این را هم به عرضتان برسانم ، بعد از اینکه حزب توده انشعاب حاصل کرد به رهبری خلیل ملکی ، در آنجا بود که خلیل ملکی با جامعه معلمان تماس گرفت و اعلام همکاری شدید کرد . بعنوان معلم ، معلمین ، یک گروهی بودند. او بود، جلال آل احمد بود. خود این مسئله بتمام معنی شدیدا " حزب توده را مورد ...، خیلی حزب توده ناراحت شد از این همکاری مستقیم این دو جبهه و کار بجائی رسید که یکی از مسائل مورد اختلاف شدید حزب توده ، مسئله همکاری ما با ملکی و دوستان ملکی بود و حرف ما هم خیلی حرف معین و مشخصی بودو آن این بود که اسانامه ما میگوید که معلم بایستی در جامعه معلمان شرکت بکنند . خلیل ملکی جلال آل احمد، عرض شود که ، بقیه آقایان .

س- مهندس قندهاریان .

ج - مهندس قندهاریان ، مهندس ضیاء موجدی ، آقای اسمثان یادم رفت که استاد دانشکده فنی دانشگاه بود، دکتر... بله ، بهرحال، اسمش یادم رفت . این مجموعه آقایان ... عجب ، بنده یک خورده حافظه ام را چیـــز کردم. بله ، حالا،

س- دکتر حکمی ؟

ج - نخیر، حکمی خیر. استاد دانشگاه بود با آقایان بزرگان کار میکردند در

دانشکده فنی .

س- سحابی ؟

ج - نخیر در دانشکده فنی با بازرگان همکاری داشتند. بعد موقعی که من وزیر فرهنگ بودم ایشان را رئیس پلی تکنیک کردم . بله ، رئیس پلی تکنیک . یادم رفت اسمش را . اتفاقاً " درهمین رژیم هم شد رئیس پتروشیمی .

س- بله ، اسمش را پیدا میکنیم .

ج - بله ، بهر حال منظورم این است . اسم حالا واقعا " مطرح نیست . میخواهم عرض کنم که آقایان ، سیمین دانشور بود . همه ی این آقایان بودند . یکی از کادرهای قوی روزنامه مهرگان شدند . در همان موقع با زهم حزب توده مقاله میداد و همه اش کوشش داشت به اینکه ، ما کمتر مقالات حزب توده را چاپ می کردیم . نه بعنوان معلم . مثلاً یکی از افرادی که می نوشت همین رضا قدوه بود یا دیگران . بله ، بهر حال ، این مسئله اصطکاک ما با اصطلاح تماس ما با حزب توده به تمام معنی برای ما مفید بود ، به تمام معنی . میدانید برای اینکه واقعا " دیگران که این تماس را نداشتند حزب توده را بوسیله مقالاتشان ، بوسیله ابده و لولوی شان می شناختند و برای خوب ، فکر جوان جذب کننده بود این کار و این مسائل . اما برای آنهایی که تماس داشتند عملاً " و می دانستند که چهره واقعی اینها چه هست ؟ یعنی می فهمیدند . آن خیلی جالب بود . و واقعیت اینست که ما حزب توده را از این طریق شناختیم نه از طریق روزنامه هایشان یا کتاب هایشان یا مسائل دیگر .

س- ممکن است بعضی از اینها را بعنوان مثال بفرمائید ؟

ج - من باب مثال فرض کنید که برای ما ثابت شد به اینکه کوچکترین اختیاری حزب توده و این عوامل شان ندارند . برای ما ثابت شد که تمام مسائل بصورت امر و دستور اجراء می شود . همین آقای رضا قدوه ، ایشان که یک شخصی خیلی برجسته ای در ، البته جزو کمیته مرکزی نبود ، شاید خودش هم تماایل

نداشت چون از لحاظ او بود ، یا آقای جواهری بود ، اینها آدم های بسدی نبودند. آدم های خوبی بودند. اما خوب ، از لحاظ حزب ، ایشان می آمد با من صحبت می کرد درباره مسائل ، یعنی ما فرض کنید یک اختلافاتی داشتیم با همین معلمین حزب توده برای همین فعالیت هایشان ، یا یک مسائل سیاسی بود. یا مسائلی که بهرحال ، سیاست که نمی شود آدم بگیرد ، سیاست در زندگی ما بود. همان موقع هم که داخل این مسائل نبودیم . منتهی برای این که کوشش بکنیم اصطکاک فکری در جامعه معلمان . خود من از لحاظ طرز تفکر ، من تابع نهضت ملی ایران بودم و در آن جهت کار می کردم . اما خوب ، از لحاظی که مبادا استکاکی پیدا بشود ، نمی آمدم داخل در ... تا اینکه علنی شد . البته این را هم من در پرناتز عرض کنم ، نهضت ملی ایران ، اعتقاد ما ، اعتقاد بنده اینست که شروع آن از زمان مصدق نبود. بهیچ عنوان . نهضت ملی ایران شروع آن از انقلاب مشروطیت ایران بود. و بعضی ها بیا اشتباه می کنند یا اینکه ملاحظان نیست که مسئله نهضت ملی ایران را .

مصدق البته این نهضت ملی ایران دوران شکوفائی داشت . بله ، نهضت ملی ایران ، نهضتی بود از زمان مشروطیت ایران . دکتر مصدق ، دوران شکوفائی داشت . عرض شود که ، دکتر مصدق یکی از رهبران بزرگ نهضت ملی ایران است که ایشان این را شکوفا کرد . یعنی رهبری داشت و این دوران را بیدآوری کرد . چون میدانید بعد از انقلاب مشروطیت ایران بعداً " خود مشروطیت ایران بصورت ، دفن کردند مشروطیت ایران را . فقط یک سنگ قبری از آن باقی مانده بود و فقط و فقط سوء استفاده می کردند. مسئله ای بنام مجلسین آن یا چیزهای دیگر آن ، نبود . دکتر مصدق کسی بود که مجدداً " این نهضت را زنده کرد ، احیاء کرد. بهرحال من خودم تابع او بودم و بهمین دلیل هم هست که ما چیز داریم . یک عده ای مسئله نهضت ملی ایران را ارث میدانند بعنوان ارث بردند و مخصوصاً " نام مصدق را . و این واقعاً " باعث تأسف است

اینکه در آن موقعی که خوب ، همین رژیم پهلوی ، و هر ۲۸ مردادی میلیونها عکس مصدق را برمی داشتند به در و دیوار می کوبیدند بصورت دیو و خوک و اینها ، یک نفر از آقایان متعرض نبودند به این کار و یا اقلاً در کارهایی که داشتند در پست هایی که داشتند ، در مثلاً " کنترالتچی گری هائی که داشتند به نام شغل آزاد ، که چه عرض کنم شغل آزاد یعنی چه در آن قضا یا ؟ اعتراض نکردند . ولی بعد از این باز دوباره دکتر مصدق سرقفلی پیدا کرد . و واقعا " درهمین دوره انقلاب خیلی قضا یا مسخره بود. افرادی که در آن موقع مثلاً " سنش دوازده سال بود ، این می آمد و با کمال پرووٹی و وقاحت می گفت " آقا بنده با دکتر مصدق همکاری داشتم ". بعد هم می گفت " بله ، من در آن موقع به ایشان یک همچین چیزهایی گفته بودم. " و آدم وقتی محاسبه سنش را می کرد ، می گفت " آن موقع مثلاً " ۱۵ سالم بود ". این چه طور بود ؟ مقصود چون سرقفلی پیدا کرده بود. اینهم البته مسئله فساد اخلاقی است که در جامعه ما هست . بهر حال این اصطکاک ما ، این آقای قدوه می آمد می نشست با ما صحبت می کرد. بعد قضا یا حل می شد. چون بنام یک رابط می آمد دیگر . می گفت " بله ، این چیزی که ما الان محبت کردیم عمل می کنیم و قبول داریم. " می رفت . وقتی که می رفت ، چهار بعد از نصف شب ، سه بعد از نصف شب ، در خانه را میزد ، می گفت ، " آقا ، بنده اشتباه کردم و من در این توافق که کردیم یک چیزهایی اشتباه کردم دوباره باید صحبت کنیم بیایید خواهش میکنم دوباره صحبت کنیم. " البته من چند دفعه قبول کردم این مسئله را . ولی دفعه بعد ، خیلی معذرت میخواهم جمله خیلی ... گفتم " شما شوهر دارید تشریف ببرید اول اجازه بگیرید ، مثل یک زن شوهر دار از شوهرتان اجازه بگیرید و بعد طی بفرمائید بعد بیایید با من صحبت کنید. چسبون ما مستقل هستیم . و آن تصمیمی که می گیریم مستقلاً می گیریم . شما در تصمیم گیری تان استقلال ندارید. شما وابسته هستید. بروید با ارباب کل تان

با هر جا ، صحبت کنید ، بعد از تصمیم گیری . والا من حاضر نیستم با شما صحبت بکنم .
 یا من باب مثال فرض کنید که مسائل را واقعا " ، سیستم البته ، وانمود
 می کردند که دنبال دموکراسی هستند اما با خفن ترین و وحشتناک ترین سیستم
 رفتار می کردند . آنها گوششان این بود که معلمان با اصطلاح مملکت را توده ای
 کنند . ما کوشمان این بود که معلمین مملکت را ضد توده ای کنیم . خوب ،
 ما یک موفقیت ها داشتیم . آنها هم یک موفقیت ها داشتند . و آن معلمی که
 ما دقیقا " چندین نفر بودند ، به اینکه مثلا " یکی از این آقایان که برگشت از
 حزب توده ، نمی گوئیم ما باعث شدیم . خودشان هم در جریان کار اطلاع حاصل
 می کردند . این باز دیروقت شب آمد منزل ما و بمن گفت که ، " من جانم در خطر
 است . برای اینکه فهمیده اند به اینکه من از حزب توده بیرون نیامدم ،
 جرات نکردم استعفا بدهم ، ولی فهمیده اند که من یک تمایلات غیر توده ای
 پیدا کردم . مثل اینکه جان من در خطر است . " منظورم اینست که تا این اندازه
 وحشیانه رفتار می کردند با چندین نفر از معلمینی که عضو حزب توده بودند
 اینها از حزب توده آمدند بیرون . اینها همیشه مخفی بودند . تماس آنها با ما
 مخفیانه بود ، برای حفظ جان شان ، برای اینکه آزار و اذیت نکنند ، و برای
 اینکه اهانته نکنند و برای اینکه به آنها تهمت نزنند . و من اعتقاد دارم
 اینست به اینکه این رژیمی که الان هست یک مقدار درس و مکتبش را ، گرچه
 خودش معلم است این رژیم ، ولی یک مقدار درس و مکتبش را از آن سیستم حزب
 توده بدست آورده است و ما دیدیم که اینها نسبت به خلیل ملکی چه اهانته ها
 کردند و چه تهمت ها زدند . در صورتیکه واقعا " خلیل ملکی یک مرد بتمام
 معنی دانشمندی بود ، بتمام معنی زحمت کش بود ، بتمام معنی ملی — بود ،
 اعتقادات صحیح و سالم داشت . و یکی از افرادی است که در جامعه —
 شناخته شده نیست ، در جامعه ایران . برای اینکه همیشه از چندین طرف

ایشان مورد حمله بود. هم از طرف هیئت حاکمه. هم از طرف حزب توده. و میدانید به اینکه حزب توده تبلیغاتش خیلی قوی بود و اگر احیانا "کسی را میخواست بگوید خیلی قوی می گوید. هم تاکتیک قوی داشت، هم وارد بود و هم پایبند به شرافت نبود. یعنی هرچه دلش میخواست بگوید میگفت. ما از آن تاریخ اصطلاحاً با حزب توده چیز شد. اینها همان مسئله تهدید را درباره شروع کردند، دقیقاً! ولیک هیئتی تعیین کردند که این هیئت آمدند و من هرچه می گفتم که "من علاقمندم که شما هیئتتان بیاید با هیئت مدیره تماس بگیرید". اینها خواهش می کردند که، "تنها با شما ما تماس بگیریم". خوب، چندین بار هم با هیئت مدیره بودیم. در آنجا آمدند خیلی با کمال تواضع و فروتنی که "بله شما". از همان حرف های مهمل و مزخرف - "که شما از لحاظ ایده تئولوژی، فکری، وفلان، بما میخورید. به جای دیگر نمیخورید. بنابراین شما اگر بیاثید تاج سر ما هستید. فلان هستید و... " البته جواب آنها خنده بود. بعد آمدند گفتند که "شما این کارها را کردید. این کارها را کردید و... ما این طور قوی هستیم این طور هستیم و... و اگر احیانا" ما بخواهیم شما را بگویم مثل آب خوردن تو را میکوبیم. جامعه را از شما میگیریم." نمیدانم، چنین میکنیم چنان میکنیم. هم به نعل بود هم به میخ بود. و یک قضیه خیلی جالبی هم برای من اتفاق افتاد. ما برای اینکه افراد حزب توده را بشناسیم و آن موقع لیست معینی که نبود. عموماً "یک عده از آقایان هم حاضر نبودند به اینکه اسم هایشان را بدهند. ما دقیقاً "لیست اینها را پیدا کردیم. یعنی نه اینکه پیدا کردیم. با مصاحبه با افرادی در لباس حزب توده با آنها همکاری بکنند. چون ما تاکتیک های آنها را یاد گرفته بودیم. ما هم همان عمل را می کردیم. یک عده را ما از رفقایمان در حزب توده بودند، می رفتند. دقیقاً "فهمیدیم که اینها چه کسانی هستند. من این لیست را گذاشته بودم توی جیبم. و اتفاقاً "آن روز لیست توی جیبم بود. من جلوی در وزارت فرهنگ، با ملاح ما فعالیت داشتیم. آن موقعی بود که

ما علنا" و رسماً از حزب توده جدا نشده بودیم . البته این واقعه‌ای که بنده عرض میکنم مال قبل از این تاریخ است . الان بخاطر آمدن این واقعه را . جالب است که عرض کنم خدمتتان . ایستاده بودم آنجا بایکی از افراد حزب توده با هم صحبت می کردیم جلوی در وزارت فرهنگ .

س- این در چه سالی بود؟

ج - عرض کردم تمام این سال ها را دارم متأسفانه در ایران .

س- نخست وزیر کی بود؟

ج - خاطرم نیست .

س- وزیر فرهنگ هم یادتان نیست؟

ج - وزیر فرهنگ دکتر مهران ، بنظرم دکتر مهران بود . بنظرم باز ، دقیقاً " نمی دانم . ما جلوی وزارت فرهنگ دوتائی با هم داشتیم صحبت می کردیم و یک دفعه یک ماشینی آمد و ترمز کرد . ترمز کرد جلوی پای ما و دونفر آقایان آمدند بیرون . کارت از جیب شان درآوردند . مأمور کارآگاهی بودند . گفتند " بیائید بالا" . ما دوتا را انداختند توی ماشین . رفتیم ، ما را بردند به شهربانی ، کارآگاهی . عرض کردم آن موقع که مسئله‌ای بنام ساواک نبود . رفتیم آنجا . ما را بردند آنجا . بنده را بردند توی یک اتاق . آن آقا را هم بردند توی یک اتاق . و بعد از من شروع کرد . ظهر بود . معمولاً کارمندان آنجا ظهر میرفتند برای غذا . رفتند و یک پاسبانی را گذاشتند جلوی در مواظب من . تمام ناراحتی من این بود که ... بعد گفتند که ، بله ، ظهر که رفتند تمام نگرانی من ، چون بنده هم آن موقع بعلت اینکه معلمین هم در جامعه معلمان بودند بهر حال یک مقداری بنده هم بنام ، درافواه و مخصوصاً محافل دولتی ، نه از لحاظ اینکه من هیچوقت عضو حزب توده نبودم ، از لحاظ اینکه معمولاً افرادی هم که ملی بودند آنها را بنام حزب توده میخواستند بکوبند دیگر . ولی قدرتشان البته آن قدرت بعدی نبود . آن موقع تشکیلات

دستگاه واقعا " قدرت این را نداشت، بلکه، تمام نگرانی من این بود که این لیست را از جیب من اینها دربیاورند بعد هم بگویند که " شما خودت این کاره هستی " . و چون قصدشان کوبیدن من بود، این بود که اگر بنده می گفتم این لیست به این دلیل یا ، بهر حال تمام نگرانی من این بود که این لیست را اینها از جیب بنده در بیاورند و تقریبا " یک سندی بود که فوراً " آن مهر را بمن بزنند. آنها که رفتند نه را بخورند، این کاغذها را ، آنجا رسم بود دیگر تمام لباس و همه چیزها را می گرفتند، کلید و این چیزها را می بردند. اینها را گذاشتند توی یک جعبه ای ، جعبه میزی درش را قفل کردند. من به آن آقای پاسبانی که دم در بود به او گفتم که، اودم در ایستاده بود. من یک خرده با او صحبت کردم . اول گفتم که "خوب، شما حالت چطور است ؟ " اول ابا داشت. هی این طرف و آن طرف را نگاه میکرد کسی نباشد . چون کسی نبود. بعد گفتم " بیا من چندتا کاغذی ، ورقه ای از جیب من در آورند توی آنجا قفل کردند. " گفتم، " خوب، بلکه کردند. چی ؟ " گفتم، " من آخر اینها را لازم دارم. " گفت که " میخوانند بعد به شما میدهند. " گفتم، " من الان میخوام بخوانم. " گفت ، " نمیشود این کار را کرد. " گفتم ، " شما اگر این کار را برای من بکنی من انعام ترا می دهم . " گفت که، " من این کار را نمی کنم . " گفتم، " بسیار خوب. " من آمدم . گفت، " با من هم زیاد حرف نزن . " گفتم ، " خیلی خوب. " آمدم تو و یواشکی بعد از ده دقیقه که گذشت، در را باز کرد ، گفت ، " چقدر میدهی؟ " گفتم ، " سه تومان . " که آن موقع خوب ، خیلی بود . گفت " چهار تومان بده. " گفتم ، " چشم ، چهار تومان میدهم . " چون واقعا " آن خیلی سندی بودی ——— برای من . گفت ، " خیلی خوب . " گفت ، " فقط چیزی که هست هر وقت من زدم به در حواست جمع باشد . " گفت ، " آخر قفل است . " گفتم ، " خوب حالا ببینیم چکار میتوانی بکنی ؟ " بعد او مواظب در بود . من زیر میز خوابیدم و این قفل اینطوری ، خیلی ساده بود کشیدن بیرون . کشیدم ، خلاصه ، کاغذ

را در آوردم پاره کردم ریختم دور. و چهار تومان آن آقا را هم دادم. و آن قضیه بعد بنده را بردند محاکمه. یک سرگردی مرا محاکمه می کرد که، میخواهم بگویم سیستم حزب توده، بنام عضو حزب توده، البته بدون آن سند. و باز یک مشکلی که آنجا برای من پیش آمد، البته آنجا نه در زندان دوم بود. نخیر آن زندان نبود. چون این خیلی دور است خاطره... ایمن سرگردی که مرا محاکمه میکرد بنام عضو حزب توده. نه معذرت میخواهم آن دوره من محاکمه نشدم دوره بعد محاکمه شدم بنام عضو حزب توده. آن سرگردی یکی از افرادی بود که بنام عضو حزب توده تیرباران شد و یکی از افرادی بود که به تمام معنی مورد اعتماد و اعتقاد دستگاه با مطلق حکومتی بود.

س- رژیم بود.

چ - رژیم بود. باز پرس بود و یکی از باز پرس های مورد اعتماد. تمام افراد حزب توده را که می گرفتند به دلیلی، او باز پرس بود. می گفتند "بدهیـد"، الان اسمش را هم فراموش کردم، "به این آقا". اهل تبریز هم بود. آن محاکمه میکند. تا این اندازه ایشان مورد اعتماد بود. او و بنام عضو حزب توده در آن موقع که افسرها لو رفتند، بعد از کودتای ۲۸ مرداد، او یکی از افرادی بود که در رده اول بود و تیرباران شد. الان اسمش یادم نیست. یک سرگردی بود. منظورم اینست که تا کنیک آنها از قدیم همینطور بود. این تا کنیک جدید نبود. بله، می گفتیم در این قسمت به عنوان معترضه بنده عرض کردم، تا این که آقایان آمدند. ما گوش نکردیم به حرف هایشان. آقایان آمدند یک ورقه استیضاحیه ای تهیه کردند بنده را به عنوان امور مالی و خیانت در با مطلق اموال جامعه معلمان، عضویت می گرفتیم دیگر، ایران، تهمت زدند به اینکه شما اموال جامعه معلمان یک مقداری حیف و میل شده است و فلان شده است. در صورتیکه در آئین نامه ما و اساسنامه ما مسئله ای بنام استیضاح نبود. ما قبول کردیم. گفتیم حاضر هستیم و آمدم جلسه عمومی اعلام کردیم.

در جلسه عمومی آقایان آمدند. خاطرم هست یکی از آقایان، تمام اینها اسمشان یادم رفته است، که بعد باز یکی از افراد درجه یک شان که بعد ایشان شد، خیلی جالب است، مدیر کل در وزارت فرهنگ و هنر و مدیرکل سانسور، و اینها بر مبنای اطلاعاتی که داشتند و بر مبنای سیستمی که داشتند دستگاه رژیم شاه از اینها استفاده می کرد. دستگاه ساواک واقعا " مغز متفکر آن از عواملی از حزب توده بودند. اصلا" حزب رستاخیز بطور کلی تعزیه گردان هایش عضو حزب توده بودند. همین آقای باهری که اسمش بود اینها تعزیه گردان ها بودند، یعنی حزب توده نه اینکه تنها تعزیه گردان دستگاه خمینی بود، بلکه واقعا " تعزیه گردان دستگاه شاه بود، منتهی نه بنام حزب توده. البته عواملی بودند که از حزب توده آمده بودند بیرون، جدا شده بودند. ولی می خواهم عرض کنم آن مکتب بطور کلی افراد را طوری بار می آورد که عاری از هر مسئله انسانیت و اخلاق و شرف است. چون ممکن است یک کسی، فرض کنید که، از یک حزبی برگردد اما چرا از شرافتش برمی گردد؟ چرا از انسانیتش برمی گردد؟ این حزب و این مکتب طوری است که عوامل را بطور کلی خلع انسانیت می کند. واقعا " به این صورت در می آورد. بگذریم از این کار. آمدند استیضاح. جلسه خیلی با ملاحظه، جالبی بود. در آن جلسه اشخاصی که با جامعه معلمین همکاری نمی کردند بطور کلی دولتی بودند، آنها هم آمدند. جلسه خیلی پرشوری بود، بتمام معنی. خوب، میدانید که در آن موقع چون مسئله ملی شدن نفت بود، بیشتر دور مصدق و نهضت ملی می چرخید.

س- این سال ۲۹ بود ۲۸ بود؟

ج- باید آن سال ها باشد. حالا این تاریخ ها را میتوانم بنده پیدا کنم و عرض کنم خدمتتان. در آن جلسه خیلی وسیع عمومی اینها یک عده ای خارجی آورده بودند، یعنی یک عده ای که معلم نبودند. خوب، ما می شناختیم آنها

را گفتیم که املا" ما صحبت نمی کنیم مگر اینکه این آقایان که معلم نیستند بیرون بیرون . اول خیال می کردند که ما نمیدانیم . در صورتیکه ما دقیقاً می دانستیم . آنها را گفتیم بیرون بیرون . یک آقای که دوسه سال اول آمد ه بود و عضو جامعه معلمان ایران داوطلب شده بود، خیلی فعال بود، آن اندازه فعال بود که ما حسابداری جامعه را باو داده بودیم . شبانه روز کار می کرد و یکی از افرادی بود که ما خیلی باو علاقمند بودیم . آن روز اطلاع حاصل کردیم که ایشان یکی از افراد برجسته حزب توده است . نه آن فردی که طبق قرارداد ما می گذاشتیم، خیر. ایشان آمد و یک دفتری داشت از آن موقع. نه اینکه حسابداری بود ؟ آن دفتر را آورد بعنوان استیضاح کردن . دفتر هم، مثلاً" می گفت، " این پولی که بابت آگهی روزنامه شما دادید این را لازم نبود بدهید. این پولی که فلان کردید لازم نبود بدهید." آنهم ما گفتیم طبق آئین نامه و اساسنامه بوده هیئت مدیره تصویب می کردند و ضروری بود که باید... پیراهن عثمان . موقعی که خود آقایان صحبت می کردند. همان آقای که گفتم بعد مدیرکل شد ، یک آقای دیگری ، اینها صحبت می کردند جلسه ساکت بود ما هم گوش می کردیم ، خیلی کامل . بنده هم یادداشت می کردم که بروم مسائل استیضاح را جواب بدهم . بعد از اینکه ما بلند شدیم صحبت کردیم فریاد و فغان ، جلسه را بهم زدند. و املا" بما اجازه ندادند به اینکه ما صحبت نکنیم. کلمه ای بما اجازه ندادند. خوب، جنجال و داد و فریاد . البته ما هم مجهز بودیم برای این کار ، اما نه به مجهزی آنها . آن آقایانی را که ما راه نداده بودیم، خارج سالن توی دانشسرای عالی ، کم کـــ تعدادشان زیاد شد . از خارج آمدند. طبق نقشه و برنامه آنها ریختند توی سالن و شروع کردند به کتک زدن و عرض شود، ذحاشی . و خود بنده یکی از افرادی بودم که آنجا شدیداً " مضروب شدم و سایر رفقا . از این تاریخ،

فردای آن روز رفتند اعلام کردند در روزنامه‌ها که جلسه عمومی جامعه برای انتخابات در فلان روز تشکیل خواهد شد. در صورتیکه موقع انتخابات نبود. چون این انتخابات زمان معینی داشت. اعلام کرده بود در مهر ماه هرسال انتخابات است. اعلام کردند با کمال تأیید و هم‌نظر که عرض کردم یک عده‌ای مرعوب بودند و یک عده‌ای مجذوب. محل جلسات ما در دانشسرای عالی بود. رئیس دانشگاه آقای دکتر سیاسی بود. آقایان رفتند به سادگی از آقای دکتر سیاسی اجازه گرفتند سالن گرفتند. ما هیئت مدیره رفتیم پیش آقای دکتر سیاسی که "آقا شما که میدانید اساسنامه ما این است. انتخابات ما این است. وضع ما اینست. و شما که میدانید به اینکه هیئت مدیره ما هستیم. شما چندین بار بنام رئیس دانشگاه با ما مکاتبه کردید. بنا براین به چه حسابی و به چه مناسبت شما به اینها اجازه دادید؟ خوب، ایشان مرعوب بود. خاطرات هست به این که، نمیدانم چند وقت قبل از آن بود که حزب توده استادان دانشگاه را زندانی کرد در یکی از اتاق‌های دانشگاه. و حتی اینها برای فرض کنید، دستشویی هم اجازه نداشتند بروند و همانجا در همان اتاقی که زندانی شده بودند قضای حاجت می‌کردند. یعنی تا این اندازه اینها گستاخ بودند. خاطرات آن هست در موقعی که کافترادزه به ایران آمد، در آن موقع اینها مجلس را محاصره کردند. برای اینکه وکلای مجلس اجبار پیدا بکنند به این که به آن مسئله نفت جنوب رأی بدهند. اینها تعدادی از وکلای مجلس را مژوب کردند. یعنی میخواهم عرض کنم که، تا این اندازه اینها گستاخ بودند. تا این اندازه اینها دیکتاتور بودند و ضد دموکراتیک رفتار می‌کردند. ضد اخلاق رفتار می‌کردند، تا این اندازه. واقعا "آدم باید در آن آتشفشان خود را بگذارد و ببیند که چه باصطلاح، اژدها و چه سرطانی در آن موقع بود.

همه از آنها می ترسیدند، شاه می ترسید، غیر شاه می ترسید. نمیدانم، همه بیم داشتند در عین حالیکه ادعای مبارزه داشتند. بنده شنیدم، نمیدانم، هیچ اطلاع ندارم، خود شاه با چند نفر از این آقایان ملاقات داشته در آن موقع. باکیانوری اینها. من شنیدم. نمی دانم صحت دارد یا نه؟ که با صلااح یک توافق می، تا این حد. و خاطرتان هست به اینکه سه نفر از همین اعضای حزب توده در دولت قوام السلطنه رفتند. تمام اینها بر مبنای قدرتشان بود و فشارشان بود. خوب، افکار عمومی هم یک مقداری با آنها بود. نیابستی منکر شد. فایده نکرد حرف های ما. برای اینکه مرعوب بودند. بتمام معنی می ترسیدند.

س- آقایان انتخابات گذاشتند.

ج- آقایان انتخابات گذاشتند. رفتند جلسه اش را تشکیل دادند انتخابات کردند. کوشش کردند که یک عوامی را انتخاب نکنند که به عضو حزب معروف نباشند. بعد هم اعلام کردند نخیر، اینها ئی که ما انتخاب کردیم، حز دوسه نفر، عضو حزب توده نیستند. توی روزنامه ها هم اعلام کردند، بتمام معنی. خیلی مفصل که "آقا اینها همچین هستند". جمعیت عظیمی آمدند و طبق معمول. گذشت تا زمان انتخابات ما پیش آمد در دانشسرای عالی. رفتیم به زحمت از آقای دکتر سیاسی اجازه گرفتیم، به زحمت. گفتیم "آقا، لااقل ما برابر آنها که هستیم؟". به ما اجازه داد. ما اعلام کردیم ساعت ۵ بعد از ظهر در دانشسرای عالی انتخابات است. و آن روز واقعا "یکی از روزهای تاریخی مملکت ما است، بعقیده من. قطعا" پنج هزار نفر از اعضای حزب توده آن روز آنجا بودند، ابائی هم نداشتند، کارگر و غیر کارگر. از دو بعد از ظهر اینها آمدند و دانشسرای عالی را اشغال کردند. روی دیوارها همه گرفتند نشستند. درب دانشسرای عالی را در اختیار گرفتند. و رفقای ما که می آمدند به هیچ عنوان نزدیک نمی آمدند. برای اینکه تمام

اطراف جمعیت بود. حتی دورتادور خیابان بودند. تمام ، حزب توده اشغال کرد آنجا را بتمام معنی. تا اینکه ما آمدیم رفقا هم یک جایی ایستاده بودند و مابطور دسته جمعی حرکت کردیم به سمت دانشسرای عالی . جلوی ما را نگرفتند. ما آمدیم در دانشسرای عالی ، در جلوی دانشسرای عالی زدو خورد یک مقداری شروع شد . جلال آل احمد دوربین داشت . معذرت می خواهم ، اعضای حزب توده دوربین داشتند و عکس برمی داشتند و می خواستند این جمعیت را چاپ بکنند جلال آل احمد خیلی مرد شجاعی بود ، باین که از لحاظ بدنی آدم ضعیف و ناتوانی بود ، یعنی ضعیف نبود. ولی بطور کلی آن اندازه نبود. و واقعا " یک عده از معلمین می ترسیدند بپایند جلو . بیایند به این دانشسرای عالی . خوب ، ما یک گروهی جلو افتادیم و آنجا مایک سخنرانی کردیم که ، " آقا ، اگر احیانا " در اینجا شما گسست بخورید ، عرض شود ، توی خیابان البته ، کارتان تمام است و ایستاد حزب خائنی است که این کار را کرده است . ما معلم هستیم . ماسالت داریم که اینها را بگویم و به مردم نشان بدهیم . " شجاعت نشان دادیم و حرکت کردیم . و من به سرکار عرض کنم همان موقع هم در معلمین آنها بتمام معنی در اقلیت بودند و مادراکثریت بودیم . و اینکه الان سخن ما این است علت اینکه این رژیم خمینی الان برقرار هست ، اینست که نیروی جانشین وجود ندارد. و چون ما نیست و وجود داشتیم حزب توده نمی توانست عرض اندام بکند. بطور قطع آن موقع اگر ما وجود نداشتیم حزب توده جامعه معلمان ایران را بلعیده بود. بطور قطع . ما بودیم ، وجود داشتیم . ما آمدیم . آمدیم رفتیم در را باز کردند رفتیم در دانشسرای عالی . البته همه چیز بتمام معنی ، در اختیار آنها است . آمدیم برویم به سالن اجازه ندادند. بعد در دانشسرای عالی شروع کردند به هتاک ، فحش دادن ، عرض شود که ، تفانداختن به ما . در جلوی دانشسرای عالی یک درگیری اتفاق افتاد . و آن اینست که جلال آل احمد برای اینکه به

معلمین شجاعت بدهد، یک آقائی را که دوربین دستش بود با لگد زد دوربین آقا افتاد و شکست. و او محکم لگد زد به جلال آل احمد. که جلال آل احمد به شوخی یا به جدی همیشه می گفت که، "آقای درخشش، این جامعه معلمان شما را مقطوع النسل کرد. برای اینکه لگد زدند به بیضه بنده." بله، همانند. بهر حال ما رفتیم داخل دانشسرای عالی و آنجا اسیر شدیم. یعنی نه اینکه انتخابات نتوانستیم بکنیم، نه اینکه قضا یا چپسز شد ما را گرفتند به باد فحش. یکی از خانم ها که رئیس یک دبیرستان بود رفت بالای پله، برای اینکه اعلام بکند هیئت مدیره را. گفتیم در همان حیات ما انتخابات می کنیم. او رفت اعلام بکند.

روایت کننده : محمد درخش

تاریخ مصاحبه : ۲۹ جون ۱۹۸۳

محل مصاحبه : چوی چیس ، مریلند

مصاحبه کننده : ضياء مدقی

نوار شماره : ۲

بله ، رفت اعلام انتخابات بکند از چند پله اورا هول دادند افتاد زمین که خوب ، زخمی شد اما خوشبختانه دستش شکست ، کار به اینجا رسید. البته ما اعلام انتخابات کردیم یعنی همان هیئت مدیره سابق . یعنی آن خانم اسامی را گفت آنجا هم خوب ، بهر حال چون وضعیت ناجوری بود ، همه معلمین که جمع بودند باهورا هیئت مدیره را تأیید کردند. بعد خواستیم بیائیم بیرون زندانی شدیم اجازه ندادند. آن موقع حزب زحمتکشان خلیل ملکی و بقاوسی با هم بودند دیگر. آنهم نزدیک مجلس بود ، حزب زحمتکشان .

س- اول خیابان اکباتان .

ج- اول خیابان اکباتان بود. با تلفن ها هم نمیتوانستیم صحبت کنیم. یک تلفن بود که آن تلفن را ما به خارج ، البته خوب ، شهربانی و نمیدانم ، همه اینها فهمیده بودند که قفا یا از چه قرار است ، ولی جرأت نداشتند. رئیس شهربانی آمده بود بیرون دانشسرای عالی که راهش ندادند ، که یک کاری بکنند که با صلاح ، کشت و کشتار نشود ، طبق وظیفه اش . گروه زیادی پاسبان آمدند جرات نداشتند . که بعد در فردای آن روز ما مقاله ای در مهرگان چاپ کردیم ، واقعا " هم همینطور ، و شهربانی را متهم کردیم به همکاری با حزب توده بدلیل اینکه چون می ترسیدند بیشتر طرف آنها را می گرفتند ، حزب زحمتکشان

که آن روز، آن ساعت جلسه داشت و ملکی هم آنجا بود، آنها گروهی از، یعنی تمام افرادی که در حزب بودند با انضمام تلفن به این طرف و آن طرف، به یک عده از حبه ملی و ملیون اینها همه را جمع کردند و اینها آمدند و هجوم آوردند به دانشسرای عالی و یک زدو خورد جزئی شد و بهرحال ما را نجات دادند از داخل دانشسرای عالی که اینها ما را زندانی کرده بودند. ما را نجات دادند و ما آمدیم بیرون. بعد هم ما آگهی کردیم که از این بعد مسئله به صورت دو جامعه اعلام می شد. یک جامعه حزب توده و یک جامعه ما. مرتبا "در روزنامه های حزب توده مقالات خیلی شدیدی بر علیه ما بود بتمام معنی. و مقالات خیلی شدیدی ما در مهرگان بر علیه آنها. جنگ دقیقا" انجام شد. و من میخواهم بگویم که این افتخار را جامعه معلمان ایران دارد، که ما اولین گروهی بودیم البته غیر از خلیل ملکی، که به حزب توده attack کردیم حمله کردیم چون همه حالت دفاعی داشتند. و هیچ کس فکر نمی کرد به اینکه می شود به این حزب حمله کرد. این تاریخچه خیلی مفصل است. آنها شروع کردند امضا جمع کردن معلمان بر علیه ما. ما امضا جمع کردیم بر علیه آنها، آنها کوشش کردند از هیئت مدیره ما استعفا بگیرند. ما کوشش کردیم از هیئت مدیره آنها استعفا بگیریم. خلاصه، خیلی این جنگ و جدال همیشه ادامه داشت. یک دفعه هم باشگاهی برای خودشان درست کردند. خیلی باشگاه مفصل جدا از باشگاه حزب توده. یک شب حمله کردند به باشگاه ما و تمام اسباب و اثاثیه ما را شکستند و معلمان را فراری دادند، و ماهیچ پشت و پناهی نداشتیم دیگر. ما حمله کردیم به باشگاه آنها. عین همان حرکات آنها را. و بهرحال آنها هم غافلگیر شدند. بعد پیمان عدم تعرض شفاهی بستیم که دیگر حمله نکنیم. خیلی این قضا یا مفصل است. خیلی مفصل است. بهرحال جنگ ایدئولوژیک و جنگ

با مصلاح منطقی و قلمی و روزنامه‌ای همچنان ادامه داشت تا موقعی که بنده هم که وزارت فرهنگ بودم آقایان یکروز درمیان اعلامیه میدادند. همینطور ادامه داشت. البته این میخورد به تاریخ اعتصاب عمومی معلمین، که خیلی جالب است. آنجا هم خوب، یک تاریخچه بسیار جالبی دارد. فکر میکنم که آن درشوال بعدی بیابید میتوانم همین الان هم توضیح بدهم. ما همینطور مبارزاتمان را ادامه میدادیم با دو جبهه. کتابی منتشر کردیم بنام، عرض شود که، "مبارزه در دو جبهه". و اسنادی منتشر کردیم در آن کتاب. آن دو جبهه یکی جبهه هیئت حاکمه بود و یکی هم جبهه حزب توده. و چندین بار خود بنده به زندان افتادم و مرتباً "در این مبارزات با هیئت حاکمه، چندین بار از خدمت اخراج شدم. چندین سال مخفی بودم، ده دوازده سال. بنده هفت بار زندان بودم. دوازده سال ممنوع الخروج بودم در طول این قضایا. چندین سال حقوق نمی گرفتم. عرض شود که، اینها تاریخچه‌ایست که ما با هیئت حاکمه داشتیم. اما، ما اعتصاب اول را، عرض کردم، در زمان قوام السلطنه کردیم و دکتر شایگان بسک گروه از ما را منتظر خدمت کرده بود. دولت اجبار به تسلیم شد.

س- چرا منتظر خدمت کرده بودند؟

ج- به دلیل اعتصاب دیگر.

س- بله، این اعتصاب چه سالی بود؟ و هدفش چه بود؟

ج- این اعتصاب هدفش گرفتن مدت‌مان حق لیسانس بود. آن موقعی بود که ما جامعه لیسانس‌های دانشرایی عالی را داشتیم. بعد آن اندازه ما قوی بودیم و قدرت پیدا کرده بودیم که می‌گفتیم وزیر فرهنگ وقت باید بیاید در سالن اجتماعات از معلمین معذرت بخواهد. و ابلاغ، عرض شود، خود این آقایانی را که منتظر خدمت کرده‌است، معلمین را با معذرت از معلمین تسلیم بکند.

معاون وزارت فرهنگ آن موقع خواهش می کرد به اینکه " این کار را شما نخواهید از وزارت فرهنگ . از دکتر شایگان نخواهید . برای اینکه خیلی کار ناراحت کننده ای است برای او . حالا که خوب ، بهرحال ،" قبول نکردیم . دکتر شایگان مجبور شد آمد در سالن و از معلمین معذرت خواست و ابلاغ ها را هم آورد ولی خواهش کرد به اینکه " این ابلاغ ها را آقای محمد درخشش از جانب بنده بدهد ." بعد چون خیلی حالش بد بود . واقعا " خیلی متأثر بود از اینکه یک چنین قضایایی . یعنی خوب ، بهرحال وزیر فرهنگ بود دیگر . یک شکستی برایش بود . در اعتصاب دوم که اعتصاب ، اعتصاب معلمین بود ولی اعتصاب ، اعتصاب ملت ایران بود . واقعا " یک انقلاب بود ، به تمام معنایی . و اولین جنبش پس از کودتای ۲۸ مرداد بود . یعنی تا آن موقع می دانید که بعد از کودتای ۲۸ مرداد با فرستادن زندان ها و این قضا یا . خوب ، البته من خودم بعد از کودتای ۲۸ مرداد وکیل مجلس شدم که آن تاریخچه نفت است که باید .

س- مفصل به آن برمی گردیم .

ج - مفصل به آن برمی گردیم . آن خودش یک تاریخچه جدائی دارد . ولی در این قضیه ، در اعتصاب معلمین ، قبل از اعتصاب البته شریف امامی نخست وزیر بود . آقای جهان شاه مالک وزیر فرهنگ . ابتدای کار شروع شد بر مبنای حقوق معلم . و من این را به عرض جناب عالی برسانم ، در کشور ایران ، من فکر میکنم در کشورهای جهان سوم ، بطور کلی از لحاظ فرهنگ ، یک ماکت و یک شامش از فرهنگ هست . فرهنگ یک چیز سطحی است . به ظاهر شاگرد ها سر کلاس میروند . و هر سال بر تعداد شاگرد ها اضافه می شود . بر تعداد دانشجویان اضافه میشود . کتاب منتشر می شود . همه این قضایای می شود ولی در عمق فرهنگ

یک چیز پوشالی است و هیچ چیز نیست. بعنوان مثال برای اینکه بعرضتان برسانم آثار دانشجو و دانش آموز در دوران همین رژیم شاه، واقعا "خیلی بالامیرفت خیلی به صورت وسیع بالا می رفت". اما با تمام تفصیل در همان تاریخ ما به قولی ۲ میلیون، به قولی یک میلیون ونیم خارجی در کشور داشتیم. یعنی تمام وسایل فنی و علمی در دست خارجی ها بود. چطور ممکن است یک کشوری تا این اندازه مستحق منابع فنی و علمی خارجی باشد. با اینکه خودش این همه تحصیل کرده دارد. خوب، آن یک تاریخچه ای دارد که در خارج هم آنهایی که تحصیل می کردند می آمدند در ایران و تقسیم بندی می شدند بر دو گروه: یک گروهی خود فروخته همه کاره و یک گروهی بااطلاع، ملی و باشخصیت که کار به آنها نمی دادند. آن بهر حال یک بحث واقعا "جدائی است که به عقیده من قابل بحث است به این که ببینیم فرهنگ ایران چه بوده؟ و چطور شده است؟ چون خود من در تمام طول تاریخ فرهنگ، یعنی نه تاریخ فرهنگ، من در حدود چهل سال با فرهنگ تماس مستقیم داشتم. خوب، یک سالی هم خودم وزیر فرهنگ بودم. در آنجا مبارزات بتدریج شروع شد، بهمین دلیل که عرض میکنم فرهنگ سطحی است، یکی از دلایل محکم آن اینست که حقوق معلم در همان شرایطی که ما مبارزه می کردیم، معلم من باب مثال آموزگار ۱۵۰ تومان می گرفت. در همان موقع نظافتچی، سپور البته، کارگر است، محترم است، عرض شود می گرفت ۳۰۰ تومان. دو برابر. و واقعیت اینست که معلمین یکی از طبقاتی بودند که، حالا من همان کلمه "مستضعف" را نمیخواهم بکار ببرم، از مستضعف ترین طبقات بودند. واقعا "به نان شب محتاج بودند، خیلی طبقه درمانده و گرسنه ای. خوب، معلوم است وقتی حقوق این باشد طبقه درمانده و گرسنه هم می آید سراغ معلمین. یعنی وقتی که فرض کنید امتحان دانشسرای عالی یا دانشسرای مقدماتی برای گرفتن محصلین می شد، اول تمام محصلینی که میتوانستند می رفتند جا های دیگر.

بعد از اینکه جاهای دیگر بر می شد و راهشان نمی دادند و هیچ کار از دستشان بر نمی آمد می آمدند معلم می شدند، یعنی می آمدند یعنی کار به اینجا بود. تا این اندازه وضع معلمین آشفته بود این هم باز دلیل بر اینست که در کشورهای دیکتاتوری ظاهر امر فرهنگ دارند ولی باطنا " با فرهنگ دشمن هستند، بتمام معنی . مثل رژیم فعلی . ما شروع کردیم به مبارزات و اولین نوا و اولین صدا بعد از کودتای ۲۸ مرداد ما بودیم . باید بگویم که تمام جبهه ها ، جبهه ملی ، دیگران و دیگران ، بتمام معنی خاموش بودند و بطور کلی پرچم مبارزه را انداخته بودند، تنها پرچمی که افراشته شد و چراغی روشن شد ، جامعه معلمان ایران بود. این واقعیتی است . خوب ، بنده دردستاران ندم و این که کار همینطور ساده نبود. روزها در زندان بودیم ما . یک گروهی را می گرفتند، رها می کردند و عرض شود که ، معلمین اعتراض می کردند. همین قضا یا همین طور ادامه پیدا می کرد تا اینکه ما شی اعلام اعتصاب کردیم در بین جمعیت خیلی عظیم . قبل از این مسائل جلسات عمومی داشتیم. ما را می بردند در ساواک اهانست می کردند فحش می دادند که جلسه تشکیل ندهید. نمیدانم، از این قضا یا زیاد بود. واقعا " بقدری ناراحت کننده و بقدری اعصاب ... سه شب نگی می داشتند پنج شب نگی می داشتند. چاقوکش فرستادند به باشگاه مهرگان . چند نفر از رفقایمان را چاقو زدند. بعد به عنوان اینکه اینجا چاقوکشی شده است میخواستند باشگاه را ببندند، ددرس خیلی بود، مشکلات عظیم بوده خیلی زیاد بود. بعد از تمام این قضایا شبی بود که ما اعلام اعتصاب کردیم بلافاصله همان موقع آمدند بنده را گرفتند و بردند قزل قلعه آنجا زندانی کردند. بلافاصله همان شب محاکمات نظامی شروع شد. و بنده را محاکمه نظامی کردند بجرم قیام بر علیه امنیت عمومی ، که همان ماده ای بود که ،

س- شما را به تنهایی گرفته بودند یا سایر اعضای هیئت مدیره هم بودند یا شما ؟

ج - مرا تنها گرفتند به یک دلیل . ما یک تاکتیکی بازی کردیم که — را اگر بگیرند یک نفر را بگیرند بقیه آزاد باشند. ما یک اعلامیه دادیم . گفتم " من ، بنام محمد درخشش به نمایندگی از طرف معلمین ایران اعتصاب را اعلام میکنم . و من محمد درخشش ، بایستی به نمایندگی از طرف معلمین ایران ختم اعتصاب را اعلام کنم پس از رأی گیری عمومی . هیچ فردی غیر از من حق اعلام ختم اعتصاب را ندارد . " یک اعلامیه این طوری دادیم . چرا ؟ دلیلش اینست که با یک نفر طرف باشند . دلیلش اینست که ما نمیخواستیم ده نفر ، اگر بنده را می گیرند آن کمیته اعتصاب راحتی الامکان نگیرند . تمام مسائل و تمام کاسه کوزه ها را همه ریختند روی سرمن ، یعنی من خودم پیشنهاد کردم در جلسه کمیته اعتصاب که " بگذارید ما این کار را بکنیم که با من این عمل را بکنند . همه تان را نگیرند . شما آزاد باشید بتوانید به کارها برسید . " به این دلیل تنها مرا گرفتند . چون تمام کارها را دیدند کلیدش دست من است . کاری نمیتوانند بکنند . فرض کنید دیگران را بگیرند بعد بگویند که " آقا اعلام ختم اعتصاب بکنید . " تمویب شده بود در قطعنامه ، بنابراین فایده ندارد من باید بگویم که آقا اعتصاب چه هست و چه نیست . که البته تاکتیکی هم بکاربردیم . بنده را محاکمه نظامی می کردند تا اینکه فردای آن روز که من هیچ اطلاع نداشتم ، طبق یک برنامه مشخص چند روزه تعیین کرده بودیم ، اعلام کرده بودیم که می دانستند معلمین برنامه چندروزه شان چیست . البته در این تاریخ هم در شهرستانها بطور کلی اعتصاب شد و از مردم هم استمداد کردیم . دانشجویان و دانش آموزان ، بازار ، دیگر جنبه عام پیدا کرد ، واقعا " از آن صورت ، بعدا " هم شعار ، شعار آزادی بود . دیگر شعار گرسنگی منم نبود . رفتند

به جلوی مجلس و واقعیت اینست که جمعیت کثیری عظیمی از بازار به بازار بسته شد. تمام، عرض شود که، مغازه‌های شاه آباد و اسلامبول و لاله‌زار بسته شد. اصناف و دانشجو و دانش‌آموز، اینها آمدند، بنده نبودم آنجا، یک جمعیت عظیمی که تا آن تاریخ واقعا "تهران چنین اجتماعی به خودش ندیده بود در جلوی مجلس تشکیل شد. در آن اعتصاب هیئت مدیره مجلس، اول که قوای انتظامی و پلیس آمدند جلوی مجلس و حمله کرده بودند به اجتماع و تیراندازی هوائی، که در همان جا دکتر خانعلی که یکی از معلمین مبارز بود کشته شد و چندین نفر زخمی شدند. چندین نفر سرنیزه خوردند.

س- آقای درخشش، قبل از این تظاهرات شما با دولت شریف‌امامی هم در تماس بودید؟

ج- مسلم، دولت شریف‌امامی نماینده فرستاد به جامعه. معاون خود را فرستاد.

س- ایشان چه کردند؟

ج- یک آقای بنام دکتر علی آبادی که بعد هم استاندار شد. ایشان آمد که معلمین تقریبا "اورا راه ندادند. و قضیه خیلی حاد بود. من دو سه جلسه با شریف‌امامی با هم جلسه داشتیم سر همین مسئله. یکی دو سه جلسه با وزیر فرهنگ جلسه داشتیم. قضیه ختم نشد. آنها می‌خواستند که.

س- ممکن است مذاکراتان را با آقای شریف‌امامی توضیح بفرمائید؟

ج- با شریف‌امامی مذاکرات مان در جهت تامین حقوق معلمین بود. البته مذاکرات سیاسی هم با هم داشتیم بر مبنای اوضاع مملکت و مسئله انتخابات قلابی یا فلان. البته این مسائل راهم ایشان بودیم. اما خصوصی هم ایشان شاید یک مقداری طبق معمول اظهار عدم رضایت می‌کرد. خصوصی ولی در عمل غیر از این بود. این مذاکرات بود. درباره معلمین سخن او

این بود که بوجه نداریم . و بهر حال دست آخر گفت " به زحمت ، به بدبختی ، به بیچاره گی ، مایک رقم بسیار ناچیزی تهیه بکنیم . مثلاً " یکی صد تومان ببه آتشی که صد پنهان تومان هست ، یکی پنجاه تومان به آتشی که صد و پنجاه هست ، به یک عده محدودی بدهیم . یک ماه صد تومان پاداش عید بدهیم " . یک چنین صحبت هائی بسیار مسخره و ناچیز . البته ما کاغذ نوشتیم اولتیماتوم دادیم . تمام این مسائل بود تا به اینکه به این اعتماد ختم شد . بعد هم آن روز آن تظاهرات عظیم شد . و خیلی مردم ، عجیب است و این را عرض کنم خدمتتان ، چون یک عده ای الان در خارج گرفتند نشستند میگویند " آقا ، این مردم حمیت ندارند ، نمیدانم ، همکاری ندارند ، فلان ندارند . " مردم اعتقاد ندارند به شما . اگر اعتقاد داشتند بطور حمیت و مردانگی ندارند ؟ در خیابان شاه آباد ، در آن خیابان دو طرف خیابان پیراهن فروشی مردانه است ، پیراهن فروشی مردانه بود آن روز . و یک مقدار پارچه فروشی . اینجا باصطلاح ، بوی این کارها بود . آن روز یکی از کارهائی که حکومت کرد ، ماشین آب پاشی بود ، که قبل از اینکه حمله بکنند با ماشین های آب پاشی خواستند مردم را متفرق بکنند . این ماشین های آب پاشی تمام لباس زن ها را سرتاپا خیس کرد . تمام این کسبه با اینکه دکانشان بسته بود در میتینگ بودند ، تمام دکانها را باز کردند . تمام پیراهن مردانه و تمام پارچه ها را آوردند و دادند به این زن ها ، که اینها پوشیدند مجانا " . میخواهم عرض کنم که مردم این نیست به اینکه میگویند که ، وقتی ببینند قضیه اصالت دارد همه چیزشان را تقدیم می کنند . بهرحال باشگاه مهرگان را اشغال کرده بودند ، پلیس و سرباز . و همه جا را بسته بودند ولی معلمین از جلوی مجلس نرفتند و مردم هم که می شنیدند مرتباً " از نقاط مختلف شهر می آمدند به اینها می پیوستند . مجلس هم که

آقای سردارفاخر رئیس مجلس بود ، هیئت مدیره مجلس را ، وکلای را که هیئت مدیره بودند فرستاد بیرون مجلس ، خواستند صحبت بکنند. معلمین به آنها اجازه ندادند. گفتند که " خوب ، شما آمدید جلوی مجلس ". گفتند " ما آمدیم جلوی ساحت مقدس مجلس ، ما این وکلا را قبول نداریم و با شما کاری نداریم ". از معلمین خواسته بودند به اینکه " چند نفر از معلمین را هیئت مدیره ————— را بفرستید داخل مجلس و در آنجا با آقای سردارفاخر جلسه تشکیل بدهند و مذاکره کنند. این کار را یک جوری سرو سامان بدهند. " معلمین گفته بودند نماینده ما درخشش است ، اعلامیه دادیم ما ، تصویب کردیم این اعلامیه را ، فقط او است که میتواند صحبت بکند . ما هیچ نوع نماینده نداریم . ملاحظه فرمائید تاکتیک ها را ما طوری تنظیم کرده بودیم که اگر احیاناً در بین معلمین افرادی بودند که اینها از موقعیت می خواستند سوء استفاده بکنند ، امکان به آنها نداده بودیم که هیچ قدم یا قلمی بردارند. نا گفته نماند در آن موقع هم دولت یک جامعه معلمین قلابی درست کرده بود. که آن جامعه معلمین قلابی هم بطور کلی اعلام می کرد که " بله ، دولت حق معلمین را خواهد داد. یک عده ماجراجو ، یک عده خاش ، یک عده فلان می کنند. " یک مقاله ای روزنامه ، میدانید قبل از اینکه ما اعتصاب بکنیم برای اینکه معلمین را آماده بکنیم برای اعتصاب ، ببینیم آمادگی شان چه است ؟ ما دو تا کار کردیم . این دو کار خیلی جالب بود. یک کار اینست که اعلام کردیم به اینکه یک روز حقوقشان را بیاورید بگذارید بیبانک . و در شهرستان ها هم این کار را بکنند. البته یک روز حقوق او ۱۵۰ تومان چیزی نبود. فرض کنید که یک رقم بسیار ناچیزی بود. اما بانک تعطیل شد . یعنی تا این اندازه جمعیت رفت . بانک توی خیابان فردوسی تعطیل شد که رئیس بانک بمن تلفن کرد گفت ، " آقا ، ما خصوصی برای آقایان جلسه می گذاریم یعنی عصر بیایند شب بیایند یک روز حقوق را بگیرند بگذارند " ما زیسر بار نرفتیم ، و واقعاً

چندین روز بانگ مختل شد از لحاظ هجوم معلمین . یکی این کار را کردیم . یکی اینکه قبلاً" گفتیم که یک روز معلمین بروند سرکلاس . و در آن یک روز سکوت اختیار کنند ، درس ندهند . واقعاً" میخواستیم ببینیم تاجه اندازه آماجگی هست . و در آن روز واقعاً" یک درس عالی بود . هم شاگردها سکوت کردند هم معلمین که رژیم بدنش لرزید از همان روز از این عملی که انجام شد . خوب ، روزنامه های اطلاعات ، کیهان ، روزنامه اطلاعات مخصوصاً" نوشت به اینکه یک مشت چاقوکش حقه باز ، عرض شود که ، میخواستند مدارس یک روز تعطیل بشود و نشد . ماروزنامه کیهان را خیر . روزنامه اطلاعات را یک جلسه تحریم کردیم که ورق پاره های اطلاعات آن اندازه زیاد در ، چون مسئله باشگاه مهرگان دیگر نبود . مابلندگو می گذاشتیم توی تمام خیابانها . تمام روزنامه ها ، زیـــــر پای مردم پر از روزنامه اطلاعات شد . و تاسه روز روزنامه های اطلاعات را آن اندازه نخواندند که عباس مسعودی بمن تلفن کرد . رسماً" پشت تلفن گفت " آقا ما غلط کردیم و آن کسی را که این مقاله را نوشت اخراج کردیم" . همین طور کوه روزنامه های اطلاعات روی دستگاه بود و هیچ کس نمی خرید در تمام کشور . میخوام بگویم تا این اندازه واقعاً" این نهضت ، نهضت قوی و قدرتمند بود . بنده در قزل قلعه بودم در یک سلول و آمدند شکست خوردند . بهر حال گویا ، بعد بمن گفتند ، گزارش به شاه داده بودند که قضیه به این صورت است . مردم هستند دیگر الان مسئله ای بنام معلم نیست . مسئله اینست که الان پانصد هزار جمعیت تمام خیابان های شاه آباد و اسلامبول و نادری و سه راه شاه و اصلاً" بطور کلی البته این باشگاه مهرگان یک جای چیز ی بود ، دور این حلقه زده بودند . و این خطرناک ترین وضع است . و جنازه خانعلی را هم برده بودند مخفی کرده بودند رژیم . و بعد اینها میخواستند حرکت کنند آنجا بود که دنبال ما آمدند . حرکت کنند و بروند در شهر و شعار بدهند و بهر حال جنازه را بخواهند

آنجا بود که رژیم وحشت‌زده تصمیم گرفت که بنده را از زندان بیرون بیاورد
 من روحم اطلاع نداشت از این قضایا . چون بنده در سلول تنها بودم . رئیس
 زندان آمد و گفت که " شما بیاشید برویم " بایک با اصطلاح کا مانکار . بنده فکر
 می کردم به اینکه مرا میخواهند ببرند در شهر دژبان . چون ما مور دژبان
 می آمد از من . چیز نظامی بود دیگر . بنده آماده شدم و آمدم . بنده را آوردند
 به ساواک ، برای ساواک و من پیاده شدم . هیچ روح اطلاع نداشت که چه خبر
 است . دیدم که آقای علوی کیا معاون ساواک ، رئیس ساواک نبود مسافرت نبود ،
 علوی کیا دارد قدم میزند آنجا جلوی در .

س- هنوز آن موقع آقای بختیار رئیس ساواک بود؟

ج- نخیر پاکروان رئیس ساواک بود . پاکروان مسافرت بود . علوی کیا داشت قدم
 می زد . تا مرادید آمد جلو گفت " سلام علیکم " و با من دست داد . فهمیدم اوضاع
 عوض شده است . چون تا آن موقع که نمی دانستم اوضاع عوض شده است . مرا تعارف
 کرد ، چون همین ساواک بعلاوه اینکه اهانت ها بما می کردند ، فحش ها می دادند ،
 عرض شود که ، چاقوکش ما را خطاب می کردند ، زندانیان می کردند . ولی یک دفعه
 وقتی چهره اینطور شد ، بنده دقیقا " فهمیدم که قضیه چیز دیگری است . ما را
 بردند توی یک اتاق نشانند . و توی همان اتاق و ایشان برای من شرح داد
 گفت " قضیه این طوری شده . ما گناه نداریم ، ساواک " . علوی کیا گفت ، " من
 شیدا " به دولت ، من هیئت دولت را خواستم . گفتم به آقای شریف اما می نکنید
 این کار را . شریف اما می گفت که ، ما این کار را می کنیم به مسئولیت خودمان ،
 چون من میدانستم زمان گذشته دیگر نمی شود این کار را کرد . "

س- کدام کار منظور تان است ؟

ج- منظور همین بستن باشگاه و این چیزها . این را هم عرض کنم خدمتتان
 که در مجلس شورای ملی هم دوشنر دولت را استیفا ح کردند برای زندانی بودن من ،

و این کشتن معلم و اعتراض به این اعمال ضد معلمی .

س- اما می این دو نفر را میدانید؟

ج - یکی آقای جعفر بهبهانی بود وکیل مجلس بود، یکی ارسلان خلعت‌بـسـری، این دو تا مجلس را استیضاح کرده بودند. مجلس هم متشنج شده بود. و این عکس‌العمل خیلی بدی کرد. من یک چیز جالبی خوب است اینجا عرض کنم خدمتتان . و آن اینستکه در آن شرایط و در آن موقع واقعیت این است که آن چیزی که مردم را در آن موقع مردم همه ایران را منقلب کرد و برافروخت، قتل خانعلی بود. مجالس عزاداری در تمام کشور برای خانعلی در مساجد برقرار شد که در تهران مسجد ارک بود . مسجد ارک از بزرگترین مساجد است. و در آن روز واقعا " تا جلوی بازار ، باز من چنین جمعیتی را ندیدم، برای اینکه با مظلوح مبارزه کنند با هیئت حاکمه . و روز هفت خانعلی و روز چهل خانعلی که بنده وزیر بودم تمام این بابویه ملو از جمعیت بود . و تمام شوفرهای تاکسی رسا " اعلام کردند به این که تمام مردم را مجانی خواهند برد. میخواهم بگویم که یک چنین نیروی عظیمی بود.

س- آقای درخشش، شما شما " دکتر خانعلی را می شناختید؟

ج - دکتر خانعلی را من شما " نمی شناختم . دلیل آن اینستکه جامعه معلمان مرکز فعالیت عظیم معلمان بود. من یک نفر نمیتوانستم همه معلمین را بشناسم ولی در جلسات شرکت می کرد ایشان . واقعا " جامعه ما ، یک جامعه ای بود که قوی ترین تعداد را از لحاظ عضو داشت. بعد هم سروکارش با پدر و مادرها، سروکارش با دانش آموز و دانشجو ، خیلی سطح وسیعی داشت. بعد قضا یا به اینجا منجر شد که آمدند و به بنده گفتند، " بله ، ما اشتباه کردیم و من یک پیامی از طرف اعلیحضرت‌ها بیونی دارم برای شما . و آن پیام اینستکه مملکت در خطر است ." همان حرف‌هایی که همیشه گفته می شد.

بهرحال گفتند که " یک پیامی داریم که این پیام اینستکه مملکت در خطر است "، عرض شود که، " شما راضی نباشید به اینکه وضع این طوری بشود . ما هم اشتباه کردیم." گفتم شاه چه پیام بدهد چه پیام ندهد برای من مساوی است . به هیچ عنوان . مایک مسیری داریم آن مسیر را میسریم اعتقادمان اینستکه این مسیر در مسیر منافع ملت ایران است . و من از الان بشما بگویم اگر احیاناً " در کوچکترین کار من دخالت کردید ، اگر در کوچکترین کار من باز دوباره مزاحمت فراهم کردید ، این دفعه این شما هستید و این مردم ایران . اصلاً منم میروم کنار . چون حوصله ام را سر بردید پس که آزارم دادید . الان یک سال است که مرا آزار میدید شما سر همین قضایا . ایشان گفت " نه بنده بشما قول میدهم که ماکاری به کارتان نداریم." خوب ، زنگ زد گفت ماشین را بیاورند بنده سوار بشوم . گفت " کجا میخواهی بروی ؟ " گفتم " میخواهم بروم منزلم ، پیش زن و بچه ام ." گفت ، " قربان مملکت را دارد آب می برد . مردم الان میخواهند هجوم کنند به شهر . شما کجا میخواهید بروید ؟ من از شما یک خواهشی دارم . شما یک تلفن بکن بگو من آزاد شدم می آیم تو باشگاه ." بنده این تلفن را کردم . بعد هم گفتم ، " ماشین ." گفتم بنده با ماشین شما بلند بشوم بروم باشگاه ؟ مگر شما خل شدید ؟ اصلاً من باشما کاری ندارم . اگر آزاد هستم بروم . اگر نه دوباره مرا برگردانید به زندان . گفت " نه ، شما آزاد هستید ." ما تا کسی گرفتیم و رفتیم . بنده آمدم توی خیابان شاهرضا اتفاقاً " نزدیک همان خانه ملکی . خیابان ...

س - شاهرضا ؟

ج - شاهرضا ، آنجا لالهزار بود .

س - لالهزار نو .

ج - باشگاه مهرگان لالهزار پائین بود . آنجا دیگر مسئله ای بنام رفت و آمد تا کسی نبود .

س - باشگاه مهرگان توی خیابان ، کوچه بین خیابان لالهزار نو و سعدی شمالی بود .

ج - درست است. بله. بهرحال، ما آنجا آمدیم پائین و یک‌ده پانزده قدمی که من آمدم به سمت بالا دیدم نمی‌توانم، چون جمعیت اجازه نمی‌داد. همین‌طور پشت‌سرم بود. خدایا چه جوری من خودم را برسانم به باشگاه؟ در آنجا دوسه نفر مرا شناختند از توی جمعیت. خوب، قبلاً هم خبر از توی بلندگو گفته بودند "درخشش آزاد شد". خوب، حالا یک تظاهراتی هم کرده بودند. چون میدانید که این مسئله زندان در آدم بهرحال، محبت ایجاد می‌کسrd. بس‌که با آن رژیم بد بودند نه برای اینکه برای آن آدم این کار را بکنند. گفتند "راه بدهید". راه نشد. قرار شد بنده را سر دست بلند کنند و روی دست بفرستند به باشگاه مهرگان. و همین کار را هم کردند مردم. و در حدود یک ساعت و خرده‌ای طول کشید چون همه‌اش بنده روی دست باید بروم آنجا. رفتم به باشگاه مهرگان رسیدم و آنجا، آن شب بنده یک سخنرانی کردم. دلیلش این است، دلیل این نبود ولی اعتقاد من این بود. بنده که رفتم آنجا کارما تقریباً "داشت خراب می‌شد. رهبری نبود. حزب توده از یک طرف، جبهه ملی از طرف دیگر، واقعا" یک اختلافی هم با هم کرده بودند. البته نه اختلاف، حالا اختلاف را هم عرض می‌کنم. اینها آمده بودند بول بگیرند از قضا یا از بودن من در زندان. و این مسئله سفره انداخته را سرش بگیرند بنشینند. اینها شروع کردند. آمدیم آنجا و یکی دو تا فریاد زدند، آقای الهیار صالح هم عرض شود که، راه افتاده بود. فقط همان روز راه افتاد بود. آقای جعفر بهبهانی، آقای ارسلان خلعت‌بری، این دونفر استیضاح کردند. در آن موقع که هنوز تکلیف ما معلوم نبود که ما کارمان درست است. الهیار صالح همان روزی که بطور کلی ما توفیق حاصل کردیم و موفق شدیم، آن روز ایشان راه افتاده بود. حالا بماند. یک عده‌ای از این طرف و یک عده‌ای از آن طرف که "آقا، ما می‌خواهیم برویم به سراغ جنازه. شما بیفتید جلو". بنده

یک سخنرانی آن شب کردم که اینقدر عرض کنم که میباید ساواک دوباره می خواست بنده را بگیرد. ولی امکان گرفتن نداشت ، به هیچ عنوان ، از فساد و از دیکتاتوری . آن شب بود که شعار ما شد " ما آزادی می خواهیم ، محبت نان و معلم نیست . صحبت آزادی است . " و همه مردم فریاد می زدند : آزادی ، آزادی . و خیلی این شعار در آن موقع شعار عجیب و غریبی بود . بهرحال گفتیم نه شما ، پشت بلند گو اعلام کردم که " خواهش می کنم شما نیائید . " چرا ؟ دلیلش اینست که سرهنگی بود داشی آن آقای خانعلی ، سرهنگ تمام بود . و این سرهنگ شد رئیس ستاد . اول معاون ستاد شد بعد شد رئیس ستاد ، در زمان خمینی . حالا اسمش خاطرم نیست . اینجا عکس او هست . اینجا نوشته شده . چون ما اینجا یک جزوای منتشر کردیم . این جزوه بنام " اولین جنبش پس از کودتای ۲۸ مرداد " این شرح حال مختصر آن چیز است . با اسناد و مدارک . با عکس و اسناد و مدارک . آن آقای سرهنگ هم اینجا هست . او آهسته بوسیله یکی از دوستانم بمن رساند که " جنازه در بیمارستانی است . این بیمارستان بازگاران است . آنجا مأمورین هستند و شبانه می خواهند او را دفن کنند و شما خودتان را به آنجا برسانید . " من به جمعیت گفتم که ، البته تنوی بلندگو اعلام کردم که هیچ کس لازم نیست بیاید . یک گروه صد نفری را بنده باخودم می برم . گفتند " کجا می برید ؟ " . گفتم من بروم پیدا کنم دیگر . نگفتم ، برای اینکه یک وقت می بردند اگر میدانستند که این بنده می دانم کجا هست ؟ منتقلش می کردند . گفتم به هیچ عنوان شما نیائید . من بروم ببینم چکار میتوانم بکنم . بعد از شما هم می خواهم به اینکه نروید . چه مردمی که در خیابان ها هستند ، چه مردمی که در باشگاه هستند . باشیید تا من بروم و نتیجه را به عرضتان برسانم . ما آمدیم سوارماشین شدیم بدون اینکه آن عده در حدود سیمد چهارصد نفر هم سوارماشین شدند آمدند .

و واقعیت اینست که آن روزی که چند نفر از دوستان ما سرنیزه خورده بودند و زخمی شده بودند توی بیمارستان سینا بودند، بما همان شب اطلاع دادند که اینها احتیاج به خون دارند. آنقدر خون به این بیمارستان دادند که بیمارستان تلفن شد به باشگاه که " آقا ، ما گنجایش این همه خون دادن اینها را نداریم . نمیخواهیم دیگر، اصلاً " . ما ذخیره کردیم خون را . " میخواهم بگویم تا این اندازه وقتی که قضیه امیل باشد مردم هستند . بعد از این جریسان، قضا به این صورت شد که ما آمدم بدون اینکه کسی توجه داشته باشد رفتیم به آن سمت و از چندتا کوچه و بهرحال رفتیم در بیمارستان که ما موریسی بودند. رفتیم داخل ، ما رفتیم توی اتاقی که در آن جاشی که جنازه را گذاشته بودند. دستگاه حکومتی خیلی ناراحت و عصبانی بود. چون می خواستند ببرند. میخواستند این هجوم بخوابد، مردم بروند بخوابند، شب ، نصف شب جنازه را ببرند مثلاً" دو سه بعد از نصف شب دفنش کنند. ما آمدم و دیدیم که وضع بدجوری است . برای اینکه مأمور خیلی زیاد است. آن صد نفر را گذاشتیم از آنجا تلفن کردیم که یک گروهی هرچه ممکن است بیایند به بیمارستان بازرگانان. عده زیادی که وسیله داشتند ریختند به بیمارستان بازرگانان. بنابراین امکان انتقال جنازه را دیگر ندادیم به اینها . بنده آمدم در باشگاه مهرگان گفتم " جنازه را پیدا کردیم . تشییع جنازه فردا از مسجد فلان خواهد بود . مسجد دم دانشگاه یعنی کنار ، نزدیک دانشگاه ، یک مسجدی بود که این مسجد به دلیل اینکه میخواستیم دانشجویان هم نزدیک باشند، ما جنازه را شبانه بردیم آنجا . تمام آن جمعیت که چندین هزار نفر بود، دور مسجد، عرض شود، پشت بام و پائین و بالا کشیک دادند . بنده خودم آمدم منزل . و باز دو بعد از نصف شب کامیون های سرباز آمدند که جنازه را ببرند که اینها فریاد کشیدند و جلوی را گرفتند. صبح خیلی زود

بمن تلفن کردند از ساواک که " آقا این جنازه را خواهش میکنم بیاثید حرکت بدهید." گفتم ، قرار شد که بمن چیز نکتید. البته بعد هم آقای علوی کیا یک پیغامی بمن داد که " ایمن سخترانی که شما دیشب کردید، ایسکاش که ما مسئله را میگذاشتیم بدست حزب توده . چون شما آن اندازه attack کردید که هیچوقت حزب توده این اندازه attack نمی کرد". بهر حال تا این اندازه هم ناراضی و ناراحت بود. بنده صبح ساعت نه و نیم آمدم بیرون . ده بار به خانه من تلفن شد. برای اینکه جمعیت جمع بشود. و واقعا " یک سر جمعیت آن طرف ، حالا چهارراه شاه شده ، سه راه شاه بود، یک سر جمعیت هم جلوی مجلس. واقعا " همین موج آدم را بنده البته فقط در زمان انقلاب دیدم، قبل از آن ندیده بودم .

س- بله من آن روز را دیدم . خودم به خاطر دارم .

ج - بله یک موج عظیمی بود. همه طبقات بودند دیگر. ما جنازه را آوردیم. عرض شود که ، بعد هم بردند دفن کردند. فردا یک میتینگ داشتیم در جلوی مجلس ، که در آن میتینگ ، عرض کردم ، اول آخوندها بودند ملاها بودند ، بعد زنها بودند، بعد معلمین بودند، بعد دانشجویان بودند و بعد مردم. به این ترتیب بود. تمام با شعارها حرکت کردند،

س- این آخوندها و ملاها که می فرمائید کسی ها بودند؟

ج - آقای بهشتی بود، آقای باهنر بود، آقای مفتاح بود و یک گروه خیلی زیادتری . اینها همه شان در آن میتینگ شرکت کردند.

س- اینها کارمندان وزارت فرهنگ بودند؟

ج - اینها معلم بودند. بله، کارمندان وزارت فرهنگ .

س- معلم فقه و شرعیات؟

ج - نه ، معلم ادبیات بودند ، فقه و شرعیات بودند و عضو باشگاه مهرگان

بودند. جزو فعالین باشگاه مهرگان بودند. جزو مبارزین باشگاه مهرگان بودند و جامعه معلمان ایران. بهر حال، در آنجا آن میتینگ بسیار میتینگ عالی بود و در آن میتینگ عرض شود که، معذرت میخوام، صبح آن روز شش نفر جبهه ملی با هم توافق کرده بودند و شش نفر حزب توده فرستادند به باشگاه مهرگان، قبل از شروع میتینگ.

س- اسامی این شش نفر یادتان است؟

ج- بنده هیچ یادم نیست. فرستادند به باشگاه مهرگان. گفتند "یک اتحاد مثلی ما تشکیل بدهیم که این اتحاد یکی آن جامعه معلمان، یکی آن حزب توده، یکی آن جبهه ملی، رهبری با جامعه معلمان ایران است. و ما اطاعت می‌کنیم از جامعه معلمان، بشرط اینکه ما ادامه بدهیم مبارزه را شما این تعهد را بکن که مبارزه را اگر حقوق معلم درست شد، پنج ماده ما داده بودیم، سقوط دولت ماده اول آن بود. حالا بقیه آن پنج ماده را عرض می‌کنم خدمتان." اینها اگر پذیرفت رژیم شما قبول نکن. ما مبارزه را ادامه بدهیم." بنده به آقایان گفتم این امکان ندارد. اولاً به هیچ عنوان و به هیچ قیمتی ما آمادگی با همکاری با حزب توده را نداریم، به هیچ عنوان. و عجیب در این است که بعد از سالهای سال جنگ و مبارزه با حزب توده، این اولین پیشنهاد حزب توده بود بما برای همکاری. به هیچ عنوان ما چیس نیستیم با شما. و علاوه معلمان به یک موادی رأی دادند. ما که همینطور، بنده هیچ کاره ام. همینطور الکی که نیست که بنده بیایم بنشینم با شما در یک اتاق درست تصمیم بگیرم بعد هم بروم اعلام کنم. خود بنده را هم گوشم را می‌گیرند می‌اندازند آن طرف. اینها به این مواد رأی دادند. به هیچ عنوان من با مردم بازی نمی‌کنم. و امکان این کار هم الان نیست. و این را عرض کنم خدمتان، آن روز که ما آمدیم، واقعیت اینست که تمام لشکر

تهران، زمینی، دریائی و هوائی تو خیابان ها بودند. اصلاً "وشتناک بود. اصلاً" همچین چیزی باز ... تمام قدرت با توپ و تانک و همه اینها توی خیابان ها بودند. که ما از وسط آنها رد می شدیم. آنها توی کوچه ها بودند و توی خیابان ها، که اگر احیاناً "مثلاً" یک انقلابی، به حساب خودشان، اتفاق افتاد اینها تیراندازی بکنند. گفتیم "نه، ما این چیز را نیستیم. ائتلاف هم با شما نداریم". آن روز بعدی که ما رفتیم جلوی مجلس آنجائی بود که به حزب توده، عرض شود که، حمله کرد جبهه ملی جلسه داشت برعلیه بنده پانزده نفر، برعلیه همین جامعه، از لحاظ اینکه صحبت کرده بودند که یک کاری بکنیم رهبری را بگیریم. و از این مهملات، حالا بماند. آن روز اینها حادثه آفریدند، چپی ها. حمله کردند به پلیس، جلوی دبیرستان البرز درخت های خیابان را کندند، چنارهایی که تازه کاشته بودند، حمله کردند به پلیس و قوای انتظامی. چون آن روز که ما رژه می رفتیم شمار ما سکوت بود. آن روز اینها پلیس و با اصطلاح، ژاندارم، توی خیابان ها بودند منتهی با ماکاری نداشتند. ماه می رفتیم. نمیتوانستند هم کاری داشته باشند. اینها حمله کردند به آنها. بعد هم آمدند جلوی مجلس و افتادند توی جمعیت معلمین و شروع کردند به آزار و اذیت. که ما بعد از سخنرانی آنجا پنج ماده ما اعلام کردیم. ماده اول، سقوط دولت. س- سقوط دولت شریف امانی.

ج- سقوط دولت شریف امانی. ماده دوم، تعقیب قاتلان خانعلی. ماده سوم، عرض شود که، پنج ماده داشت که ماده آخرش حقوق معلم بود. دیگر حقوق معلم که ماده اول بود رفت ماده پنجم. این را اعلام کردیم. از مجلس چند تا از وکلای مجلس آمده بودند که پیام ما را ببرند. بردند جلوی مجلس بردند تو. هیئت مدیره تشکیل شد. بعد آمدند بیرون گفتند که "هیئت"

مدیره مجلس از شما درخواست دارد به اینکه بجای سقوط دولت بنویسید سقوط وزیر فرهنگ". گفتیم اصلاً به شما چه؟ مگر ما مشورتی با شما داریم؟ اصلاً شما کاری ما نداریم. ما این پنج ماده، تا ماده آخر اگر تصویب نشود ما امکان چیز نداریم و اعتصاب ادامه خواهد داشت. بهر حال بعد آمدیم و همینطور این مبارزات و میتینگ‌ها تا چند روز دیگر، یازده روز یا دوازده روز اعتصاب ما طول کشید. بهر حال، دولت یعنی رژیم تسلیم شد. چون واقعاً "عرض کردم، معلم نبود. به هیچ عنوان، یک انقلاب بود. البته انقلابی نبود برعلیه سلطنت. س- برعلیه رژیم.

ج- برعلیه رژیم. آن موقع اصلاً مطرح نبود. حتی انقلاب برعلیه رژیم هم میدانید در انقلاب مردم، مطرح نبود. این اواخر مطرح شد، مسئله قانون اساسی بود و واقعاً "این قضا یا بود. در آن موقع اصلاً" صحبت این مسائل نبود. ولی بهر حال این انقلابی بود برعلیه رژیم دیکتاتوری. بهر حال این مسائل عمل شد و بعد هم دولت عوض شد. ماده اول را عمل کردند. ماده دوم آقای سرهنگ چیزی که مظنون بود به تیراندازی. س- سرهنگ شهرستانی.

ج- سرهنگ شهرستانی را گ... رفتند انداختند به زندان. ماده سوم، دکتر امینی بمن تلفن کرد که "آقای درخشش حالا که چی- شما عمل شد خواهش میکنم که شما مرحمت بفرمائید که دیگر ما ببینیم که این مسئله اعتصاب چه جوری میشود پایان داد؟ حالا چه جوری حقوق معلم این لایحه‌ای که شما دادید برای حقوق معلم این محال است دولت ورشکسته است، غیر ممکن است، این نیست." گفتم بهر حال، مسئله ما، مسئله شما، شریف امامی، حن، حسین، برای ما مطرح نیست. دولت

مطرح نیست. گفتیم دولت عوض بشود. الان نمی گوئیم که دولت عوض بشود. آن دولت معلم کش عوض شد. اما قدر مسلم شما با همان مسائلی سروکار دارید که آقای شریفامامی سروکار داشت. ایشان خوب، یک مقدار به خودش مغرور بود گفت که " بنده بعنوان نخست وزیر حق دارم بیایم باشگاه مهرگان برای معلمین محبت کنم؟". گفتم که بفرمائید. ولی من ملاحظتان میدانم نیائید. گفت " نخیر بنده میایم دیگر. مسئولیتش با خودم".

س- ایشان آن موقع نخست وزیر شده بودند؟

ج- نخست وزیر بود. ابلاغ شده بود. گفتم تشریف بیاورید. ایشان آمدند و صد در صد پشیمان شد از آمدنش. برای اینکه آنجا معلمین به او حمله کردند. و خیلی شدید ناراحت ایشان از آنجا رفت. بعداً " هم من باو گفتم " آقا، بنده که به این آقایان سپرده بودم به اینکه، شما هستید. اصلاً به حرف من کسی گوش نمی کند. من عرض کردم آتمسفر مساعد نیست به اینکه شما بلند شوید بیاثید اینجا. " ببینید در همین جزوهای که ما منتشر کردیم " معلمین تقاضای نخست وزیر را برای شکستن اعتصاب رد کردند". این را ما ننوشتیم. این نقل از روزنامه کیهان است. این اعتراض هائی که معلم کرده و در همان جا فریاد زدند اعتصاب، اعتصاب.

س- این کیهان چه تاریخی است؟

ج- این عرض شود کیهان سه شنبه ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰. بهر حال ایشان رفتند. چاره ای نداشتند جز تصویب آن. ما را دعوت کردند به هیئت دولت آنجا هم گفتیم که، نه بعنوان وزیر، جامعه معلمان ایران را یک سبب دعوت کردند. هیئت دولت تشکیل شد. حالا دولت هم وزیر فرهنگ ندارد. هیچ کس قبول نمی کند در آن شرایط بروود وزیر فرهنگ بشود. مگر دیوانه شده کسی بروود؟ به آقای دکتر سیاسی پیشنهاد کردند قبول نکرد و دیگران و دیگران.

درماندند چکار بکنند؟ ما رفتیم در هیئت دولت یک گروه ۱۵ نفری جامعه معلمان ، نشستیم و یک مقدار صحبت کردند آقایان که " آقا این مواد را فلان" ، گفتیم این ممکن است عبارتش هم غلط باشد ، حتی یک واو اش اگر پس و پیش بشود ما قبول نداریم ، عینا " باید تصویب بشود ، بدون کم و زیاد ، عینا " دولت تصویب کرد ، تصویبنا مه مادر کرد ، منتهی ، از لحاظ پرداخت آن خوب ، نوشته بود که " در صورت تأمین اعتبار " آن را ما آمدم گرفتیم ، و آن شبی که ما ، چون اعلام کرده بودیم که فقط بنده هتم که میتوانم ، آن شب آمدم در باشگاه مهرگان ، توضیح دادم من که " آقا ، آن پنج ماده مان ، تمام این پنج ماده ای که شما تصویب کردید تمام شده است ، بنابراین من پیشنهاد میکنم اعتبار پایان بپذیرد و از فردا بروید سرکلاس ، که آنجا ، عرض شود که ، توده ای ها و کمونیست ها فریاد زدند ، البته معلم نبودند آنها ، آمده بودند دیگر ، از بیرون ، از خیابان شعار می دادند " نه ، اعتبار باید ادامه پیدا کند " و از این صحبت ها ، معلمین شعار دادند که " شما معلم نیستید ، بروید " ، بهر حال صبح تمام معلمین رفتند سرکلاس ، حتی واقعا " در سراسر کشور یک مدرسه نبود که تعطیل باشد ، خوب ، برای اینکه دولت بدانند خود صدای مرا پر کردم که آن صدای مرا پخش کردند به اینکه مثلا خوب ، شیراز از کجا بدانند؟ اصفهان از کجا بدانند؟ رفتند سر کلاس ، مسئله دولت مطرح است ، مسئله وزیر فرهنگ مطرح است ، کابینه وزیر ندارد ، کسی هم حاضر نیست وزارت را قبول بکند و بنده راهم نه شاه دلش میخواهد بیاورد نه آقای امینی ، غیر ممکن است ، چنین تمایلی آقایان ندارند به اینکه بنده را بیاورند ، بهر حال ، به بنده پیشنهاد کردند گفتم " من به هیچ قیمتی و به هیچ عنوانی آماده نیستم برای این کار " ، گفتند " آقا ، شما آمدید تصویبنا مه تهیه کردید ، خوب ،

بیایید حقوقش را بدهید." البته دو تا نظر داشتند. بعد گفتند به من که شاه گفته است که "خود"، خیلی معذرت می‌خواهم از این جمله "خود پسر سوخته‌اش را بیاورید برای اینکه آبرویش جلوی معلمین برود که وعده حقوق دو برابر داده است. تا بفهمد به اینکه حکومت‌کردن یعنی چه. "شاه یک چنین جمله‌ای گفته بود. بهر حال، گفتم "بنده کاره‌ای نیستم، به هیچ عنوان". گفتند "آخر پس بنده چکار کنم؟" گفتم "بفرمائید وزیرستان را انتخاب بفرمائید. بمن چه مربوط است؟" گفتند، "نه آقا، ما نمیتوانیم آخر، این که نمیشود." گفتم "من یک طور ممکن است و آن اینست که من جلسه عمومی را تشکیل بدهم." اینتا داریم روزنامه نقل کرده است. "در جلسه عمومی پیشنهاد دولت را مطرح می‌کنیم، به اینکه دولت پیشنهاد کرده است که جامعه معلمان ایران زمام اختیار فرهنگ را در اختیار بگیرد. ممکن است بمن ما موریت بدهند. ممکن است به یک معلم دیگر ما موریت بدهند که او بیاید وزیر بشود. و این شخص نیست که می‌آید وزارت فرهنگ بلکه یک جامعه است." واقعا "هم همینطور بود. گفتند که "قبول میکنیم". چاره‌ای نداشتند. ما آدمی اعلام کردیم. جلسه عمومی تشکیل شد. یک جمعیت واقعا "عظیم، خوب، معلم پیروزمند، معلوم است دیگر. آمدند مسئله را مطرح کردیم. چهار نفر مخالف صحبت کردند. چهار نفر موافق. مخالف صحبت کردند از لحاظ اینکه گفتند مبادا جامعه معلمان انحراف حاصل کند. گفتم "فرد انحراف حاصل می‌کند اما جمعیت که نمیتواند انحراف حاصل کند. گفتم هرچو می‌خواهید. رأی گرفتند. البته گفتند "خود شما باید باشید". و بعد هم، این تماشا را روزنامه نوشته اینجا هست. حالا یک عده‌ای، دشمنانم آن را بیراهن عثمان کردند که "آقا، شما وزیر رژیم شاه هستید." بنده کجا وزیر رژیم شاه هستم؟ عرض شود که، حزب توده هم سه تا وزیر در کابینه قوام السلطنه

داشت، نه شاه می خواست، نه عرض شود که، قوام السلطنه می خواست. قدرت بودند. آقای الهیار صالح، آقای دکتر شایگان اینها همه وزیر کابینه قوام السلطنه بودند. خود آقای دکتر مصدق، نخست وزیر زمان شاه بود. بستگی دارد به اینکه افراد با چه هدف بروند و بعد برنامه شان چه باشد و چکار باید بکنند؟ اگر در خدمت مردم باشد، خوب، بروند. اگر میخواهند بروند جیب شان را پر کنند. بهر حال، ما آمدیم وزارت فرهنگ. ما وزارت فرهنگ را تصرف کردیم نه اینکه وزارت فرهنگ را به ما دادند. آمدیم و در آنجا در حدود یک سال بودیم. آن یک سال واقعا "جهنمی بود برای ما، برای همه مان. از لحاظ اینکه ساواک مبارزه می کرد با ما دربار مبارزات شدید می کرد، بتمام معنی. فقط یک هفت روز هشت روز بود که من در وزارت فرهنگ بودم، شب مجهز کردند یک عده چاقویشان را، که آقای علاء وزیر دربار بود، فرستادند به وزارت فرهنگ. که بنده را فحش بدهند چون زمستان بود مرا بگیرند بیندازند توی حوض وزارت فرهنگ. و عجب در این است که چون آن طبقه هیچ عقیده ای ندارند، از خودشان آمدند به معاون بنده گفتند یک چنین چیزی هست که فردا می ریزند به وزارت فرهنگ. گفتیم مانعی ندارد. گروهی از چاقویشان ریختند به وزارت فرهنگ و فریاد و فغان که "کمونیست، توده ای، بیرون می کنیم". با مشت گره کرده. رئیس کارگزینی ما تلفن کرد به کلانتری. کلانتری توی میدان بهارستان بود. تلفن کرد به کلانتری که "آقا، این چاقویشان به وزارت فرهنگ آمدند و الان حمله می کنند به وزیر فرهنگ". یک آقائی بود بنام سرهنگ دورمشیان، گفته بود "واله من خودم متاسفم. بما دستور دادند بیدخلت نکنیم". حالا ملاحظه بفرمائید. وزیر فرهنگ کابینه کلانتری گفته، حالا اگر احیاناً "مسائل عادی هم بود، وزیر هم نبود. بالاخره در دسته اگر

با هم بکنند کلانتری می‌آید ببیند چه خبر است؟ شرکت نکنیم . گفتیم
 مانعی ندارد . ما هم گفتیم تلفن کردند به مدارس اطراف . مثل مور و ملخ
 معلم و شاگرد ریختند و با پس‌گردنی ، اینها قبل از اینکه کتک بخورند فرار
 کردند . پانزده نفر راهم ما منتظر خدمت کردیم . حالا اینهم تاریخچه‌ای دارد
 آن پانزده نفر رفته بودند پیش‌دکتر امینی و دکتر امینی بما دستور داد به
 اینکه ابلاغ آنها را لغو کنید . بنده زیر دستور نوشتم به اینکه به شما
 مربوط نیست . آنهم جنگ عجیبی بود بین بنده و دکتر امینی که قضیه ختم
 پیدا کرد . گفتم " به شما چه مربوط است؟ کار وزارت فرهنگ در اختیار
 من است . شما چه حقی داری که اصلاً دخالت میکنی در این کار؟ " بهر حال بماند .
 این همینطور ادامه داشت . جنگ مایلی جنگ شدیدی بود . جنگ با دربار بسود .
 ما چندین هزار نفر را ، رقم آنها الان بنده نمی‌دانم ، ارز دانشجویانی که
 پول می‌گرفتند از وزارت فرهنگ قطع کردیم . قطعاً " اولاد بنده و جنابعالی
 ارز نمی‌گرفت . بلکه طبقه ممتاز مملکت ، تیمارها بودند ، درباریان بودند
 ارز می‌گرفتند . تمام اینها را بدون استثنا قطع کردیم . عرض‌شود که ، ما
 چیزهای وحشتناک در آن وضع دیدیم . مداری بود که اصلاً وجود خارجی نداشت ،
 آن مدارس را ، معلم داشت ، ناظم داشت ، مدیر داشت ، اجاره خانه داشت .
 اصلاً وجود خارجی نداشت .

روایت‌کننده : محمد درخشش

تاریخ مصاحبه : ۲۹ جون ۱۹۸۲

محل مصاحبه : چوی چیس ، مریلند

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۳

منتهی تا آنجا که رفته چیسزکنید.

س- خود شاه هم قانون ملی شن صنعت نفت را توشیح کرده بود.

ج - بله توشیح کرده بود. رفت و آمد دکتر محمد مصدق هم آن تشریفات دربار هم اجرا بود. ایشان هم می رفت همان احترا مات هم بود. همه این قضا یا هم بود. پس این را که ما طرفدار نهضت ملی ایران بودیم و قبلا" هم بودیم ، این مسئله بعنوان نقطه ضعفی بود اگر برای آن رژیم اما بطور کلی مثل عواملی که وزرای مصدق یا دیگران ، ما اینطور نبودیم ، این یکی . دوم ، نقطه حساس اینجا است . در همان نهضت ملی ایران ، من تشریح کردم خدمتتان درباره

و واقعاً " ما معجزات دموکراسی را در آنجا لمس کردیم و درک کردیم و به این نتیجه رسیدیم که اگر فرهنگ ، البته جامعه ، ولی مخصوصاً " اگر فرهنگ در آن آزادی و دموکراسی نباشد ، درست مثل اینستکه شما یک ماهی را از آب بگیرید و بخواهید زنده بماند. یعنی همان اندازه که آب برای ماهی ضرورت دارد. دموکراسی و آزادی هم برای فرهنگ . برای چه ؟ برای اینککه از یک طرف ما میگوئیم بیا موزیم و بطور کلی رشد فکری ، از یک طرف می گوئیم که جلوی رشد فکری را بگیریم . این دوتا اصلاً " با هم جور در نمی آید. بهر حال در آن شرایط مشکلاتی که از هیئت حاکمه ما داشتیم بسیار مفصل است

بیشتر آن مربوط بود به شاهپورها . مربوط به دربار بود . از جمله در آن سال یک حفریاتی شد که فکر میکنم تمام با اصطلاح، ثروت تاریخی و ثروت واقعی موزه ایران باستان، که الان نمیدانیم در چه جهت است؟، متعلق به آن تپه‌های مارلیک بود . تا آن تاریخ قرار براین بود که خارجی‌ها می‌آمدند و حفريات می‌کردند بعد با ایران قرارداد می‌بستند ، نفع می‌کردند . منتهی آن نصفی که آنها می‌بردند معلوم بود با این نصف دیگر، و رشوه خوار عجیب و دزدی خیلی بالا و کلان . برای میدانید به اینکه این آثار باستانی تا چه اندازه ارزشمند است . در این کار شاهپورها به تمام معنی دخالت داشتند مستقیماً " . و ما اولین کاری که کردیم جلوی این قراردادهای خارجی را گرفتیم . گفتیم خودمان این کار را می‌کنیم . بعد هم این تپه‌های مارلیک که واقعا " یک خزانه‌ای بود برای روشن کردن جریان تاریخی . بعداً " هم همه مسائلی که بعد به موزه‌ها فرستاده میشد ، به نمایشگاهها ، از همان تپه‌های مارلیک بود که بیرون آوردیم . آنجا را بعد که کشف شد شاهپورها و اشرف رفتند از مالک آنجا آن تپه‌ها را خریدند در رودبار بود . خریدند و بعد گفتند که اینها مربوط به ما است و دولت و وزارت فرهنگ حق ندارد اینجا حفاری بکند . ولی بهر حال ماده قانون داشتیم به اینکه " اگر احیاناً " ملک شخصی هم باشد حفر می‌شود منتهی آن چیزی که خسارت است ، آن خسارت پرداخته می‌شود . " گفتیم " خوب ، مانعی ندارد . فرض کنید شما روی این چند تا تپه می‌خواستید چند کیلو گندم بکارید ، مثلاً " ، خسارت (؟)

(؟) . خیلی واقعا " ، ملاحظه میفرمائید تا چه اندازه وضع وحشتناک بوده است . ما مور ما را در آنجا ، رئیس قسمت حفاری را ، دادگستری رودبار احضار کرد ، کدخدای محل را و ادار کرده بودند به اینکه تکلیت کنند که ایشان دیشب آمده به منزل ما و فرش‌های ما را دزدیده است . و ایشان را

میخواستند، رئیس قسمت باستان شناسی آن قسمت را که مافرتاده بودیــــم زندانی کنند به جرم دزدی . که بنده شب آدمم به هیئت دولت و شدیداً " گفتم " رسوایتان خواهم کرد". به وزیر دادگستری گفتم " اگر این آدم را ، این رئیس دادگستری یا آن قاضی را برندارید بنده بطور کلی دولت را رسوا می کنم با همکاری با این دزدی و فساد". خوب ، مجبور شدند برداشتند . میخواهم بگویم کار ما با این مشکلات واقعا " توأم بود . یکی از مشکلات بسیار بزرگ ما مسئله اوقاف بود . مسئله آخوندها بود . که عموماً " اوقاف را می بلعیدند می خوردند و ما قطع کردیم تمام این مسائل را . و مدرسه ساختیم . در بعضی از استانها و در بعضی از ، بطور کلی شهرستانها ، آن اندازه مدرسه ساختیم که روسای فرهنگ گفتند " کافی است . دیگر بیشتر بسازید زائد است ". چون واقعا " میدانید که سالهای سال است که مردم املاکشان را ، دهاتشان را مغازه هایشان را ، بهترین املاک مال اوقاف بود . اکثر آن مغازه های خیابان شاه آباد و مثل آنجاها که خیلی سرقفلی بالا است ، مال اوقاف بود . بسیاری از قسمت های بازار ، مغازه های بازار متعلق به اوقاف بود . بهترین دهات بهترین جنگل ها متعلق به اوقاف بود ، که سر هر مسئله ای ما مبارزات شدید و وحشتناکی با دستگاه داشتیم با دربار داشتیم ، با شاهپورها داشتیم . همین موقع که من آدمم وزارت فرهنگ ، همین اشرف سالی هشت ملیون تومان از وزارت فرهنگ می گرفت به عنوان کتاب های درسی ، در صورتیکه کتاب های درسی را از بلیط بخت آزمایی تامین می کردند . ما آن را قطع کردیم . حالا چه بحث ها با ایشان داشتیم ، چه گرفتاریها داشتیم ، چه جنجال ها داشتیم . چه مشکلاتی با دولت داشتیم که اصرار داشتند که این پول را بدهیم . البته ما ندادیم ولی بعد که ما رفتیم وزیر وقت ، وزیر بعدی هم اضافه کرد هم پرداخت . منظورم اینست که اگر دیدیم که خیلی از مسائل واقعا " هست ،

بسیاری از مسائل هست . و آن چیزی که از لحاظ ، من باب مثال تعداد زیادی کارمندانی در لیست بودند که اعلام وجود خارجی نداشتند، هزارها نفر . و اینها را ما پیدا کردیم و عرض شود که این حقوق معلم را ما دو برابر و دو برابر و نیم کردیم . تمام حقوق معلم را ما از طریق جلوگیری از این دزدی ها و فساد پرداختیم و هیچ دیناری ما از دولت نگرفتیم . برای اینکه دولت در آن موقع اعلام ورشکستگی کرده بود . چیزی ، آهی در بساط نداشت که این کار را بکند . در این مسئله هم به مشکل برخوردیم چون هیئت دولت می گفت که " این پولی که شما از وزارت فرهنگ ذخیره کردید بیاورید بدهید بما ، ما تقسیم کنیم بین خودمان " . بهر حال مشکلات خیلی زیاد بود . ولی علت توفیق ما دو چیز بود . یکی اینکه مسئله فرد به هیچ عنوان در کار نبود . واقعیت این بود که جامعه معلمین ایران حاکم بر سرنوشت وزارت فرهنگ نبود . این اولاً . ثانیاً " ما در آنجا دموکراسی را همانطور که عرض کردم ، عملاً امتحان کردیم و عملاً معجزات آن را دیدیم . چطور ؟ تمام رؤسای دانشگاهها به استثنای البته دانشگاه تهران ، که آنهم با وزیر بود که سه نفر انتخاب می کرد ، یکی را شاه انتخاب می کرد . تمام دانشگاههای ایران را وزیر فرهنگ می بایستی انتخاب بکند . این اختیار را بنده دادم به استادان دانشگاهها . ما مأمور ابلاغ شدیم فقط . استاها ، معلمین جمع می شدند و تعیین می کردند رؤسای استان هایشان را . دبیرستانها ، دبستان ها ، تمام مسائل انتخابی شد . و با این قضیه دو درگیری داشتیم . یک درگیری شدید داشتیم از اینکه قبلاً خوب ، تشکیلات ، دستگاه ، دولت ، نخست وزیر ، دربار اینها همه توصیه می کردند . ساواک بیشتر از همه ، اجلاً می گفت " این مأمور ما است بگذارید او را به فلان جا " . قبلاً . ولی وقتی ما انتخابی کردیم اینها آمدند گفتند " آقا ، فلان وو... " گفتیم " بنده کتابراهی

نیستم . این معلمین هستند که انتخاب می کنند . " گفتند ، " آقا ، این اختیار شما است . " گفتم ، " بنده اختیارم را تفویض کردم به جامعه و معلمین ایران بنابراین من کوچک ترین رلی ندارم به اینکه شما بگوئید ، آقا فلان رئیس بشود یا فلان رئیس " . این قطع شد . اما قسمت دوم ، آنهایی که معلمین را را انتخاب می کردند اعتراض می کردند . از جمله ، یک تاریخچه جالبی هست و آن اینست که یک روز آقای فردوست رئیس دفتر نظامی بود .

س - آقای حسین فردوست ؟

ج - بله ، حسین فردوست . رئیس دفتر نظامی بود . ایشان تلفن کرد بمن گفت " آقا ، اعلیحضرت همایونی یک چیز محرمانه دادند به بنده که بیاورم خدمتان و این را خودتان هم باید باز کنید . گفتم " بفرمائید بیاورید . آورد . آوردم و باز کردم ، خیلی سری و محرمانه ، نوشته بود که ، خود ایشان هم امضاء کرده بود ، حسب الامر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ، بیتاله جمالی مدیر کل فرهنگ آذربایجان را که با پیشه وری همکاری کرده است و مدارک ضمیمه است ، از کار برکنار کنید . " حالا بیتاله جمالی که اصلاً بنده نه قیافه اش را دیده بودم . نه می شناختم کی هست ؟ نه می دانستم چه جور آدمی است ؟ فقط به کارگزینی تلفن کرده بودم " آقا " ابلاغ این آقای بیتاله جمالی را صادر کنید چون اکثریت آراء را آورده است در استان آذربایجان . یک چند سال روزنامه هم ضمیمه کرده بود . روزنامه های مربوط به زمان پیشه وری و ترکی که آقای بیتاله جمالی مقاله نوشته بود . ایشان نشست و گفت " جواب ؟ " گفتم " بفرمائید بروید شما ، بفرمائید من خودم جواب را می دهم " . رفتم و عرض شود که ، البته آن نامه ای هم که نوشته بود فقط وزیر باید ببینند جایی هم نبایستی ، باید در یک دفتر سری بماند . نوشتم بایگانی بشود نوی همان دفتر سری . یک ساعتی گذشت آقای دکتر امینی تلفن کرد . گفت " آقای

درخشش "گفتم چیه ؟" گفت " آن نامه سری که برای شما آوردند رونوشت آن را هم برای من فرستادند. امریه‌ها علیحضرت، جمالی‌ها برداشتید؟" گفتم نخیر، گفت " اه چطور برداشتید آقای درخشش؟ امریه‌هاست." گفتم بنده می‌دانم امریه‌هاست. بنده خودم را برمی‌دارم، من استعفا می‌دهم، خیلی ساده‌است." گفت، " خواهش میکنم یک‌چند دقیقه‌ای تشریف بیاورید با هم صحبت‌کنیم." گفتم چرا آخر؟ خیلی خوب، منتهی این هم بشما عرض‌کنم که اگر احیاناً " آن موقع استعفا می‌دادم کمیت‌همه‌شان لنگ می‌شد. یعنی آن آتمسفر معلم و باصلاح، قدرت‌معلم تا این اندازه قوی بود که واقعا " مقاومت در مقابل آن اصلا" نمی‌شد. عرض‌کردم خدمتان، ما روی پایه‌های مردمی و دموکراسی کارمان بود. بعد رفتم آنجا. رفتیم و نشستیم و گفت " آقای درخشش، شما اگر ایشان دوستان است رفیقان است، او را بر دارید بفرستید خارج از کشور یک مقامی به او بدهید. این امریه‌هاست." گفتم، شما قربان همه‌تان با عینک خاص نگاه می‌کنید. من نه دوست دارم نه رفیق دارم. دارم، اما در این مسائل، این سپرده ملت است این فرهنگ ما. ما حق نداریم دوستی و این کار را بکنیم. اجازه نداریم. باید چشم مدها هزار معلم، جلو چشم آنهاست. به این دلیل هیچ کس دست‌از پا خطا نمیتواند بکند. اما درباره این آقای، ایشان اکثریت آراء را آورده‌اند. به هیچ عنوان بنده افکسار عمومی معلمین را پایمال نخواهم کرد، غیرممکن است. خیلی ساده‌است، بنده استعفا می‌دهم آقای جمالی را میتوانم بردارید، ولی بنده موقعی که آنجا نشستم فقط موقعی آقای جمالی را ما میتوانیم برداریم، بنده، کسه از لحاظ اداری، یک چیزی از ایشان ببینیم مخالف مقررات و این چیزها. گفتند " خوب، اینطور شما جدی،" البته جرأت گرفتن استعفا از بنده را هم

هیچ کس نداشت. گفتند " ما امروز باید بروم پیش اعلیحضرت و صحبت کنیم". رفت و تلفن کرد. گفت " ایشان فرمودند که اگر احیاناً " ایشان مشکل دارد. خوب، حالا یک ماهی صبر کند بعد او را بردارد." گفتم، بنده تا موقعی که در پشت میز وزارت نشستم غیر ممکن است ایشان را بردارم. گفت، " خوب، حالا اگر اینطور است اصلاً" دیگر ولش کنید. حالا تا یک ماه دیگر خیلی طول می کشد. کاری نداشته باشید". بسیار خوب. بنده بودم آقای جمالی هم بود. آقای جمالی محبوبیتش در آذربایجان آن اندازه بود که بین چهار، حالا درست دقیق بادم نیست، تا پنج میلیون تومان، آن تاریخ که میدانید چه رقم عظیمی است چهار تا پنج میلیون تومان، بازار و مردم آذربایجان به او کمک کردند برای ساختن مدرسه و عرض شود، برای مشکلاتشان. و فرهنگ کشور، بنده یک آدمی بودم کارهای نبودم. یعنی واقعا " نمی خواستم کارهای باشم، بر مبنای اصول دموکراسی و بر مبنای، عرض شود که، امتحان کردیم، در آن سال، بنده فکر میکنم به اینکه در تاریخ فرهنگ چنین سالی نظیر نداشته است. به تصدیق همه شان. امتحانات آن سال امتحانی بود که سرکار هر شاگردی را که ببینید الان به اصطلاح دکترا گرفته باشد یا هر چه باشد، میگوید که من دیپلم سال هزار و سیصد و فلان هستم. یعنی آن دیپلم تا این اندازه در آن موقع ارزش داشت. و حتی شاید ۷۰ تا ۸۰ درصد امتحانات دانشگاه، قبولی دانشگاه در آن سال بر مبنای دیپلم آن سال بود. بهر حال این دو قسمت، در قسمت بسیار مهم بود. ولی یک مسئله ای که واقعا " اینجا بی ضرر، یعنی خوب است که من اشاره بکنم، در آن سال یک معلم، عرض شود که، شهید شد و مردم ایران منقلب شدند. حالا اتفاق افتاده است که در روز مدها نفر را رژیم تیرباران بکند ولی البته تا ساف مردم ایران داشته اند ولی به آن حالت نبود. چرا؟ برای اینکه بطور کلی سیستم خفونت عادت هم می آورد و کار واقعا " بجائی است که بعضی مواقع تعدادی از مردم تا آن اندازه به این مسائل بی توجه شده اند که اگر احیاناً " قیمت گوشت برود بالا

این را مهم تر می دانند تا اعدام بیست نفر. یعنی مثلاً" خبر بالارفتن قیمت گوشت
برایشان مهم تر است تا اعدام یک گروهی از هم وطنان. و این مسئله خطرناک است
که یک ملتی عادت می کند به خون و عادت می کند به خون ریزی و خشونت، خاصه به
اینکه در روی کودکان و نسل جوان و اطفال چنین رفتاری می کنند، که مرده و جنازه
و کشته و تیر و تفنگ و این مسائل، یک مسائل بتمام معنی عادی برایشان درمی آید.
بله، این مسئله ای بوده که بنده خواستم عرض کنم خدمتان. بعد از این وزارت فرهنگ
خوب، دعوتی شد مجدداً". خیلی پافشاری عجیب از اینکه مادوباره برویم در کابینه
علم، وزارت فرهنگ را قبول بکنیم. آقای پاکروان از طرف شاه آمد. قصدشان این
نبود به اینکه بنده باشم. قصدشان این بود که این سرمایه، حیثیت و آبروی جامعه
معلمان ایران را از آن بگیرند، خیلی ساده بود. چون بهر حال از لحاظ سیاسی خوب،
قضا یا مشخص بود به اینکه نقشه عوض شده، برنامه عوض شده است. و برنامه بدست
خود شاه دقیقاً" افتاده است. بنابراین خیلی علاقمند بود به اینکه ما را هم ببرد
و مثل سایرین بکند. و یکی از افرادی که خیلی بمن فشار می آورد آقای ارسنجانی
بود، وزیر کشاورزی. فشار می آورد که " شما بیائید دنبال برنامه هایتان را ادامه
بدهید". خواهش می کرد می گفت " من میروم شما هم بروید". منهم به ایشان گفتم
خواهش میکنم شما نروید. برای اینکه معلوم است که اینها به چه مسیری میروند و به چه
قضایائی میروند و چه کار می کنند. بعد از آن جریان یک به املاچ، وزیر بعد که
آمد آن آقای دکتر خالری بود، همه مسائل بهم خورد بتمام معنی.

س- آقای درخشش، من می خواستم از شما خواهش کنم که یک مقدار از نظر تاریخی
برگردیم به عقب و مسائلی را که شما قبلاً" راجع به آنها صحبت کردید در نوارهای
شماره یک و دو، و درباره تاریخچه جامعه معلمان ایران، و یک مقداری راجع به
این مطلب صحبت بکنیم بعد برگردیم به مسائل دیگر که این رویدادهای تاریخی از نظر
زمانی بطور مرتب راجع به آنها صحبت بشود.

ج - بله، بسیار خوب است.

س- بنابراین من می خواستم از شما خواهش بکنم که در دنباله همان صحبتتان راجع به

جامعه معلمان ایران لطف بفرمائید و برای ما توضیح بدهید که چه واسطی در اختیار جامعه معلمان بوده است در آن سال هائی که شما بعنوان رهبر جامعه معلمان به جامعه معلمان خدمت می کردید.

چ - بله ، واسطی که در اختیار بوده ، مرکز فعالیت جامعه معلمان ایران باشگاه مهرگان بود. باشگاه مهرگان یک باشگاهی است که کاملاً شناخته شده است. نه تنها اینجا مرکز جامعه معلمان ایران بود، بلکه مرکز معلمان جامعه بود. معلمان جامعه قدم من تمام روشنفکرانی است که ، روشنفکران ، هنرمندان ، عرض شود که ، نویسندگان اینطوری بود واقعا " . ارگان ما روزنامه مهرگان بود. روزنامه مهرگان ، خوب ، روزنامه ای بود که هفتگی بود البته ، ولی بطور کلی تنها یک روزنامه ، به هیچ وجه یک روزنامه صنفی نبود. در عین حال که دفاع از حقوق معلم می کرد، در عین حال دفاع از حقوق ملت ایران و دفاع از آزادی می کرد. و نویسندگانی که آنجا کار می کردند، می نوشتند، عرض شود که ، بطور کلی سردبیر بودند اینها آدم های معروفی هستند. مدتی فرض کنید آقای دکتر علی اصغر حاج سیدجواد سردبیر بود. مدتی دکتر دکتر عبدالحسین زرین کوب سردبیر بود. مدتی دکتر محسن هشتودی سردبیر بود. نویسندگان جلال آل احمد بود. خلیل ملکی همیشه در هر شماره یک مقاله دو مقاله داشت. عرض شود که ، سعید نفیسی بود. البته متأسفانه روزنامه اینجا نیست ولی واقعیت اینست که روزنامه مهرگان ، ارگان اندیشمندان، نه بنام اندیشمندان زمان پهلوی ، چون آن لغت را آنقدر خراب کردند که آدم خجالت می کشد اسمش را ببرد ، و متفکران و هنرمندان ، این وضع روزنامه بود . باشگاه مهرگان مرکز فعالیت های علمی ، هنری ، فرهنگی ، عرض شود که ، همه این مسائل بود. ما بسیاری سخنرانی هایمان در آنجا بود. بسیاری از دانشمندان و محققین ، بدون اینکه در نظر بگیریم ، البته یک عواملی را دعوت نمی کردیم که بدنام باشند. اما بدون اینکه در نظر بگیریم ، آن کوتاه بینی ، کوتاه نظری ، تنگ نظری افراد، که مثلاً " فلان آقا فلان کار را کرده بنابراین نه . این دارای یک مقداری اطلاعات نبود. من باب مثال یکی از

افرادی که ما دعوت کرده به آنجا، واقعیتی است، بسیار هم عالی بود. چندی — سخنرانی کرد، او آقای تقی زاده بود. آقای تقی زاده هرچه باشد در مشروطیت ایران بوده و تنها کسی بود که در آن زمان، دو نفر بودند یکی او بود یکی هم آن آقای محمدصادق طباطبائی. این دو تا باقی، دوسه نفر دیگر هم بودند که البته در متن مشروطیت نبودند، اینها آدم هائی بودند که در مشروطیت خودشان بودند و رول داشتند و ایشان خیلی اصرار داشت که این کار را نکنند. ما اصرار داشتیم که بکنید این کار را. خوب، ایشان آمد چهار جلسه در آنجا طولانی سخنرانی کرد. و یک تاریخ مشروطیت، آن تاریخ مشروطیت را ما نوشتیم و چاپ کردیم. الان یکی از تاریخ هائی است که مستند است. یک چنین کارها انجام شده است در آنجا. نمایشگاههای هنری داشتیم. مسابقات علمی داشتیم برای دانشجویان، برای مردم. مسابقات بین المللی داشتیم. دعوت های بین المللی داشتیم. بطور کلی بحث های مختلف داشتیم. جلسات تأتیر داشتیم. یکی از بهترین، مثلاً "فرض کنید که، یکی از تأثیرهای که چندین روز ما دادیم. آن تأثیر را مردم آمدند خیلی استقبال عجیب شد، و آن "دست هسای آلوده" که جلال آل احمد ترجمه کرده بود. تمام هنرمندان معلمین بودند. یک عده زیادی از هنرمندان بعدی که معروف بودند معلم بودند و باشگاه مهرگان تربیت کرد. آنها را فرستاد به جامعه، از فیلم برداران. واقعا "یک مرکز علمی و تحقیقی و هنری بود در عین حال هم این مرکز ما بود. در شهرستانها هم در مراکز استان این باشگاه مهرگان شعبه داشت و همین فعالیتها را تا اندازه ای در آنجا ها می کرد.

س- آیا کارمندان رسمی هم داشت جامعه معلمان؟

ج- ما به هیچ عنوان کارمند حقوق بگیر نداشتیم. فقط یک یا دو نفر بطور کلی، تمام داوطلبانه بود. تمام مخارج، که مخارج خیلی زیاد و گزافی بود بابت اجاره و اینها، حق عضویت بود. از حق عضویت پرداخت می شد. همه با کمال میل حق عضویت می دادند. استانها جدا حق عضویت می دادند. حق عضویت شهرستانها در خود محل خرج می شد، تهران جدا، و بهر حال دیناری نیازمندی مالی به هیچ جا و به هیچ

موسسه‌ای ما نداشتیم الا اینکه خود معلم تأمین می‌کرد مخارج آن را .

س- آیا شما بخاطر می‌آوردید که جامعه معلمان چند نفر عضو داشته است؟

ج- بنده می‌خواهم عرض کنم ، جامعه معلمان معمولاً دو نوع عضو داشت . یکی عضو اکتیو بود . اعضای بودند که بهرحال در جریان بودند ، یکی عضو وابسته ، یعنی سمپا-تیزان . بطور کلی بنده می‌خواهم عرض کنم که در ایران از لحاظ جامعه معلمان ایران به استثنای جوامعی که درست می‌کردند . بعضی جوامع را دولت درست می‌کرد . یکی از جوامعی که دولت درست کرد در زمان سخنرانی من بود در مجلس من باب مثال ، البته جامعه‌ای نبود . میدانید که چیزهایی که دولت درست می‌کند . یکی دو تا هم توده‌ای ها درست می‌کردند . به غیر از آن دوتا واقعیت در اینستکه عموماً " جامعه معلمان ایران شامل همه معلمان ایران بود . یعنی من باب مثال در تظاهرات و در میتینگ ها ، تمام می‌آمدند ، بدون استثنا . ولی هم‌شان البته عضویت نمی‌دادند . ولی آن مقداری که عضویت می‌دادند بتمام معنی کافی بود . و من یک مثال می‌زنم بـاز خدمتتان و آن اینستکه در جریان بعد از وزارت فرهنگ که بعد از اینکه وزرات فرهنگ را از جامعه معلمان ایران ، دولت استعفا کرد و بعد جامعه معلمان ایران قبول نکرد بین صدوپنجاه و بعضی مواقع تا دویست نفر منتظر خدمت کردند فعالین جامعه را . البته یک عده هم زندان رفتند که یکی از آنها هم خود بنده بودم و سال ها مرتباً " حقوق کامل اینها را جامعه معلمان ایران می پرداخت . بدون اینکه از آنها درخواست بکنند که در موقع لزوم پس بدهند . یعنی یک چنین صندوق غنی هم داشت . قطعاً " اعضاء با بـد آن اندازه زیاد باشند که بتوانند یک چنین کاری بکنند .

س- این اعضاء و یا هیئت رئیسه جامعه معلمان آیا بطور منظم ملاقات‌هایی هم داشتند؟ جلساتی داشتند؟

س- بطور قطع هفته‌ای هفت روز . برای این که بقدری فعال بود جامعه که هفته‌ای هفت روز در باشگاه مهرگان ، اینها هر کدامشان مسئول یک قسمتی بودند .

س- مثل حوزه‌های مختلف سازمان های سیاسی ؟

ج- حوزه‌های مختلف ، بله ، مثل سازمان های سیاسی . داشا " بودند . مسئله جلسه

هفته و روز و ساعت و این مسائل نبود.

س- مطالبی که مورد بحث قرار می گرفت میتواند چند تای آنها را بعنوان مثال توضیح بفرمائید؟

ج - مطالب بطور کلی در سه قسمت دور می زد. یکی مربوط به دفاع از حقوق معلمین در سراسر کشور. دوم مسئله بررسی مسائل فرهنگ ایران و تهیه طرح ها و برنامه هائی برای پیشرفت فرهنگ که به هیچ عنوان ، هیچ کدام عمل نمی شد. برای اینکه ما تهیه می کردیم و برای حکومت و دولت می فرستادیم . بعد اعتنا نمی کردند. اعتراض می کردیم . قسمت سوم مسئله ای بود مربوط به مسائل عمومی ملت ایران . از جمله همان مسئله آزادی ، استبداد ، عرض شود که ، استقلال و این قضایای کلی بود. بطور کلی جامعه معلمان ایران سمت بخموش نداشت . اما قطعی است که در جهت نهضت ملی ایران قدم برمی داشت .

س- حالا که صحبت از نهضت ملی ایران شد و ما هنوز در آن دوره تاریخی فعالیت جامعه مهرگان هستیم که مصادف بود با جنبش ملی شدن صنعت نفت . ممکن است که خاطراتشان را از آن زمان برای ما توضیح بفرمائید؟ خاطراتی که دارید از همکاری و یا موافقت و یا مخالفت هائی که جامعه معلمان با جنبش ملی شدن صنعت نفت بطور اخص و نهضت ملی ایران در آن موقع بطور کلی داشته برای ما توضیح بفرمائید ؟

ج - باکمال افتخار. نهضت ملی ایران آن چیزی که ما معتقد هستیم ، نهضتی است که شروع آن از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران است. به هیچ عنوان نهضت ملی ایران از زمان دکتر محمد مصدق شروع نمی شود. منتهی دکتر محمد مصدق یکی از رهبران صادق و شریف و باوفای این نهضت است که بطور کلی مجدداً " به این نهضت حیات بخشید، و این اشتباه می کنند یک عده ای که خیال می کنند نهضت ملی ایران از زمان ملی شدن نفت شروع شد. این اشتباه محض است. و اما درباره همکاری جامعه معلمان ایران با نهضت ملی ایران، همانطور که قبلاً عرض کردم ، نظر به اینکه دید عمومی جامعه معلمان ایران همان دید سمت نهضت ملی ایران بود ، بالطبع در دوره شکوفائی نهضت که به رهبری دکتر محمد

مصدق بود، جامعه معلمان ایران نقش رسالت‌سنگینی حس می‌کرد و تا آن اندازه که امکان داشت آن رسالت را چه قلمها، چه قداها، چه مادها، چه معنا "انجام داد اصطکاک شدید جامعه معلمان ایران با حزب توده از همان تاریخ شروع شد. البته این اصطکاک کاملاً بود. هیچ وقت جیسز نبود. ولی آنجائی که درگیری خیلی شدید بود و بصورت مبارزات روزنامه‌ای و قلمی شروع شد، مسئله نهضت ملی ایران بود چون شعار حزب توده "ملی شدن نفت در جنوب بود". شعار نهضت ملی ایران "ملی شدن نفت در سراسر خاک ایران" بود. از همین جادگیری‌های خیلی شدید شروع شد و جدائی‌ها و تشکیل جامعه جدای حزب توده بنام جامعه معلمان و بنده قبلاً یک قسمتی شرح دادم که درگیریها چه هست و چه نیست.

س- معذرت می‌خواهم مطلبی که من الان دلم می‌خواهد که شما توضیح بدهید مربوط میشود به روابطی که جامعه معلمان داشته با وزارت فرهنگ در زمان حکومت دکتر مصدق. مطالبی که مثلاً شما داشتید تا مدتی که آقای دکتر سنجابی وزیر فرهنگ بودند، بعد از ۳۰ تیر آقای دکتر مهدی‌آذر وزیر فرهنگ شدند و ایشان مطالبی راجع به این موضوع در محاسبه شان گفتند. من می‌خواستم ببینم شما چه خاطراتی دارید از آن زمان؟

ج- عرض شود که در زمان این، از لحاظ سیاست‌کلی باز دو قسمت می‌شود. یک قسمت مربوط میشود به سیاست‌کلی دکتر مصدق، که در آنجا ما قدم به قدم، عرض شود، پیش آمدیم. یک قسمت مربوط می‌شود به وزارت فرهنگ. میدانید به اینکه در آن شرایطی که نهضت ملی ایران بود، حزب توده بتمام معنی فعال بود و قوی هم بود، و مستقیماً و مستقلاً هم کارشکنی می‌کرد. ما نشریاتی که منتشر کردیم بسیاری از مطالب را در آن نشریات منعکس کردیم که اینها دشنام‌ها و فشارها و به اصطلاح، بدگوئی‌هایی که می‌کردند صرفنظر از میتینگ‌هایی که می‌دادند و کارهایی که می‌کردند، خراب‌کاری‌ها، اینها فکر میکنم مسئله‌ای است که همه میدانند، نیازی به بازگو کردن این قضایا نیست. در این نقطه ما خیلی حساس بودیم که مبادا عوامل حزب توده در وزارت فرهنگ و سازمان فرهنگی نفوذ کنند، میدانید به اینکه مرکز فعالیت چپ، بطور کلی کمونیست‌ها، در فرهنگ

ایران است. این بروبرگرد ندارد. برای اینکه مسئله، مسئله دانشجویان و دانش آموزان است. اصلاً بطور کلی حوزه واقعی و عملی در فرهنگ ایران است و میدانید خودتان وارد هستید به اینکه رهبران این حزب هم بطور کلی، اکثراً "فرهنگی بودند. از پایه گزارانش، مثلاً" فرض کنید که آقای دکتر ارانی معلم فیزیک بود. ملاحظه میفرمائید، یا فرض کنید خلیل ملکی که اول در حزب توده بود، معلم بود.

س - معلم شیمی بود .

ج - معلم شیمی بود . یا من باب مثال فرض کنید که آقای کیانوری، ایشان استاد دانشگاه بود، و همینطور. پس ملاحظه میفرمائید به اینکه حوزه اصلی فعالیت، نه آن، همین حوزه اصلی فعالیت همین جمهوری اسلامی هم همین بود. حوزه فعالیت آنجا هم همین جا بود . منتهی هر کدام به فراخور حال خودشان اینها را، این مردم را یعنی شاگرد و معلم را به میدان می کشیدند. الان تمام میتینگ هایی که آقای خمینی میدهد، خوب، همین دانشجویان و دانش آموز و همین قضا با است که بزور میبرند یا به جبهه می فرستند. منظوم اینست که این نسل جوان و طبقه معلم بطور کلی طبقه ای است که همیشه ، مثل مرغ در عزا و عروسی، بایستی گرفتار باشد . بهمانند این قسمت. در آن دوره وزارت فرهنگ ، با کمال تأسف در دوران وزارت فرهنگ آقایان جبهه ملی، حزب توده به تمام معنی در وزارت فرهنگ نفوذ کرد. الان دارم به حافظه ام فشار میآورم. رئیس دفتر آقای دکتر آذر یک نفر از اعضای معروف عضو حزب توده بود .

س - اسمشان را بیاد میآورید؟

ج - همین الان دارم به مغزم فشار میآورم نتوانستم بیاد بیاورم. بله، یک آقای بود رسمی بود. او دیگر علناً عضو حزب توده بود. در آن موقع حزب توده بر مبنای همین گرفتاری و درگیری که ما پیدا کردیم یک جامعه معلمان درست کرد. در این جامعه معلمان تنها مسئله آن گروه معلم نبود. صحبت خود اعضای حزب توده بودند که هر جا میخواستند بروند گروه عظیمی از کارگران را راه می انداختند. حالا روی پیشانی اش که ننوشتند معلم است. این تاکتیک حزب توده بود. این آقایان شدیداً " مرعوب حزب توده بودند، به تمام معنی مرعوب حزب توده بودند . با آقای دکتر سنجابی ما گفتگو و حرف زدن این بود که " آقا، شما نهضت ملی ایران هستید. وزیر فرهنگ هم هستید . ما هم بهر حال در مسیر نهضت ملی ایران این روزنامه مان است، این تشکیلات مان است، این وضع مان

است ، داریم کار میکنیم و کوبیدن حزب توده برای ما تقویت نهضت ملی ایران است . برای خاطر حسن و حسین و تقی و حتی برای خاطر آقای دکتر معدق هم نمیکنیم . بلکه برای خاطر ملت‌مان و عقیده‌مان و ایمان‌مان میکنیم . شما نباید به اینها امکـان بدهید به اینکه بیايند بنام جامعه معلمان ایران هیئت‌مدیره‌اش بیايند آقایارا ملاقات کنند. آنها غیر رسمی هستند، وجود خارجی ندارند، رسمی ما هستیم . " باکمال تاسف آقایان جرأت ، به اصطلاح ، عدم صحبت و یا همکاری را نداشتند، جرأتش را نداشتند . البته دکتر سنجابی حسن نیت‌داشت . دکتر آذر هم حسن نیت‌داشت . دکتر سنجابی حسن نیت داشت . من باب مثال ما میخواستیم برویم آقای دکتر سنجابی را ببینیم ، میگفت " آقا بیايید منزل‌مان همدیگر را ببینیم " . می‌گفتیم " چرا؟ " می‌گفت " آخر خوب ، بهر حال اینجا این حزب توده‌ای‌ها هستند می‌بینند ما می‌اثیم همدیگر را می‌بینیم " . می‌گفتیم دیگر ما تا این اندازه ، عرض‌شود که ، بده شدیم . یا تا این اندازه شما از آنها می‌ترسید؟ شما باید بپذیرید جامعه معلمان ایران را درخـور آنها . این که مبارزه‌اش منـد . ببینید چه معامله‌ای اینها با ، عرض‌شود ، دولت شما می‌کنند . ببینید چـه میتینگ‌هایی راه می‌اندازند . ببینید در روزنامه‌های "مردم" و "سوی آینده" چه فحش‌هایی به دولت شما میدهند؟ چرا اینکار را می‌کنید؟ می‌ترسید . ضعیف و ناتوان . وملاحظه فرمودید ضعف و ناتوانی آقای سنجابی همینطور ادامه پیدا کرد . زمان آقای چیز (خمینی) هم اصلاً بطور کلی دکتر سنجابی واقعا " یک آدم ضعیف و ناتوانی است . ولی آدم خوبی است ، وجدانا " . یعنی آدم سالمی است بتمام معنی . این در دوران او ، ما یک چنین اختلافی با ایشان داشتیم . و این اختلافات گاهی به قهر می‌کشید ، گاهی به شدت می‌کشید . بعضی مواقع که ما میدیدیم هیئت‌مدیره ، یعنی چهار نفر ده نفر حزب توده‌ای ایستادنـد و میخواهند بروند توی اطاق ایشان ، ما می‌رفتیم . رئیس‌دفتر او می‌گفت " آقا ، آنها هم آنجا هستند " . ما لـج می‌کردیم . در اطاق را می‌زدیم بهم می‌رفتیم تو . ایشان ناراحت می‌شد . بعد بنده تلفن می‌کردم که " آقا ، این به صلاح شماست که بدانید که ، بدانند به اینکه جامعه معلمان ایران ، به اصطلاح ، در مسیر نهضت ملی ، این درست است . بکنید این کار را " . جرأت نداشتند ضعیف بودند . این اختلاف ما با او یکی این بود . یکی عدم

به اصطلاح ، اشتغال کارمندان اصلی حزب توده در مقامات عالییه ، در مقامات عالییه وزارت فرهنگ ، دلیل آن هم روشن است ، وقتی که یکی می‌شد مدیر کل ، خوب ، این تمام معلمین را می‌برد ، بهر حال بعنوان اینکه او را مدیر مدرسه می‌کرد ، به او شغل میداد . بهر حال همه را می‌برد توده‌ای می‌کرد . خوب ، این خطرناک بود دیگر . در صورتیکه عکس این بایستی رفتار می‌شد . و ما می‌گفتیم " ما نمی‌خواهیم " . برای چه ؟ برای اینکه ما اگر احیاناً " فردا بیست تا پنجاه تا پست وزارت فرهنگ را اشغال نکنیم باعث می‌شود که ما هم بشویم هیئت حاکمه و معلم می‌گوید " آقا ، بمن شغل بده " . ما نمی‌کنیم این کار را . اما به آنها هم ندهید . با کمال تأسف می‌دادند . این کار را دکتر آذر عجب کرد . بطوریکه آقای دکتر آذر واقعیت اینست که حزب توده و عوامل حزب توده به آن اندازه در وزارت فرهنگ در زمان ایشان نفوذ داشتند که رئیس دفترش عضو حزب توده بود . ما با دکتر آذر درگیری خیلی شدید داشتیم ، بتمام معنی ، و درگیری مان آشکار و واضح بود . فقط اختلافمان هم همین بود . هیچ ایرادی ، یعنی ایراد که از لحاظ ، میدانید البته در آن شرایط وزارت فرهنگ یا فرهنگ ایران ، آقایان برنامه که نداشتند . و نمی‌شود شاید هم نمیدانم به ایشان باید ایراد گرفت یا نگرفت ؟ دلیلش اینست که درگیر یک مسئله خیلی وسیع و مهمی بودند . درگیر مبارزه با ، به اصطلاح ، یک امپریالیست بودند . نمی‌شود ، واقعا " خیلی کارشان مشکل بود . اما مسئله خود روتین وزارت فرهنگ درست نبود . صحیح نبود . در امتحانات تقلب می‌شد . مثلاً " در زمان همان آقای دکتر آذر گروه زیادی آمدند منحن شدند . یعنی تحصن اینها در آن موقع خیلی مهم بود . آمدند متحصن شدند . بعد خیلی این واقعا " وضع بد بود . بعد اوراق آنها را رفتند به آنها دادند که دوباره خود را کرده تجدید نظر بکنند . بعد این اوراق را برداشتند بردند شب بیرون . دادند دوباره یک چیزی نوشتند دوباره تصحیح کردند . خیلی از این لحاظ ... حزب توده هم بتمام معنی اخلاص می‌کرد در این کار . یعنی استفاده می‌کرد از موقعیت برای بوجود آوردن عدم رضایت ، نه تنها در وزارت فرهنگ ، در کارگاهها ، در کارخانهها ، درهمه جا چیس می‌کرد . آقایان به هیچ عنوان آمادگی نداشتند . خاصه دکتر آذر . اینست که ما با دکتر آذر درگیری خیلی شدید داشتیم . ما با دکتر معدق بطور قطع ، البته خود من که یک رابطه خاص

داشتم با دکتر مصدق زمانی که ایشان وکیل مجلس بود، منزل من پشت مسجد سپهسالار بود. بعضی از روزهای یکشنبه میآمدند آنجا نهار میخوردیم با هم.

س- این در دوره شانزده می فرمائید؟

ج - بله، وکیل مجلس بود. من با ایشان البته یک ارتباط خاص داشتم. دکتر آذر در آن موقع یک نامه بسیار محرمانه‌ای نوشت بعنوان اعتراض به دکتر مصدق که "این جامعه معلمان و آقای درخشش مشکلاتی بوجود آوردند و مانع کار ما شدند." و این نامه را ما در روزنامه، نامه سری، مهرگان چاپ کردیم. فردای آن روز دکتر آذر همین آقای رئیس دفترش که متاسفانه حالا بفکر منی رسد، بعدممكن است یادم بیاید، راخواست. گفت "آقا، این نامه را دستی نوشتیم. یا توگفتی یا من گفتم. من به پیغمبر به کسی نگفتم. لابد تو گفتی."، یعنی تا این اندازه این، به اصطلاح، اثر داشت. چون یک نامه سری، محرمانه مستقیم به نخست وزیر، در روزنامه مهرگان چاپ بشود و علنی، خوب، این یک رسوائی بود خیلی زننده و ناراحت کننده. بهر حال این درگیری ها، دکتر مصدق فرستاد عقب من، نشستیم صحبت کردیم. من قضا را برایش گفتم. گله کرد از من.

س- قضا یی حزب توده را هم برایشان توضیح دادید؟

ج - همین، فقط همین. گفتیم "آقا، مسئله دکتر آذر یا غیر دکتر آذر برای ما مطرح نیست. مسئله این است که آیا این حزب توده باید فرهنگ را اداره بکند؟ یا نباید بکند؟ خوب، اگر بخواهد فرهنگ را اداره بکند نفت ملی نمی شود. خوب، می شوراند. میتینگ درست میکند. روزنامه هایش را بخوانید شما. همه این کارها را بکنید. اما اگر احیاناً" نباید بکند اینها نباید در وزارت فرهنگ حضور داشته باشند. جامعه معلمان ما هستیم به چه مناسبت آقای دکتر آذر آقایان را دعوت می کند می گیرد می نشیند دو ساعت با آنها صحبت می کند. و من میدانم،" به دکتر مصدق می گفتم. دکتر مصدق بمن میگفت که "آقای درخشش، آخر ایشان واقعا" در مسائل سیاسی نبوده، وارد نیست. یک طرییب است. ولی طرییب شریفی است. خوب است." گفتم، "الان باید کسی باشد که در مسائل سیاسی وارد باشد." همین قضیه باعث شد که یک روز در حدود هفتاد نفر از آقای دکتر مصدق وقت گرفتند و رفتند پیش آقای دکتر مصدق، از معلمان بنام اعتراض که "آقا یا

حزب توده باید در وزارت فرهنگ باشد، جامعه معلمین، یا ما؟ تکلیف ما را معلوم کنید. ایشان اعلام کرد که، بهرحال خیلی بمن محبت کرده بود، من خودم نبودم. گفته بود " بهرحال، شما باید یک کاری بکنید. الآن که نمیشود کابینه عوض کرد اصلاً". درست نیست. چون یک دفعه هم کابینه را عوض کرده بود. یعنی مجبور شده بود دکتر حسابی را عوض کرده بود. چون میدانید قبل از آقایان دکتر حسابی بود. دکتر حسابی هم بسیار آدم ضعیفی بود. آنقدر این مرد ناتوان بود. بسیار آدم خوبی است ولی آن اندازه ناتوان بود و آن اندازه ضعیف بود که واقعا "عجیب و غریب بود. اصلاً" قدرت اداره هیچ چیزی را نداشت، هیچ چیزی را. خوب، میدانید در یک شرایطی که یک مملکتی دارد با انگلستان مبارزه میکند، نه تنها با استعمار. در این شرایط فرهنگ مملکت باید از همه جا غنی تر و قوی تر باشد. برای چه؟ برای اینکه تمام عوامل خارجی و تمام کمونیست ها هجوم میآورند آنجا، از آنجا توشه برمی گیرند، از آنجا آدم می برند، از آنجا میتینگ تشکیل میدهند. متأسفانه در زمان دکتر مصدق فرهنگ ایران از همه جا ضعیف تر بود. یک اتفاق افتاد برای همین، من باب مثال، آقای دکتر حسابی میخواست رئیس دبیرستان البرز را عوض کند.

س- دکتر مجتهدی.

ج- دکتر مجتهدی را عوض کرد. آقای مکی وکیل مجلس بود. رفت گرفت نشست جای دکتر مجتهدی. چند روز مدرسه را اداره کرد.

س- آقای حسین مکی؟

ج- حسین مکی. گفت "یا باید آقای دکتر مجتهدی بیاید یا من خودم اداره می کنم". دوباره دکتر مجتهدی را برگرداندند. من کاری ندارم به اینکه دکتر مجتهدی خوب است یا بد است. من این عمل یک وزیری آن اندازه ضعیف و ناتوان را که نتواند یک رئیس دبیرستان را عوض کند و بعد مجبور بشود برگرداند. خوب، این که در مقابل حزب توده معلوم است که زانو میزنند یک چنین. این ایراد ما و اختلاف ما، چون فرمودید که رابطه شما با وزارت فرهنگ، رابطه ما بر خورد می کرد به مسئله حزب توده. بعد از اینکه آن گروه رفتند با آقای دکتر مصدق صحبت کردند، باز آقای دکتر مصدق خواست.

س- کدام گروه را می فرمائید؟

ج - یک گروه جامعه معلمین. یک گروهی را انتخاب کردند در باشگاه مهرگان . یک عده ای زن و مرد را انتخاب کردند فرستادند پیش آقای دکتر مصدق .

س- این بعد از ملاقات شما با آقای دکتر مصدق بود یا قبل از آن ؟

ج - من بطور کلی هر پانزده روز یا هر یک ماه حتما " با آقای دکتر مصدق ملاقات داشتم .

س- من منظورم بعد از آن نامه سری است که دکتر آذر نوشته بود به دکتر مصدق . شما در روزنامه مهرگان فرمودید که آنرا چاپ کردید. بعد آقای دکتر مصدق فرستادند دنبال شما . شما رفتید پیش ایشان و گزارش ...

ج - گله کردم.

س- " گزارشتان را راجع به وزارت فرهنگ به ایشان گفتید و گله کردید و وضع حزب توده را برای ایشان توضیح دادید. من می خواستم ببینم پاسخ ایشان ، پاسخ آقای دکتر مصدق به این مسائلی که شما مطرح کردید چه بود ؟

ج - پاسخ آقای دکتر مصدق به این مسائل این بود که " ما الان در شرایط فعلی نمی توانیم وزیر عوض بکنیم . ما در یک جنگ بزرگتری هستیم . و این جنگ بزرگتری که ما داریم باعث می شود که ما تضعیف بشویم ". جواب بنده هم این بود که " شما اگر وزیر فرهنگ تان با حزب توده همکاری داشته باشد تضعیف شده هستید. شما در داخل خودتان چنین مشکلاتی وجود دارد. این را باید درست کنید. وزارت فرهنگ باید قوی بشود. باید در مقابل حزب توده بایستد، نه اینکه در مقابل حزب توده تسلیم بشود . " البته بنده هیچوقت نمیتوانم بگویم آقای دکتر آذر عضو حزب توده بوده. محال است چنین چیزی . اما آن تحرک حزب توده ، آن ابهت حزب توده مرعوب کرده بود این آقایان را بتمام معنی. کار بجائی کشیده بود که همانطور که عرض کردم ، آن آقا گویا شاگرد ایشان بوده . حالا من باز ، که رئیس دفتر شده . وقتی رئیس دفتر ، تمام نامه هاشی که محرمانه و غیرمحرمانه رد و بدل می شود بین نخست وزیر و "عرض شود که ، وزیر فرهنگ آن آقا میخواند. خوب ، تمام اینها را ، الان خود حزب توده اعلام کرده ما جاسوس بودیم لزومی ندارد اینها بگویند جاسوس هم بودند. خوب ، همه اینها میرفت پیش حزب توده

دیگر، خوب، این آقایان نمیتوانستند بفهمند یا نمیخواستند بفهمند. بعد آن گروه رفتند پیش آقای دکتر مصدق. من گفتم "آقایان شما لازم است بروید. برای اینکه دکتر مصدق از من مکدر شده است." و کدورتش از بین نرفت. البته از من خواسته اینکـه " شما همکاری کنید با وزیر فرهنگ ". و ما خواهیم این کار را کرد. و چون نمیخواهیم این کار را بکنیم مشکلاتی بوجود خواهد آمد که این مشکلات ممکن است که به ضرر نهضت ملی تمام بشود. در صورتیکه ما درسیر نهضت گام برمیداریم. بنابراین برای رفع این سوء تفاهم خوب است که یک گروهی از معلمین بروند، انتخاب شده. یک گروهی از معلمین را در باشگاه مهرگان انتخاب کردند. مثلاً" بین ۵۰ تا ۶۰ نفر، تعدادشان میدانم از آقای دکتر مصدق وقت گرفتند. رفتند آنجا و شاید دو ساعت دوساعت و نیم سخنرانیهای مفصلی کردند درباره این مسائل. بعد از چند روزی بود که آقای دکتر مصدق بنده را خواست و بمن پیشنهاد کرد گفت، "آقای درخشش، بیایید بروید شما معاون وزارت فرهنگ شوید. من وزارت فرهنگ را نمیتوانم چیرگی کنم. شما بیایید وزارت فرهنگ معاون شوید." گفتم " بنده به هیچ عنوان چنین کاری را نمیکنم ". دلیلش این است که ما از حالا که هیچ نوع، اولاً چیزی نداریم یک چنین اصطکاک هست، وای به اینکه برویم. بعلاوه در مملکت ایران وزیر هرکاری بخواهد بکند میکند. بعلاوه، از همه مهم تر من اجازه ندارم پست قبول بکنم. واقعاً " همین طور بود. یعنی یکی از تعهدات ما به جامعه معلمان این بود، به همین دلیل بود که مرتباً " ما را انتخاب می کردند، که ما پست دولتی قبول نکنیم. گرچه آن موقع یک موقع ملی بود. اما با تمام تفصیل، چون بهر حال وقتی که ما میرفتیم پست دولتی قبول می کردیم، فعالیت جامعه از بین میرفت چون ما وقت نداشتیم، این ارتباط ما با وزارت فرهنگ بود. البته ما انتقادات خیلی شدید تعلیم و تربیت داشتیم. ما انتقاد خیلی شدید داشتیم از عناصر فاسدی هم که توی آن دستگاهها آقایان انتخاب می کردند. و این دلیل بر عدم اطلاعات نسبت به افراد بود. حسن نیت نداشتند. سوء نیت نداشتند. اما چون ما همکاری نداشتند توصیه ما را هم نمی پذیرفتند. این آخر کار بجای رسیده بود که ما نمی گفتیم فلان آدم فاسد است یا نه. برای اینکه می ترسیدیم اصلاً وضع بدتر بشود. بیسک

چنین قضایائی ، یک گروهی فاسد ، حزب توده در آن تاریخ بتمام معنی در وزارت فرهنگ نفوذ داشت ، باتمام قدرت و توانش و میتینگ ها و به اصطلاح ، قضایایش ، بر مبنای دانش آموز و معلم و دانشجو و این مسائل ، تعداد زیادشان .

س- آقای درخشش ، من الان از نظر تاریخی جلوتر میآیم و میخواهم که مسئله را وصل بکنم به وقایع بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ . و میدانید که ، خوب ، شما توضیح دادید که جامعه معلمان در مسیر نهضت ملی ایران گام برمی داشت و کودتای ۲۸ مرداد در ۱۳۳۲ درست چیزی نبود که مسیر نهضت ملی ایران را سد کرد . و شما در دوره هیجدهم مجلس شورای ملی ، یعنی در دوره بعد از کودتای ۲۸ مرداد به نمایندگی مجلس انتخاب شدید . من میخواستم که شما یک مقداری توضیح بفرمائید چگونه شخصی مثل شما که رهبر جامعه معلمان بوده و جامعه معلمان هم در مسیر نهضت ملی بوده ، بعد از کودتای ضد نهضت ملی توانسته بود که در آن انتخاباتی که از نظر ملت ایران تمام آن مورد سؤال بود ، بعنوان نماینده وارد مجلس شورای ملی بشود؟

ج - این واقعا " سؤال بسیار جالبی است و سئوالی است که مطرح است . و من امیدوار هستم که امکاناتی برای من یک موقعی پیدا بشود که این مسئله را آنطور که باید و شاید حل کنم . یعنی حل نکنم ، وقایع را عریان کنم . چون میدانید به اینکه درایران بزرگترین مشکل یعنی استبداد تنها مسئله حرف زدن یا نوشتن یا غیر نوشتن نیست . استبداد مزار فراوانی دارد . یکی از مزار آن هم اینست که یک ملتی در یک کشوری استبدادی هویت تاریخی ندارد . زمانی آقای دکتر مصدق غول در می آید ، زمانی بصورت ملی . البته برای یک گروه عظیمی از مردم آقای دکتر مصدق شخص است که چه چهره ای است . اما برای نسل جوان که در زمان مصدق ، فرض کنید ، نبودند اصلا ، بالاخره مسئله شک بوجود می آید ، تردید بوجود می آید . یا فرض کنید که جناح کمونیست که میخواهد مصدق را بکوبد نسل جوان را میتواند یک چیزهایی بقبولاند . میخواهم بگویم که چون ما هویت تاریخی نداریم ، اینست که یک جوان گذشته اش را نمیداند . و گذشته اش را بر مبنای شایعه میدانند . شایعه هم میدانید که در مملکت یعنی چه ؟ این درد بی درمان

جامعه ما است. و اینهم یکی از میوه‌های تلخ رژیم جمهوری (اسلامی) و استبدادی است. درموقع نهضت ملی ایران قدر مسلم آن چیزی که مورد اراشه است اسناد است. هر کسی هر چقدر بیشتر درک‌دار اجتماعی و درک‌دار سیاسی و درک‌دار اجرائی باشد، بیشتر نقطه ضعف دارد. آقای بنی صدر که آمد رئیس‌جمهور شد آخر کاره‌ای نبود، سابقه‌ای نداشت، سوابقی نداشت که بگویند آقا، این در فلان کار فلان خطا را کرده است. اما یک آدمی که چهل سال پنجاه سال در مسیر بوده، خوب، این پنجاه تا صدتا دویست تا هزارتا هم خطا می‌شود از او گرفت. و آن خلق اله گمنام تاریخ هم جعل می‌کنند برای خودشان. اما اینها اگر دوهزار کار خوب بکنند با تمام تفصیل، یک نقطه ضعف باشد، روی آن نقطه ضعف انگشت گذاشته می‌شود. و اما درباره انتخاب‌ت‌بنده، من هیچوقت از لحاظ صنفی و جامعه معلمان ایران که جامعه مستقلی است و ماده قانون دارد، ماده آئین نامه دارد که "این جامعه حق پیوستن به هیچ حزب و گروه سیاسی ندارد". باید مستقل باشد. همین حرفی بود که وقتی آقای خمینی از ما دعوت کرد به ایشان گفتیم که ما حق نداریم. گفت "تکلیف‌تان را با ما معلوم کنید؟". بعد از جریان ایلته پیغام داد. قرار ملاقاتی هم ما با ایشان داشتیم. آقای بهشتی پیغام او را آورد. که گفت "آقا، این جامعه معلمان ایران تکلیف خودش را با این جمهوری اسلامی ایران تعیین کند." گفتیم ما هیچ تکلیفی نداریم. برای اینکه ما مستقل هستیم، استقلال داریم، ما مسائلی که خوب باشد تأیید می‌کنیم، مسائلی که بد باشد انتقاد می‌کنیم. به هیچ عنوان وابستگی، پیوستگی با اینها املا مطرح نیست. بعد هم گفت "ما می‌رویم یک جامعه می‌سازیم". گفتم خوب بروید بسازید. حالا بماند. این جمله معترضه بود.

س- بله، برمی‌گردیم به این موضوع.

ج - برمی‌گردیم به این قضیه، بله. بهر حال، در آن شرایط به چند دلیل، چون عملی که هیئت حاکمه کرده بود بر علیه نهضت ملی ایران و کوبیدن ملیون و به زندان انداختن دکتر محمد مصدق، تمام این مسائل باعث شده بود که در آن شرایط و در آن قضایا بطور کلی سلطنت حیثیت و آبرویش را از دست داده بود. خاصه به اینکه دقیقاً "با یک کودتا آمده بود. خاصه به اینکه در تظاهراتی که انجام شد بر علیه دکتر مصدق، فاسدترین

چاقوکش‌های میدان، و حتی خود ما جلوی باشگاه مهرگان ایستاده بودیم ، فواش بودند در درشکه‌ها که عکس‌شاه را حمل می‌کردند. یعنی بایک چهره خیلی کریه هویداشد آن کار. پول‌هایی بود آوردند توزیع کردند به چند نفر از همین آقایان آیت‌اله‌ها که ادعا دارند به اینکه همیشه مبارزه می‌کردند. آنها هم بین چاقوکش‌ها تقسیم کردند و اینها را راه انداختند، بماند. و این واقعا " قابل بحث است به اینکه علل شکست نهضت ملی در آن موقع چه بوده است. من البته صد در صد اعتقاد ندارم به اینکه علل شکست تنها شاه بوده ، کودتا بوده ، یا ، من باب مثال ، استعمار بوده است . اعتقاد به هیچ عنوان ندارم . من اعتقاد به اینست که یک مقداری اشتباه کامل بوده در به اصطلاح ، مسیر فکری و مسیر سیاسی ، که اگر آن اشتباهات نمی‌شد ما به این بدبختی نمی‌افتادیم ، که آن کودتا نمی‌شد و خیلی از مسائل . من فکر میکنم این یک بحث جداگانه‌ای است که در یک شرایط دیگر باید ...

س- میتوانیم به آن برگردیم

ج- بله ، این مسئله باید واقعا " حل بشود، روشن بشود . در آن شرایط دو دلیل داشت به اینکه شاه برای جلوگیری از همه این مسائل که اتفاق افتاده ، یک اجتماع ملی را هم کاری بکند که در این مجلس یک پایگاهی داشته باشد ، برای حفظ حیثیت و آبرو ، یک چنین چیزی . به چه دلیل ؟ بدلیل اینکه اولاً " ما عضو نهضت ملی ایران نبودیم . درست است که ما از ملی شدن نفت ، و خود شاه هم می‌گفت این کار را ، حالا البته ممکن است در قلبش نبود یا بود ، آن را کاری ندارم ، ولی خود ایشان هم بارها می‌گفت که " نفت باید ملی شود و فلان " .

روایت‌کننده : محمد درخشش

تاریخ مصاحبه : ۲۹ جون ۱۹۸۳

محل مصاحبه : چوی چیس ، مریلند

مصاحبه‌کننده : ضیا صدقی

نوار شماره : ۴

س- و شاه هم قانون ملی شدن صنعت نفت را توشیح کرده بود .
ج- بله ، شاه هم بطور کلی مسئله ملی شدن نفت را ، حالا یا به ظاهریا باطنا " ، قبول کرده بود . بعداً " هم همان رفت و آمدهای درباری بود . آقای دکتر مصدق همان تشریفات را رعایت می کرد . و واقعاً " دکتر مصدق معتقد به مشروطه سلطنتی بود . وضع آقای دکتر مصدق واقعاً " اینطور بود . و به همین دلیل آن مسئله نهضت ملی ایران که ما طرفدار آن بودیم و همیشه هم بودیم ، از بدو شروع فعالیت مان . آن اگر نقطه ضعفی بود ولی یک نقطه خیلی قوی و مثبتی در مقابل آن بود . و آن چه بود ؟ و آن مسئله مبارزات قاطع و بطور کلی ، علنی ما با حزب توده بود . این قضیه از لحاظ آن سازمان و آن تشکیلات دربار و شاه و اینها ، یک مسئله بتمام معنی مثبت بود . در عین حال که به هیچ عنوان ما تأکید آنها را نمی خواستیم . اما بطور کلی مسئله یک مسئله بتمام معنی از این لحاظ مثبت بود . پس قضا یا براین منوال شد که انتخاباتی که در آن دوره انجام شد ، یک انتخابات خیلی ، به اصطلاح ، بدی بود از لحاظ اینکه مصدق رهبر نهضت ملی ایران در زندان بود . دیگران در زندان بودند و بعد هم آن نهضت را اینها میخواستند از بین ببرند و این مسائل . نظر تشکیلات و دستگاه این بود که در این مجلسی که تشکیل میدهد شاید یک پایگاه اجتماعی و مردمی ملی ، اگر بتواند که آن ، منتهی آنجا را اشتباه کرد ، حالا بعد

اشتباه اش را بنده عرض میکنم ، اشتباه شدید کرد. چون آن موقع شاه و اینها این اندازه در کارها یشان هنوز دقیق نبودند که بتوانند ساواک داشته باشند، دقت بکنند ببینند طرز تفکر افراد چیست. تا چه اندازه ای هستند. بعد بنده هم تا آن موقع کاری نکرده بودم ، شغلی نداشتم ، مرا امتحان نکرده بودند. من یک معلم بودم . نمی دانستند به اینکه ، فکر می کردند به اینکه اگر احیاناً " من بروم در مجلس میتوانند مراد اختیار بگیرند. این "پوان" های مثبت را ما داریم که هر روز بنشینند بگویند " بله ، خوب ، این اگر احیاناً " بما ابراد بگیرند که انتخابات این است. بنابراین جامعه معلمین هم شرکت کرده ، این بوده است. " پوان " مثبت ما هم مبارزه قاطع و منطقی و شدید بر علیه حزب توده . در صورتیکه میدانید که نهضت ملی ایران در آن موقع و دولت دکتر مصدق واقعا " هیچ مبارزه قاطعی بر علیه حزب توده نداشت . و بطور کلی در مقابل این همه خراب کاری ها و ناراحتی هایی که حزب توده بوجود می آورد، البته آن روحیه دموکرات منش دکتر مصدق بود که اعتقاد کامل به آزادی داشت . و ملاحظه می فرمائید که مقالاتی که این ها بر علیه مصدق می نوشتند جاسوس ، ما اینجا مقالاتشان را داریم دیگر ، جاسوس بوده ، خائن بوده ، نوکر امپریالیسم بوده . با تمام تفصیل روزنامه در می آمد. ببینید تفاوت ره از کجا است تا به کجا . ببینید دکتر مصدق طرز تفکرش چه بوده و این آخوندها چه هستند ؟ که یک کلمه بر علیه شان ، بر علیه هم نه ، یک انتقاد بکنی می کشند . و آن مرد ببینید نسبت به دموکراسی چه عشق و علاقه ای داشت و چه اعتقادی داشت که خودش را فدا می کرد برای اینکه دموکراسی را حفظ بکند. این یک نقطه مثبت است. اما در آن شرایط باید قاطع تر بود . یعنی واقعا " نیایستی آن اندازه مسئله را یعنی به این صورت آزادی را طرح کردن که حزب توده هر کاری دلش میخواهد بکند، بکند. این درست نبود. بهر حال ما قاطع بودیم و این قاطعیت در مقابل عدم قاطعیت جبهه ملی در مقابل حزب توده که وزرایش را بنده عرض کردم مرکز فعالیت هم در وزارت فرهنگ بود ، این پوان خیلی نقطه مثبت و قوی ما بود. ما راهم که عرض کردم ، بنده هیچ شغل اجرائی تا آن موقع اصلا " نداشتم که ببینند من کی هستم . این بود که قبول کردند به اینکه ، هیچ ابدا " شرافتمندانه عرض کنم، ما روحان هم اطلاع نداشت

به اینکه ، اصلاً" به هیچ عنوان علاقمند به این شرکت در آن مجلس هم نبودیم . با آن آتمسفر و با آن قضا یا . چنین مسئله ای مطرح نبود . ولی با تمام تفصیل خودشان با هم صحبت کرده بودند به اینکه " آقای درخش را یک کاری بکنیم که قبول بکند بیاید از تهران وکیل بشود برای این " پوآن " ها . " همین را بمن گفتند . همین مسائلی را که عرض کردم ، همین به اصطلاح ، دلایل را به بنده گفتند .

س- این گفتن به چه ترتیب صورت گرفت ؟

ج- رئیس شهربانی تلفن کرد . من دقیقاً " شرافتمندانه عرض کنم خدمت شما . چون خیلی مهم است که قضا یا آشکار بشود ، روشن بشود . برای چه ؟ برای اینکه ما اگر بخواهیم حیثیت و آبروی نهضت ملی ایران را حفظ بکنیم نباید ادعا داشته باشیم ، با کمال تأسف ما در ایران عواملی را سراغ نداریم ، یک کسی بیاید بگوید که آقا ، فلان چیز صحیح بوده یا درست بوده یا غلط بوده است . همه اش روی شخصی فکر می کنند دیگر . یکی از معایب این است . رئیس شهربانی بمن تلفن کرد .

س- رئیس شهربانی کسی بود آن زمان ؟

ج- بله ، آقای بنام ، دقیقاً " می شود پیدا کرد .

س- حالا مهم نیست .

ج- خود رئیس شهربانی خیبر ، دفتر رئیس شهربانی بمن تلفن کرد . من این را عرض کنم خدمت شما . شرافتمندانه من فکر میکردم به اینکه بنده دوباره توقیف خواهم شد .

چرا ؟ برای اینکه در آن شرایط مرتباً " توقیف ها در جریان بود .

س- هنوز حکومت نظامی بود و کامیون ها در خیابانها بودند .

ج- بله همین . مرا به شهربانی خواست . بنده به منزل و خواهر و به اصطلاح ، اینها ،

هنوز متأهل هم نبودم ، گفتم که " بنده رفتم خدا حافظ . ما هم رفتیم جزو آنها " . با

این نیت من بطرف شهربانی راه افتادم . آمدم شهربانی . وقتی آمدم شهربانی ، خوب ،

آن رئیس دفتر بمن گفت و رفتم پیش رئیس شهربانی و گفتند که " شما آقا کاندید

بشوید . کاندید انتخابات تهران بشوید . " گفتم بنده به هیچ عنوان این کار را نمیکنم

و قبول هم ندارم این مسئله را . و بعلاوه در این شرایط صندوق هم صحیح نیست . رأی هم

ندارم . اصلاً رأی مطرح نیست . به هیچ عنوان بنده این کار را نخواهم کرد . گفتند " بهرحال پیشنهادی است که شاه به شما کرده است . " گفتم بهرحال من متاسفم ، نمی‌کنم این کار را . آمدم بیرون . دو روز بعد از آن دفتر دربار به بنده تلفن کرد کـــه شاه شمارا می‌خواهد . بنده رفتم پیش ایشان . رفتیم آنجا . گفت یک چنین مسئله‌ای هست . گفتم من رأی ندارم . و بعلاوه انتخابات را اعتقاد ندارم به اینکه این انتخابات درستی است . بعلاوه من طرفدار نهضت ملی ایران هستم . من طرفدار ملی شدن نفت هستم . ایشان گفت ، " من خودم هم طرفدار ملی شدن نفت هستم . کی گفته من نیستم ؟ منتها راه آن این نبوده است . " از این محبت‌ها ، مذاکرات . بنده طرفدار نهضت ملی ایران ، طرفدار ملی شدن نفت هستم . فلان هستم . شما می‌توانید یک پایگاهی داشته باشید که از آن پایگاه مبارزه بکنید با آن افرادی که دلتان می‌خواهد . " البته ایشان خیلی حزب نوده را آنجا شدیداً می‌گفت . می‌گفت " خوب ، این مبارزات شما با حزب تـــوده مبارزات منطقی و قوی بوده می‌توانید ادامه بدهید ، فلان بکنید . " من گفتم من بعد جواب میدهم ، الان جواب نمی‌دهم . من آمدم ده^۱ یا شگاه مهرگان . یک جلسه عمومی تشکیل دادم . البته نگفتم به اینکه من مستقیماً این حرف‌ها بمن زده شده . گفتم حرف‌ها بمن زده شده ، اما مستقیماً " نگفتم که شاه این حرف‌ها را بمن زده .

س- که با شاه ملاقات کردید .

ج- نگفتم این حرف‌ها را . بمن اینطوری گفتند سربسته . گفتم پیشنهاد شده است بمن که من کاندید بشوم و کاندید تهران را هم بشوم . و این را من به رأی شما واگذار میکنم . اگر موافق هستید بنده کاندید بشوم . اگر موافق نیستید بنـــده کاندید نشوم . جلسه خیلی طولانی بود . آن جلسه هشت تا نه ساعت طول کشید . بعضی از آقایان که مال جیبه ملی هم بودند ، اینها شدیداً " تاختند بمن آن شب . خیلی شدید . " که این خیانت است در این شرایط شما این کار را می‌کنید . " این را هم عرض کنم خدمتتان ، همان آقایان برای من دسته گل آوردند .

س- بعد از انتخاب شدن .

ج- بله ، حزب ایران . نه بعد از انتخاب شدن ، بعد از اقدامات من در مجلس ،

اولین اقدام من در مجلس . عرض شود که ، آن چیزی که من شرافتمندانه در نظر داشتم . آن این بود که من علاقمند بودم به مبارزه . در آن شرایط هم ما آن ، به اصطلاح ، شهرت و معروفیت را که نداشتیم . در یک جامعه صنفی بودیم . بنابراین مبارزات مسا ، وقتی که می توانستند در آن شرایط مبارزه نهضت ملی ایران را آنطور سرکوب کنند ، مبارزات ما را که سرکوب کردن آن خیلی ساده بود اگر میخواستیم ادامه بدهیم . یک زندان بود و اینها . من پیش خودم فکر کردم به اینکه اگر ما موفق بشویم یک پایگاهی بگیریم که از آن پایگاه سنگر باشد که مصونیت هم داشته باشد . از آن پایگاه مابتازیم و بطور کلی در مسیر نهضت ملی ایران و رسوا کردن هیئت حاکمه باشد ، این عاقلانه خواهد بود . چون من به جنابعالی عرض کنم وقتی که یک کسی میرود یک کار دولتی را قبول می کند این سه نیت دارد . نیت اولش اینست که با آن دستگاه سازد و مقام بگیرد و بالا برود . نیت دوم او اینست که مال ببندد ، نیت سوم او اینست که سنگری پیدا کند و از آن سنگر مبارزه بکند . در مجلس ۳۹ آقای الهیار صالح وکیل شد . همان مجلسی که کابینه ما آن مجلس را بست . در بین کسی ؟ در بین کثیف ترین و فاسد ترین مرتجعین . الهیار صالح آدم شریفی بود . الهیار صالح سنگر میخواست که از آن سنگر مبارزه بکند برعلیه ، چه کسی میتواند بگوید که الهیار صالح که در مجلس فرمایشی و دستوری ۳۹ وکیل شد ، این آدم ، آدم پستی بوده است ؟ خواسته یا ثروت ببندد یا ، عرض شود که ، مال ببندد ، یا مقام بگیرد ؟ منتها در آن شرایط الهیار صالح یک مرد شناخته شده معروفی بود . و در آن شرایطی که بنده رفتم به مجلس ، من یک آدم ناشناخته ای بودم از لحاظ کلی . بهرحال ، آمدم مطرح کردیم در آنجا صحبت کردیم . اینها نظر خود مرا خواستند . موافقین و مخالفین . بطور قطع در آنجا یک عده ای مقام پرست بودند که علاقمند بودند بنهاده بروم . نمی دانستند من چه جور بازی میکنم . میدانستند به اینکه من میروم وکیل می شوم . وکیل هم همه کاره است از لحاظ قدرت و توانائی . وکیل که بعد وکلا ، واقعا " آن دوره ، دوره وکلای قدرتمندی نبودند . بنوام معنی . خوب ، حاشی زاده آن تو بود . مثال عرض می کنم . یک عده از وکلای خیلی استخوان دار بودند . تازه خودحاشی زاده را هم به دلیل اینکه سوابقی داشت در آن دوره آوردند . من باب مثال . بعد این مسئله ، بمن

گفتند نظر بدهید. بنده بلند شدم گفتم " بنده به هیچ عنوان نظری ندارم." من کـــه نمیتوانستم بگویم به اینکه بنده میخواهم پایگاه بگیرم و بعد مبارزه بکنم . این کار را که نمیتوانستم بکنم . در آنجا رأی گرفتیم . اکثریت قبول کردند یعنی رأی دادند به اینکه بنده بروم در مجلس . اقلیت باشگاه مهرگان را ترک کرد بعنوان اعتراض و همان جا اعلام کرد به اینکه " عوضیت باشگاه را ما نمی پذیریم." از جامعه معلمین یک گروهی آمدند بیرون که در اقلیت بودند .

البته یک عده شان از افراد برجسته جبهه ملی و نهضت ملی ایران بودند. حزب توده هم که اصلاً نبود. ما جدا بودیم دیگر . خوب ، در این شرایط آمدم و گفتم که ما حاضر هستیم . یک مقداری تبلیغات کردیم بطور کلی . و من این را عرض میکنم خدمتان ، آن دوره و دوره های بعد ، واقعا " مسئله ای بصورت مسئله رأی نبود که بنده ادعا میکنم که بنده رأی آوردم یا نیاوردم . یا اگر یک چنین حرفی بزنم ... اصلاً قدر مسلم این است که با یک نیت اینکه من یک سنگری پیدا کنم که از آن سنگر بر علیه این تشکیلات مبارزه بکنم . همین کار را هم کردم . بمحض اینکه بنده در مجلس ، یعنی اعلام کردند صورت نمایندگان مجلس را ، حالا بماند که گرفتاریها شـــی داشتیم برای اینکه اصلاً کسی مرا قبول نداشت در آن شرایط . یک مشت فئودال بودند، یک عده ای تاجر بودند . اصلاً بنده را قبول نداشتند. هیچ کس نمیدانست درخشش کیست ؟ و این وکلای کـــه می خواستند انتخابشان کنند جز حائری زاده که بنده را می شناخت ، آنهای دیگر اصلاً محل بمن نمی گذاشتند . این کی هست ؟ چه داخل آدم که میخواهد بیايد توی مجلس اصلاً ؟ بماند ، حالا کاری به این نداریم . بعد در حدود یک هفته بود مجلس تشکیل شد . بعد از یک هفته وزیر دفاع و وزیر جنگ به اصطلاح وقت آقای تیمسار هدایت ، که خودش به عذاب همان رژیم دچار شد و زندانی شد و واقعا " دق کرد ، ایشان خیلی به شاه نزدیک بود البته در آن موقع . خیلی نزدیک بود . ایشان تلفن کرد و بمن گفت " بیائید با هم صحبت کنیم " . رفتم . گفت " اعلیحضرت میخواهند یک حزب درست کنند . پنج نفر این حزب " ، اینها مسائلی است که هیچ ، ابدا " در تاریخ نیامده است . ولی بعقیده من اینها مسائل تاریخی است . اگر ثبت بشود خوب است . " پنج نفر در این حزب هیئت

رئیس باشند، شما رهبری حزب را داشته باشید، آن چهار نفر مخفی باشند. و مرکز شما، بعد دویست هزار تومان در ماه بودجه در اختیارتان گذاشته می شود. "حالا میدانید که دویست هزار در آن موقع یعنی چه ؟" و بعد از این جای خیلی وسیعی می گیرید، بسزرگ میگیرید و فعالیت را شروع کنید بنام همان باشگاه مهرگان و این حزب را بوجـــود بیاورید. "خوب، اینجا الان یک سؤال مطرح است. اگر احیانا "من، جوان هم بسودم دیگر، من جوان ترین وکیل مجلس بودم، چون می دانید من به سرکار بگویم الان هر کس بگوید "مرگ بر شاه" شاه مرده و افتاده است. پهلوان آنستکه در یک شرایط سخت و دشوار ببايد بایستد. بقیه که خوب، بعد از اینکه او مرده و چالش کردند..... حالا همه میگویند آن شاه فلان و فلان. صحبت این است. باید آن آتمسفر را هم در نظر گرفت. یعنی آتمسفر خطرناک کودتای ۲۸ مرداد، و آن چهره عجیب و غریب، و آن نخست وزیر و آن عوامل. زاهدی نخست وزیر بود. و آن عوامل و میخواهند قرارداد نفت را امضاء کنند. و آن عرض شود که، وضع وحشتناکی که به وجود آوردند، خوب، یک معلم بدون پایگاه، به اصطلاح، پایگاه هیئت حاکمه، که هیچکس او را قبول ندارد. املا". هیچکس! و را نمی شناسد. این با شرافت خودش، با ایمان خودش، عرض شود، تعهد کند که "من تا دم مرگ هم بروم با اینها بجنگم و بیایم کاری نکنم که کلاهی سر اینها بنده بگذارم که اینها حالا که چنین شده بروم آنجا بعد از اینکه کارم تمام شد شروع بکنم. و این نیت مرا هم هیچکس نمی داند جز خود من و خدای من. "بهرحال، این هیئت عبارت خواهد بود از آقای علاء، آقای علم، آقای مطیع الدوله حجازی و بنده، یعنی آقای تیمار هدایت، و شما. با هم جلسه تشکیل بدهید و تشکیلات". من هیچ مدایم در نمی آید. چرا؟ برای اینکه هنوز اعتبارنامه در مجلس تصویب نشده بود. مثل آب خوردن میتوانستند گوشم را بگیرند بیندازند بیرون. البته آن موقع هم وضع یک طوری بود که نمیتوانستند، یعنی واقعا "چهره مجلس اینطور کشید، نبود. و کلا شدیداً" انتقاد می کردند. می کوبیدند دولت را، حکومت را. اینطور مجلس بعد به این صورت درآمد. درست است مجلس، انتخابات آن طوری نبود، اما مجلس یک چهره مجلسی داشت هنوز به رسوائی نکشیده بود. مجلس، مجلس بعد از مجلس دکتر مصدق بود. هنوز آن

روحیه و آتمسفر وجود داشت. وکلا قوی بودند اما قوی برای به جیب زدن، نه برای مردم، اینطوری، بله. بهر حال، بنده آدمم. صبر کردم. گفتم حالا من کالت دارم. صبر کردم تا اینکه اعتبارنامه تصویب شد. گفتند جلسه. رفتم توی جلسه گرفتم نشستم. گفتند "خوب، حالا جناب عالی چه می گوئید؟". گفتم "بنده نمیتوانم این کار را بکنم". گفتند "آخر چطور نمیتوانید این کار را بکنید؟". گفتم "بدلیل اینکه نمیتوانم این کار را بکنم. من حزب قلابی نمیتوانم بوجود بیاورم. شما می گوئید این قدر پول در اختیار، بعد هم، عرض شود که، بروید جای بزرگ بگیرید. مگر مردم احمق هستند؟ این پول از کجا؟ آنهم در شرایطی که دکتر مصدق و همه اینها زندانی هستند". گفتند "آه، شما که از دکتر مصدق"، گفتم "بله، بنده از دکتر مصدق". اولین باری که دستم را باز کردم در آن جلسه پنج نفری بود. گفتم "من، عرض شود، شاگرد مکتب دکتر مصدق هستم این را بدانید. و اشتباه هم کردید بکنید. هرکاری هم میخواهید بکنید، بکنید. بنده اهل این کار نیستم". آدم بیرون، از آنجا مبارزه شروع شد. برای اینکه خیالشان را راحت بکنم اولین نفری بودم که در مجلس، عرض شود که، وقت گرفتم، در صورت مجلس هست. فریاد زدم راجع به دکتر مصدق و زندانی بودن او. که مجلس متشنج شد. و عرض شود که، فحش های عجیب و غریب بر علیه بنده و کاری هم نمیتوانند بکنند. چکار میتوانند بکنند؟ و این مبارزات ادامه پیدا کرد. پس این بود فلسفه داخل شدن من، بعد از این کاری که بنده کردم و کارهای دیگر حالا بهر حال مبارزات خیلی شدید بود. تمام آن عواملی که از باشگاه مهرگان استعفا داده بودند برگشتند، دسته گل آوردند. یک روز حزب ایران وقت گرفت، دسته جمعی آمدند. بطور کلی بنام حزب ایران و احزاب ملی. و عرض شود، ملاقات های بنده که حالا بعد عرض خواهم کرد، با نهضت ملی ایران، همکاری کردن مستقیم با نهضت ملی ایران. تهیه کردن مطالب نفت، سخنرانی نفت. چون بنده که متخصص نفت نبودم. من باید به متخصصین مراجعه کنم. متخصصین همان هائی بودند که مطالعه کرده بودند راجع به نفت. در همان مسیر ملی شدن نفت، بعداً "هم دولت را استیضاح کردم بنده. برای چه؟ برای اینکه دکتر مصدق در زندان نظامی بود. و بعد هم اجازه نمی دادند. میخواستند وکلای مدافع نظامی برایش بگیرند. قانون را

آوردند در مجلس عوض کنند . چون قانون اجازه این کار را نمی داد . جلوی قانون را بنده گرفتم که عوض نکنند . دولت را استیضاح کردم برای اینکه " چنانمی گذارید وکلای مدافع دکتر مصدق با او فلان کند ." که اجبار حاصل کردند . من اینجا چون چیز هست ضرر ندارد یک نامه ای را بخوانم . این آقای حسن صدر وکیل دکتر مصدق بود . چند نفر وکیل داشت که یکی آقای حسن صدر است و یکی هم آقای شهیدی بود . حالا عرض میکنم خدمتتان . ایشان بعد از انقلاب یک مقاله ای نوشته بود به کیهان در این باره که بنده هم نمی دانستم . کیهان چاپ نکرد . بعد یک نامه ای بمن نوشته است . و داده است بمن . و این نامه را بد نیست من بخوانم . این آشنائی که ایراد می گیرند که " چرا رفتی توی مجلس " . آنها باید ایراد بگیرند که " تو رفتی تو مجلس این کار را کردی . این قدم را بر علیه ملت ایران برداشتی . این پول را گرفتی . این شغل را گرفتی . این سوء استفاده را کردی " . " در ایام " این را آقای حسن صدر می نویسد .

س- تاریخ نامه را هم بفرمائید .

ج - البته این را در پاریس ۵ دیماه ۱۳۵۸ . " درایمی که آقای دکتر مصدق پیشوای بزرگ ملت ایران و پیشرو و زنجیر گسل استعمار بریتانیا در خاورمیانه ، بجرم ملیتی کردن صنعت نفت و اعتقاد به دموکراسی در زندان لشکر دوم زرهی تهران دوران محکومیت سه ساله خود را میگذراند و پرونده شکایت فرجامی این بزرگ مرد داور به عدم صلاحیت محاکم نظامی ، " چون میخواستند باز دوباره وکیل نظامی برایش تعیین کنند . " در محاکمه نخست وزیر ، ردیوان کشور تحت رسیدگی بود ، نویسنده و همکار محترم من آقای علمی شهیدزاده که افتخار وکالت دکتر مصدق نمیبمان شده بود با اصرار تمام میخواستیم بمنظور تهیه لایحه فرجامی با موکل ملاقات کنیم . آزموده دادستان آن روز ارتش این حق مسلم و پیش پا افتاده را از موکل دریغ می داشت . آقای هیئت رئیس دیوان کشور هم ضعیف تر از آن بود که بتواند به آزموده در این حق کشی معترض و لاقط این زورگوشی را ملامت کند . از ما وکلا هم طبعاً " کاری ساخته نبود . بناگاه آقای محمد درخشش ، که آن دوره وکیل مجلس بود با اطلاع از این ماجرا ، از وزرای دفاع و عدلیه خواست تا در جلسه علنی مجلس علت این سرخودی آزموده و دلیل منع ملاقات را توضیح

دهند. این استیضاح به حدی مؤثر افتاد که فردای آن روز از طرف آقای هیئت دعوت شدیم تا ترتیب ملاقاتمان با موکل داده شود. امروز که همه چیز در حال عوض شدن است و فرصت زنده ماندن کوتاه، انصاف حکم میکند گواهی کنم فقط اعتراض آقای محمد درخشش بما امکان داد پنج بار در زندان با آقای دکتر مصدق دیدار کنیم که شمره پربار یکی از این ملاقاتها دریافت لایحه‌ای بود دست‌نویس آقای مصدق در ۲۸ صفحه و در ۳ نسخه، که یکی به دیوان کشور دادیم و هر کدام یکی را هدیه گرفتیم. در این لایحه زیر عنوان، دفاع از اتهام ملی کردن نفت، سرگذشت پریپچ و خم و کم و کیف فاش‌نشده ملی کردن و پی‌آمدهای آن، از جمله منطق و کیفیت پیشنهاد بانگ بین‌المللی در اداره موقت نفت، که تا کسی نخواند میزان مضار و خیانت‌پذیرش آن را نمیتواند بداند، توضیح شده است. این لایحه را در کتاب محقر "دفاع دکتر مصدق از نفت" در زندان زرهی لشکر دوم که پائیز ۱۳۵۷ منتشر شد، پایان یافت. "بنظر من این کتاب را خود آقای حسن صدر منتشر کرده است. حالابینید،

س- این مطلبی است که آقای حسن صدر داده به روزنامه کیهان که چاپ بشود؟

ج- کیهان چاپ نکرد به خود من داد. گفت بمن، اینجا هم نوشته "مرگ و میر زیاد است. این یک سند تاریخی است. من این سند تاریخی را بدهم بـتو. دست‌تو باشد". حالا بنده در آن شرایط، ببینید همین مسائل دفاعی مصدق، این آن تو بود. خود این قضیه باعث شد که این آقایان رفتند و بسیاری از مسائل را از توی زندان آوردند و بعد اسناد تاریخی را چاپ کردند که اگر این سؤال نبود و من در مجلس نبودم، این امکان فراهم نمیشد. چون من تنها وکیلی بودم، دوم هم که نبود که. تنها وکیلی بودم در مجلس که این کارها را کرد. حالا مسئله مهم تر اینست که بعد از این کار من نامه از دکتر محمد مصدق دارم که با کمال تأسف آن نامه همراه نیست. آن نامه از زندان بمن نوشته شده است و نوشته است که، خوب، با من البته آشنائی سابق داشت، نوشته است که- آقای محمد درخشش، من در موقعی که نخست‌وزیر بودم و در موقعی که در مملکت حاکم بودم البته، خوب، بهر حال خیلی ها می‌آمدند تعریف می‌کردند. تجلیل می‌کردند. ولی این عمل تو ارزش آن از تمام آن آقایان زیادتر بود و از تمام اکثر طرفداران

من زیاد تر بود . برای اینکه در شرایطی این مسئله اتفاق افتاد که تودرحکومت من (شرکت) نداشتی جز عشق به نهضت ملی بوده و در زمانی تو این دفاع را از یک زندانی می کنی که من در زندان هستم . نامه بسیار عالی هست که این نامه در تهران است و من آنرا نیاوردم . این نامه هست . حالا ببینید که خود صاحب عله که دکتر مصدق است و دیگران و دیگران درباره رفتن من به مجلس چه میگویند؟ و چهار نفر کمونیست چه میگویند؟ و چهارتا حزب توده چه میگویند؟ که "این کار را چرا کردی؟" این یک پرده از قضایا بود حالا صحبت در مذاکرات نفت بماند . مبارزاتی که بر علیه فتودالیزم ما کردیم بماند . مبارزاتی که بخاطر ، عرض شود که ، به اصطلاح ، استقلال و آزادی خاصه سخنرانی های مفصل داشتیم ، بماند . مبارزاتی که برای احقاق حقوق توده ها کردیم بماند . و تمام این مسائل در آنجا در ظرف دو سال اتفاق افتاد . ولی همین قدر میخواهم عرض کنم خدمتتان دو سالی که برای من جهنم بود . جهنمی که هراسمت و هر دقیقه اش واقعا " ، واقعیت بعضی مواقع من علاقمند به مرگ بودم . که واقعا " علاقمند بودم که آن قدر صدمه و مصیبت نکشم و بطور کلی راحت بشوم از این مشکلاتی که برای من بوجود آوردند .

س- آقای درخشش ، ممکن است لطف بفرمائید و اسمی کسانی را که در تنظیم سخنرانی شما علیه قرارداد آمینی - پیچ ، که در مجلس آن سخنرانی معروفی که کردید ، برای شما بفرمائید که چه کسانی بودند که به شما کمک کردند در این جریان ؟

ج- بله ، همانطور که عرض کردم ، نه من متخصص مسئله نفت بودم ، نه معلمین متخصصین نفت بودند . بطور قطع یک ایرادی که در مجلس به من گرفتند در همین سخنرانی نفت ، دوسه تا از وکلای زیاد زدند به اینکه " اینها را کسی تهیه کرده برای شما ؟ " گفتم که " اینها را متخصصین تهیه کردند و من هم از طرف خودم صحبت نمیکنم . من از طرف مردم ایران صحبت میکنم . " مرا هو کردند که ببینید سخنرانی اش را خودش تهیه نکرده دیگران تهیه کردند . " یعنی تا این اندازه احمق بودند . و تا این اندازه نسبت به فعالیت های اجتماعی بیگانه . بهرحال ، در آنجا بنده کوشش کردم از عواملی که در زمان دکتر محمد مصدق در قضایای نفت بودند استفاده بکنم از همه آنها ، و این کار را کردم بتمام معنی . و یکی از افرادی که خیلی در این کار کمک وسیع بمن کرد آقای خلیل ملکی بود البته ،

خلیل ملکی نه درباره خود مسائل نفت بلکه بهرحال در تنظیم قضا یا ، و البته با یک
 عده از متخصصین ایشان در تماس بود برای این کار . و یکی از افرادی که بنده مراجعه
 کردم آقای مهندس ، یعنی مراجعه کردند به بنده ، چون آن موقع دقیقاً " نهضت ملی ،
 این آقایانی که الان همین افرادی که از تاریخ گذشته خبر ندارند ایراد می گیرند به
 اینکه آقای درخشش در فلان تاریخ رفتند به مجلس ، چرا نمی گویند در فلان تاریخ چکار
 کرده است ؟ مستقیماً " با من ، جبهه ملی و نهضت ملی ایران همکاری مستقیم داشتند .
 من لایحه دفاعیه از صدق برای اینکه در زندان بوده نمی گذارند وکلای مدافعش با او
 ملاقات کنند ، این لایحه را میدانید چه کسی برای من تهیه کرد ؟ این خیلی جالب است .
 این لایحه را آقای شهیدی تهیه کرد که وکیل مستقیم دکتر صدق بود . و حتی در آن موقع
 آن چهار وکیل دیگر نمیدانستند که ایشان آنرا تهیه کرده است برای من . و هیچ کس
 نمی دانست . یعنی من مستقیماً " تمام مسائل را از خود عوامل نهضت ملی می گرفتم و
 مستقیماً " همکاری مستقیم داشتم . من ارتباط با آقای شهیدی خیلی مشکل بود . برای او
 خطرناک بود . اوزیر نظر بود برای اینکه وکیل دکتر صدق بود . حالا ببینید بنده چه
 تدبیری زدم تا اینکه ایشان را دیدم و وقتی که من به ایشان گفتم یک لایحه دفاعی
 ... و قوی ترین لایحه دفاعی را تهیه کرد . که وزیر دادگستری آن اخوی بود آنجا
 این اعلا" مات و مبهوت بود . وکلای که در مجلس نشسته بودند که وکیل دادگستری
 بودند مات و مبهوت بودند که چطور یک چنین لایحه ای با مواد دقیق و قانونی تهیه
 بشود . و همان قضیه باعث شد که شاه مجبور شد به هیئت دستور بدهد . هیئت گـزارش
 داد که " آقا ، در مقابل این لایحه ما هیچ حرفی نداریم بزنیم ، " هیچ دفاعی وزیر دفاع
 یا وزیر فلان نمیتواند بکند . که مجبور شدند لایحه را . بعد وزیر جنگ آمد
 با فریاد سخنانی بر علیه من کرد در مقابل همین استیضاح ، که " آقای محمد درخشش شما
 باید از معلمینی محبت کنید که فلان بشود . شما از مدعی صحبت می کنید که هرروز
 ما چهارتا مرغ به خوردش میدهم . " هست تو صورت مجلس " از نخست وزیری دفاع می کنید
 که در آسایش است . چرا از معلم بیچاره ، " از این حقه بازبیا ، " معلم بیچاره بندر
 عباسی که گرسنه است دفاع نمی کنید ؟ " و از این قضا یا . همینطور ساده نبود . پس

ملاحظه میفرمائید که من دقیقاً " ، اصلاً" دستگاه می دانست که من همکاری دارم . بهمین دلایل دستگاه مرتباً " هر شب دوتا بیانیه بنام بیانیه حزب توده منتشر می کردبنام " ملاقات مخفی محمد درخشش با حزب توده " و اینها را توی روزنامه‌ها چاپ می کرد . " کشف همکاری محمد درخشش با حزب توده " . محمد درخششی که آن سوابق را با حزب توده داشت . درموقعی که افسران را گرفته بودند ، خود دستگاه به خانواده افسران گفت " بروید جلوی منزل درخشش " . و من یکروز آمدم جلوی منزل دیدم خانواده‌های افسران همین افسران حزب توده را که بعد از ۲۸ مرداد گرفتند دیگر . دیدم جمعیت عظیمی هست آنجا . بعد فردا توی مجلس آقایان وکلا اعلام کردند که " آقای محمد درخشش ، شما اگر کمونیست نیستید خانواده کمونیست‌ها در منزل شما چه می کنند؟" و از این جریان‌ات . این که بنده عرض میکنم جهنمی بود برای من . همینطور ساده نیست . حالا آقایان کنار گود نشسته اند ، آن آقا عرض شود که ، دراروپا گرفته نشسته است تمام دوران شاه هم در اروپا بوده است . برگشته آمده ، حالا مبارز شده است . البته بنده عرض کردم من داخل چیز نیستم . بنده مبارز نیستم . منتها من هم یک عضوی از خانواده نهفت ملی ایران بودم . یک وظایفی بعهده داشتم . یک قسمتی از آنرا انجام دادم ، ندادم . ما نمیگوئیم ما کاری کردیم . ما میگوئیم اینهایی که دارند داد می زنند و انتقاد می کنند و هو می کنند . اینها هیچ کاره بودند و کاره‌ای نبودند و کاره‌ای نیستند . حرف بنده این است . بهرحال ، درباره اینها آقای مهندس حسینی فرستاد که مخفیی بود مهندس حسینی در جنوب تهران ، برادرش را فرستاد . عرض شود که ، گفت ، " ما مطالب را تهیه کردیم برای شما ، مقداری مطلب ترجمه کردیم . دلم میخواهد که خود شما را هم ببینم " . خوب ، اگر به بنده در آن موقع اعتماد نبود ، یک زندانی که ، عرض شود که ، یک کسی که مخفی شده در یک جایی ، چطور یک وکیل مجلسی را میگوید " آقا ، بیا همدیگر را ببینیم " . ؟ پس این معلوم می شود اعتماد شدید بوده . دیگر مسئله‌ای در آن موقع که من تو مجلس بودم ، مسئله ای به اینکه من وکیل چه دوره بودم یا چه دوره نبودم نبود . من وکیل ملت ایران بودم . من وکیل دکتر معدق بودم . من وکیل آن معلم بودم . دیگر آن موقع این مسائل مطرح نبود اصلاً " . منتها برای یک ، به اصطلاح ، کانسال

حقه بازی ، آنها البته بنده قصه ... آنها نفهمیدند و ما را عوضی ... و همان قضیه بنده تمرین شد برای ما . که همیشه دیگر بعد خواستند وکیل انتخاب کنند هزار جور بالا و پائین مواظب بودند که از دستشان در نرود . بهر حال ، بعد آقای مهندس برادرش آمد و ما را از چندین کوچه ، از این طرف از آن طرف ، خیلی که کسی عقبش ما نباشد . رفتیم در یک منزلی در زیرزمین ایشان آمد . در آنجا گرفتیم نشستیم .

س- با آقای مهندس حبیبی ؟

ج- مهندس حبیبی . و مطالب بسیار جالبی هم ایشان تهیه کرده بود . آنها را گرفتیم عرض شود که ، یک گروه از مهندسين شرکت نفت برای این کار برای من کار می کردند . آنها مطالب بسیار جالبی تهیه کردند ، بهر حال هر جا که سراغ داشتیم عواملی که در گذشته در مسئله ملی شدن نفت با دکتر مصدق همکاری می کردند ، چه من گرفتم چه رفقای مختلف من گرفتند ، چه آقای ذلیل ملکی گرفت . اینها را مجموعاً " جمع کردیم ، تنظیم کردیم و نطق نفت را تهیه کردیم که حالا آنهم واقعا " همینطور خیال می کنند یک عده ای که بنده رفتم توی مجلس ایستادم و این نطق را هم کردم و بعد آدمم بیرون . خیر ، بنده یک ماه قبل از آن رفتم در مجلس متحصن شدم . برای اینکه میخواستند بمن وقت سخنرانی ندهند . رفتم آنجا از لحاظ اینکه وقت بگیرم . با تمام تفصیل آقای حمید بختیار که الان در لندن هست . آن موقع دوره مجلس وکیل مجلس بود . چون ثریا خانم شاه بود آن موقع بختیارها خیلی رفت و آمد داشتند . نزدیک بودند . حمید بختیار یک کسی بود .

س- تیمور بختیار هم آن موقع قدرتی بود .

ج- تیمور بختیار ، بله . تیمور بختیار هم قدرتی بود . حمید بختیار رفت و آمد داشت با دربار منتهی خیلی آدم شریفی است ، آدم ملی است ، از طرفداران مصدق بود همان موقع . ولی بطور کلی خوب ، جرات این کار را نداشت . خانواده بختیار نبود . ایشان آمد بمن گفت که شاه پیغام داده است که اگر درخش بر علیه قرارداد نفت صحبت بکنند یک خائن به مملکت است . و بمن اصرار کرد . حمید بختیار زنده است الان . با خودش هم در لندن صحبت کنید . اتفاقاً " یکی از افرادی که برای مصاحبه خوب است . برای اینکه حمید بختیار کسی است که از لحاظ ایل بختیاری واقعا " تنها فردی است که اطلاعات خیلی قوی و مفید دارد ،

بتمام معنی . و بطور کلی در سیاست بوده و مردی است که میتواند درمباحثه از او، خیلی مسائل تاریخی را میتواند برایتان روشن کند. ایشان بمن نصیحت کرد گفت " من در عین حال که دلم میخواهد که مثلاً ، یک کاری بشود ، این کار را شما نکن . برای جانست خطرناک است ." بعد از این آقای علاء تلفن کرد ، وزیر دربار بود. به مجلس سپردم که هروقت علاء تلفن کرد بگوئید من نیستم . عرض شود که ، بعداً " خود شاه بنده را احضار کرد. و من با رئیس مجلس در میان گذاشتم . گفتم " حق من محفوظ است " .

س- شما گفتگوئی با شاه داشتید؟

ج - بله ، سر همین مسئله .

س- ممکن است آن گفتگو را برای ما تعریف بفرمائید؟

ج - عرض میکنم خدمتتان . من چون میخواستم از مجلس خارج بشوم آنها آرزو داشتند من از مجلس خارج بشوم که یکی دیگر را بیاورند بنشانند جای من و حق مرا بگیرند. به رئیس مجلس گفتم " من نمیروم. به شما میگویم حق من محفوظ است. شاه مرا خواسته است. "

گفتند " نه خوب ، اگر شاه خواسته بروید ". بنده رفتم پیش شاه و اول به نصیحت. خیلی نصیحت کرد که ، از من سؤال کرد که ، جملاتش دقیقاً " همین بود، که " آیا شما وطن پرست تر هستید یا من وطن پرست تر هستم ؟ " گفتم " واله ، میزان وطن پرستی را نمی شود مقیاس کرد . البته خوب ، اعلیحضرت هم وطن پرست هستید. مسلم . اما بطور کلی بنده هم وطن پرست هستم . " بعد سؤال بعدی او این بود که " آیا شما بیشتر می فهمید راجع به سیاست مملکت یا من ؟ " گفتم " خوب ، سیاست کلی مملکت را شما آگاه تر هستید. اما قدر مسلم راجع به بعضی مسائل من آگاه تر هستم . " گفتند " اگر احیاناً " به وطن پرستی من الان اعتقاد داری . اگر احیاناً " اعتقاد داری که من نمیخواهم منافع ام را بدهم به خارجی ، با این قرارداد شما مخالفت نکن . " گفتم " بنده تصمیم دارم یک وظیفه ملی و وطنی ام را انجام بدهم . و من با این قرارداد اجباراً " مخالفت خواهم کرد. یعنی اجبار نه اجبار بنده . یعنی آن چیزی که شما می فرمائید. من نمیتوانم این کار را بکنم. بنده با قرارداد مخالفت خواهم کرد. " ایشان دید خیلی من در این قضیه ، املاً " مسئله ای دیگر مطرح نیست. چون من خیلی با حالت برافروخته میگفتم . البته بنده شروع کردم

به نصیحت. نگفتم به اینکه من شما را نصیحت می‌کنم. گفتم " فکر نمی‌کنید به اینکه یک روزی احتیاج باشد به اینکه این قرارداد، قراردادی باشد که ثابت‌بشود بر علیه ملت ایران است. بعد برای اینکه خودتان بخواهید سند ارائه بدهید بیائید نطق مرا بردارید ارائه بدهید. که در آن روز هم یک نماینده مجلسی به این دلایل با ایمن قرارداد مخالفت کرد؟ شما که میدانید به اینکه تمام وکلای مجلس به این قرارداد رأی می‌دهند. آیا اشکالی دارد به اینکه یک نفر فقط از صدوسی و چهارنفر، یک نفر به این قرارداد رأی ندهد؟ و یک نفر مخالفت بکند؟ آیا این خدشای به قرارداد شما وارد می‌آورد؟" این چیزهایی بود که من سؤال کردم. جواب نتوانست بدهد، به هیچ عنوان. گفت " بیائید یک کار دیگر بکنید. بیائید شما مخالفت بکنید. بعد دولت بیاید جواب بدهد. شما مخالفتتان را پس بگیرید." گفتم، " اینکه شد همان جنگ زرگری؟ من نمیخواهم جنگ زرگری بکنم. من میخواهم با قرارداد، من وجدانم ناراحت است که این قرارداد بگذرد." گفت " شما که دارید میگوئید که تمام وکلا تصویب می‌کنند." گفتم " من وظیفهام را انجام میدهم. وکلا تصویب کنند. من هم وظیفهام را انجام میدهم. بهر حال، واقعا " این جلسه خیلی طولانی و خیلی به تلخی گذشت. گفت که " بیغام حمید بختیار بشما رسید؟" گفتم " بله، اعلیحضرت فرمودید که من اگر برخلاف قرارداد صحبت کنم خائن به مملکت هستم. ولی من خودم فکر میکنم اگر بر علیه قرارداد صحبت کنم من خادم این مملکت هستم. خودم اینطور فکر میکنم." خیلی باتلخی و وضع بدی گذشت. این بود که بنده آمدم به مجلس باز نشستم جای خودم شبها می‌خوابیدم. چندین بار آقای علاء تلخن کرد. بالاخره خسته شدم رفتم گفتم " بله بفرمائید." گفت " اعلیحضرت آخرین پیشنهادش را بشما دارند میدهند." گفتم " بفرمائید پیشنهاد اعلیحضرت چیست؟" گفت " ایشان پیشنهادشان اینست که آن چیزی که شما تنظیم کردید ایشان قبلا" بخوانند." گفتم " بنده میخواهم شفاهی صحبت کنم چیزی تنظیم نکردم." دروغ گفتم البته. مگر می‌شود که نباشد. گفت " ممکن است یک چیزی را شفاهی شما صحبت کنید؟" گفتم " بله، بنده نت برداشتم از روی شت میخواهم بخوانم." گفت که " بسیار خوب." دو روز بعد تلخن کرد. گفت " فرمودند رئوس مطالب را بنویسید به ایشان بدهید."

گفتم " متاسف ، نمیتوانم این کار را بکنم . " میخوام عرض کنم ببینید که قضا یا تاجه اندازه مشکل بود. گذشت. آقای دکتر امینی ، عرض شود که ، عاقد همین قرارداد، دفاع می کرد از قرارداد. ایشان درخواست ملاقات کرد با من در مجلس. البته من که از مجلس بیرون نمیتوانستم بروم . درخواست او را رد کردم . گفتم من حاضرم باشم ملاقات بکنم در صورتیکه ۱۵ نفر شاهد باشند، ده نفر شاهد باشند، من ملاقات خصوصی با جنابعالی در این شرایط ندارم . شما عاقد این قرارداد هستید و من مخالف قرارداد. این کار را نخواهم کرد. بهر حال ملاقات نکردیم تا اینکه مسئله قرارداد مطرح شد. سردار فاخر حکمت، در صورت مجلس هست، تصمیم گرفتند که مرا خسته کنند که نتوانم . کیف سخنرانی مرا ذیذند در همان موقعی که من سخنرانی می کنم . برای اینکه سخنرانی ها تمام بشود و وقتی که تمام شد من دیگر مطلب نداشته باشم قطع بشود، نشد. دلیلش اینست که من دو نسخه داشتم . یک نسخه دست رفقایم بود که آن بالا نسته بودند چند نفر . آنها رفتند و خبر دادند. از دیوار مجلس بقیه سخنرانی ها را برای بنده آوردند، مطلب نگرفت. میخواستند بنده را تا صبح نگهدارند. خودشان خسته بودند مجبور شدند مجلس را تعطیل کنند، بماند قضا یا به این صورت تمام شد . و بعد از سخنرانی مجلس مسئله پرونده سازی برای اینکه من عضو مخفی حزب توده هستم که فقط یک نفر از حکومت نظامی ، یک سرهنگی بود که با من هم شاگردی بود او بمن اطلاع داد. بعد از آن لایحه سلب مصونیت تهیه کردند. و بعد بنده یک روز آمدم و بنام دفاع از خودم به اینکه من هیچوقت عضو حزب توده نبودم . و اسنادی آوردم خیلی فـلـان که من همیشه مخالف حزب توده بودم و پرونده ای که شما ساختید برای لایحه سلب مصونیت جعلی است ، خلع سلاح شان کردم . و همینطور این جنگ و نزاع بود تا آخر مجلس. نه تنها در رشته مسئله ملی شدن نفت، نه تنها راجع به مدق ، مبارزات پسر علیه فتودالیسم . بسیاری از نامه ها و تلگراف های دهقانهای ، به اصطلاح ، تحت ستم را می آوردند می خواندیم . و جنگ و نزاع داشتیم با وکلا ، راجع به اقتصاد. راجع به اطاق بازرگانی ، اطاق تجارت و ضمناً دفاع از حقوق حقه معلمین .

س- آقای درخشش ، بعد از این مجلس هجدهم تا شروع بحران حکومت شریف امامی ، جامعه معلمان چه میکرد از نظر فعالیت اجتماعی ؟ و روابط آن با رژیم چگونه بود؟

ج - بعد از اینکه ، البته این را عرض کنم خدمتتان ، مجلس را در همان دوره ما میخواستند چهار سال بکنند و به علت وجود من در مجلس نکردند ، و بعد مجلس دوره اش چهار سال شد . بعد از آن جریان بلافاصله بمن یک ابلاغ دبیری دادند . فکر می کردند به اینکه بنده منیروم سر کلاس . ولی این ابلاغ دبیری را در بدترین و به اصطلاح ، دورافتاده ترین مدرسه دادند . س - در تهران ؟

ج - در تهران

س - یادتان هست کدام مدرسه بود ؟

ج - مدرسه مرآت .

س - کجا بود ؟

ج - این پشتلشکر بود . بله ، پشتلشکر بود و بسیار جای پرت افتاده و مدرسه خیلی ، البته از لحاظ من مدرسه بسیار خوبی بود برای اینکه طبقه فقیر کشور آنجا بودند . ولی آنها خیال می کردند به اینکه جای بد بنده را بفرستند .

س - و شما سر کلاس نروید . خیال می کردند شما نمی روید سر کلاس .

ج - خیال می کردند من منیروم . بعد از مدت یک هفته گذشت ، تعدادی چاقوکش فرستادند بعنوان محمل سر کلاس که مرا بزنند و خود محملین چاقوکشان را زدند بیرون کردند . و در اینجا هم اشتباه بزرگ آنها این بود که محملین مدرسه یکپارچه بنفع من بودند . و بعد گزارش دادند به اینکه من محملی را تنبیه میکنم . بنده را توبیخ کردند . بعد عرض شود که ، توبیخ را در روزنامه ها چاپ کردند . بعنوانی که ایشان شاگردی را کتک زده است . شاگرد اصلاً شاگرد کلاس من نبود و پسر یک افسری بود . آنجا هم رسوا شدند . و از این جنگ و نزاع ها بود . و بعد از مدتی ما باشگاه مهرگان را داشتیم . برای اینکه آن موقع قدرت رژیم آن اندازه نبود به اینکه نباید و یک جایی را تعطیل کند . اما ما موریان دولت و ما موریان وزارت فرهنگ جلوی باشگاه قدم می زدند . افرادی که می آمدند منتظر خدمتشان می کردند که معلمین نیایند . با این حال معلمین می آمدند . این قضایا همینطور ادامه داشت . و بعد بطور کلی عین مبارزات با هیئت حاکمه برای استبداد و در جهت نهضت ملی ایران همینطور ادامه داشت بعد از آن قضایا . و بعد منجر شد به

همین مسئله اعتصاب معلمان سال ۴۰ .

س- بله ، شما یک مقداری راجع به این مسئله صحبت فرمودید . ولی من با اجازه شما می خواستم از شما تقاضا بکنم که آن عواملی را که باعث سقوط دولت شریف امانی شدند در اردیبهشت ۱۳۴۰ برای ما توضیح بفرمائید تا آنجائی که خاطراتان یاری می کند .

ج - بله ، عواملی که باعث شد که دولت شریف امانی سقوط کرد ، خوب بطور کلی ، یک مقداری خود رژیم اوضاع و احوالش خوب نبود از لحاظ اقتصادی . گرفتاری هایی که داشت ، انتخابات قلابی و عدم رضایت مردم ، اینها بود . منتها خود انقلاب مردم ایران هم بر مبنای آمادگی محیط بود ، برو برگرد ندارد . اگر احیاناً " محیط آماده نبود ، چون یک کتابی ما نوشتیم بنام " باروت انقلاب " . صحبت این کتاب " باروت انقلاب " بر این مبنی است که هر رژیمی باروت انقلاب را خودش تهیه می کند . تمام انقلاب هایی که در دنیا شما در تاریخ می خوانید ، خود رژیم در بوجود آوردن انقلاب ها شریک بودند . برای اینکه آنها باروت را تهیه کردند ، خوب ، در آن موقع هم واقعاً " یک آمادگی عمومی برای اعتراض بود . اما خفقان عمومی هم وجود داشت . یعنی هیچ ابداء " چیسزی نبود و واقعاً " آن کاری که ما کردیم اولین جنبش بود بعد از کودتای ۲۸ مرداد . با این حساب عوامل عمومی موجود بود . اما آن حرکت واقعی ، و آن اعتصاب واقعی را معلمان انجام دادند به همین دلیل هم ما در شعار خودمان ، با اینکه مجلس اصرار می کرد ، یعنی هیئت مدیره مجلس که " آقا ، شما بنویسید که شاعران وزیر فرهنگ باید استعفا بدهد " . ما دولت را گفتیم باید ساقط بشود و دولت باید از بین برود ، و همینطور هم شد . و این افتخار نصیب معلمان نبود . البته حرکت را معلمان بوجود آوردند . اما این افتخار نصیب ملت ایران بود . برای اینکه در آن موقع همانطور که عرض کردم واقعاً " یک انقلابی بود که مردم ایران بوجود آوردند .

س- آقای درخشش ، نقشی را که مجلس ، و شاه و سایر عوامل داشتند در تعیین یا انتخاب آقای دکتر امینی به نخست وزیری چه بوده است ؟

ج - بنده در آن مسیر ، عرض شود ، آقای دکتر امینی در مسیر انتخاب ایشان به نخست وزیری نبود . من با دکتر امینی یک پرونده ای در مجلس داشتم که همان پرونده

مخالفت بود که در نطق من هست و معلوم هست که ، به اصطلاح ، جبهه من با ایشان مشخص
 بو .

س - بله آن در سخنرانی معروف شما هست .

ج - بعد از آن بنده به هیچ عنوان ارتباطی با ایشان نداشتم . به هیچ عنوان ، بنابراین
 این فقط در یک دوره انتخابات مجلس که در زمان دکتر اقبال بود ، در آنجا یک فعالیت
 هائی شروع شد بر علیه آن انتخابات . در آنجا آقای دکتر امینی ، آقای ارسلان خلعتبری
 آقای دکتر جزایری و آقای جعفر بهبهانی . اینها یک گروهی با هم ائتلاف داشتند با یکی
 دو نفر دیگر . جامعه معلمان هم بر علیه آن انتخابات فعالیت می کرد . بر علیه انتخابات
 نه ، کاندیدی نداشت ، برای رسوا کردن اوضاع انتخابات . دکتر اقبال هم نخست وزیر
 بود . یک امکانات مبارزه هم در آن موقع ، میدانید که در کشور هائی مثل ما ، بعضی مواقع
 یک نقطه هائی وجود دارد که آن نقطه های امید هست ، میشود مبارزه کرد ، بعضی مواقع
 تاریک است ، نیست . یک نقطه هائی هم در آن موقع بوجود آمده بود . آقایان از من
 خواهش کردند به اینکه بیایند و با هم چند جلسه در باشگاه مهرگان این مبارزه را ادامه
 بدهیم . این را بنده قبول کردم . چند جلسه در باشگاه مهرگان تشکیل شد . منتها در
 جلسه اول ، نوار آنهم هست ، بنده بلند شدم و خیلی باعث ناراحتی آقایان شد . بلند
 شدم گفتم " آقا ، من هیچ نوع از لحاظ فکری با آقایانی که تشریف آوردند اینجا و
 سخنرانی می کنند بر علیه انتخابات ، ندارم ، به هیچ عنوان . اما در مسئله فلسف
 انتخابات قلبی با آقایان همکاری دارم . همین مسئله ای است که الان هم متأسفانه انجام
 نشده است . یعنی در مسئله سقوط حکومت همین خمینی ، واقعا " خیلی ها میتوانند با هم
 ائتلاف کنند . نه یک طیفه فاسدی که ، ما با آنها کاری نداریم . ولی خیلی ها میتوانند
 ائتلاف بکنند . کما اینکه ملاحظه میفرمائید در مسئله سقوط شاه این ائتلاف طبیعی ، بدون
 اینکه اعلام ائتلاف بشود ، چپ و راست و میانه رو ، همه بادیدهای مختلف این ائتلاف
 بوجود آمد . یک چند جلسه ای آقایان آمدند در باشگاه مهرگان و با اعلام اینکه من با
 آقایان هیچ نوع توافق فکری و مسیری فکری ندارم فقط ...
 یک چنین چیزی . بنابراین من در مسیر آقایان نبودم . بعد هم آقای امینی آمد و بطور کلی

نخست‌وزیر شد . و بعد هم همان‌طور که من قبلاً" تشریح کردم ، نه شاه نه دولت‌نه دکتور امینی نمی‌خواستند که بنده بیام وزیر فرهنگ بشوم . آخر وزیر فرهنگ را که از زندان قزل قلعه در نمی‌آوردند بیاورند بگذارند پشت میز . این خیلی تعجب‌آور است . اگر بخواهند او را وزیر کنند که توی زندان قزل قلعه او را محاکمه نظامی نمی‌کنند . ایسن دقیقاً " معلوم است که چه هست . اما با تمام تفصیل همان‌طور که عرض کردم ، دکتور امینی به باشگاه مهرگان هم آمد . در باشگاه مهرگان هم معلمین او را نپذیرفتند ، سخنرانی او را رد کردند . پس ملاحظه می‌فرمائید که ما هیچ نوع توافقی از لحاظ دیدسیاسی با هم نداشتیم . ولی خوب ، بهر حال بنده بودم در کابینه . در آن کابینه هم بنده مستقل کار می‌کردم . یک مقدار از کارها را هم عرض کردم که به هیچ عنوان ارتباطی به دولت‌نداشت . باینکه البته دولت‌بایستی ، دولت‌بطور کلی بایستی در تمام مسائل تشریک مساعی داشته باشد . هیئت‌دولت و اعتراض آقایان بمن این بود که شما در تمام مسائل هیئت‌دولت دخالت می‌کنید . در بهداشت دخالت می‌کنید . در سیاست کلی صحبت می‌کنید . در دارائی صحبت می‌کنید . اما وقتی که راجع به وزارت فرهنگ می‌شود شما اجازه نمی‌دهید کسی دخالت بکند .

روایت کننده : محمد درخشش
تاریخ مصاحبه : ۲۹ جون ۱۹۸۳
محل مصاحبه : چوی چیس ، مریلند
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۵

س- آقای درخشش ، بارها صحبت شده راجع به نخست‌وزیری آقای دکتر امینی و گفته شده که یکی از عوامل مهمی که راه را برای آقای دکتر امینی باز کرد که نخست‌وزیر بشود دولت آمریکا بوده است. و آمریکائی‌ها در نخست‌وزیری آقای امینی نقش عمده‌ای بازی کردند. حتی این مسئله بوسیله سفیر سابق آمریکا در ایران هم مطرح شده است. من می‌خواستم ببینم که شما راجع به این موضوع چه میدانید؟

ج - عرض‌شود که، من هم مانند دیگران شنیده‌ام این مسئله را. و بعد هم از مسائلی که بعدها پیش آمده، یعنی بعد از آن حکومت و تاریخ و اینها پیش آمده است، خوب، یک، مقداری اسناد هم منتشر شده و مشخص شده است که یک چنین مسئله‌ای بوده بتمام معنی. اما من می‌خواهم به جنابعالی شرافتمندانه عرض‌کنم که بنده و جامعه معلمان ایران به هیچ عنوان و به هیچ قیمتی در این مسیر نبودیم. و هیچ نوع اطلاعی از این کار نداشتم و همانطور که عرض‌کردم اگر من در مجلس سوابق را آشکارا و دقیق به جنابعالی حتی مسائلی که تابحال هیچ جا چسب‌زن نشده راجع به ملاقات با شاه و صحبت و اینها عرض‌کردم، اینجا دقیقاً "عرض می‌کنم به اینکه رفتن بنده به وزارت فرهنگ و بطور کلی در اختیار گرفتن وزارت فرهنگ برپایه مبارزات مردمی و ملی و بر مبنای افکار عمومی بود. اگر در آنجا ابتدای دخول من به مجلس بر خلاف افکار عمومی بوده بعد هم بهرحال

اعمال ما باعث شد که مقداری از افکار عمومی را بتدریج بخودمان جلب کردیم و فهمیدند نقشه و برنامه ما از آن رفتن به مجلس چه است، اینجا از ابتدای، قدم اول ما بر پایه قدرت معلم و قدرت افکار عمومی بوده و هیچ اطلاعی از این قضیه قبلاً" بنده نداشتم. ولی درعین حال من هم مثل یکی از افراد مردم ایران بتدریج که خواندم و مطالعه کردم و بطور کلی اسنادی که منتشر شد دیدم بله، قضیه همین است. و حتی خود شاه این مسئله را اگر خاطرتان باشد، برای یک عده از

س- در محابه‌ها

ج- در محابه‌ها یک دفعه علناً و رسماً" این مسئله را اعلام کرد. و اگر احیاناً" این مسئله صحیح نبود بالاخره یک مقامی تکذیب می کرد. یا حتی خود آمریکاییها تکذیب می کردند. هیچ تکذیبی بنده ندیدم در این باره تا بحال بشود. بله.

س- چه کسانی معاونین شما بودند در وزارت فرهنگ؟

ج- در وزارت فرهنگ من به جناب عالی عرض کنم، وزارت فرهنگ پنج وزارتخانه شد بعد از من. یعنی نه بعد از من، یکی وزارت فرهنگ و هنر شد، یکی وزارت علوم شد، یکی وزارت آموزش و پرورش، یکی اوقاف که خودش به آن وسعت بود، یکی هم سازمان تربیت بدنی. مجموعه این تشکیلات و سازمان، چون ما با یک کادر خیلی، خیلی کوچک در وزارت فرهنگ کار می کردیم، خیلی کوچک. برای اینکه حکومت، حکومت معلم بود. اصلاً" بطور کلی اداره کننده خود معلم بود. وقتی معلم خودش رئیسش را انتخاب بکند و بطور کلی همه کارش دست خودش باشد، ما احتیاجی نداشتم به کادر وسیع حکومتی و دولتی. باین حال درحقیقت بنده یک معاون داشتم، در حقیقت. و آن معاون من دکتر غفوری بود که فوت کرد.

س- اسم کوچک ایشان چه بود؟

ج- دکتر تقی غفوری. و واقعیت اینست که این یک انسان بتمام معنی واقعی بود، و از همه مهم تر یک کامپیوتر بود. شخصاً" از لحاظ هوش و استعداد و ذکاوت یک کامپیوتر بود. و از لحاظ بطور کلی، خدمت به مردم اصلاً" فداکار بود، و در هر جایی که ما احتیاج داشتیم همه به کمک مان می آمدند. من باب مثال ما به معلمین گفتیم که، معلمین تهران آمدند

به ما گفتند که ، یعنی به رؤسای بخش ها ، گفتند معلم کم داریم . گفتم خیلی ساده است مابودجه نداریم الان که معلم استخدام کنیم ، خیلی ساده است . شما نمایندگان بخش ها را بفرستید تا با هم صحبت کنیم . بنشینیم مشورت کنیم که چکار بکنیم؟ از هر بخشی یک عده از معلمین انتخاب شدند، مدیر و معلم و آمدند. در یک سالن نشستیم . گفتیم " آقا معلم کم داریم نمیخواهیم معلم کم داشته باشیم . یک چنین گرفتاری هم داریم . بودجه هم ایسن طوری است وضع ما ، حقوق شما هم هست ، ما را راهنمایی بکنید. گفتند شما ، خوب ، بروید عقب کارتان توی آن اطاق ما صحبت کنیم . یک دو ساعت بعد بنده را خواستند ما رفتیم آنجا . گفتند " حل کردیم." گفتیم چیست ؟ گفتند " طبق آئین نامه خدمات فنی ، عرض شود که ، دبیر بایستی بین ۱۸ ساعت تا ۲۴ ساعت درس بدهد. ما برای یک سال همه ما ۳۰ ساعت درس میدهم بدون اینکه دیناری بگیریم . قضیه حل شد. معلم و دبیر هم زیاد آوردیم . یعنی در تمام آن سال که ما بودیم معلم ۱۸ ساعت تدریس می کرد برای حق قانونی اش و ۱۲ ساعت مجانی تدریس می کرد. احتیاج نداشتیم . بنا براین یک چیز ما نداشتیم. البته یک معاوضی بود که طبق قانون شاه باید انتخاب بکند . معاون تربیت بدنی بود که انتخاب طبق قانون با او بود. و دیگر واقعا " معاوضی نداشتیم ما . بله ، مدیر کل ها بسیار محدود بودند.

س- آقای درخشش ، آقای امینی وزرایش را چگونه انتخاب می کرد. منظور من اینستکه چه خصایمی را در انتخاب وزراء مد نظر قرار می داد؟

ج - واله من به سلیقه ایشان واقعا " آگاهی ندارم . برای اینکه همانطور که عرض کردم من خودم ۱۵ روز بعد رفتم در کابینه . و واقعیت اینستکه من با ایشان آنقدر نزدیک نبودم که ببینم با چه کسی مشورت میکند . در این مسیر هم من نبودم اصلا". در این قضا یا هم نبودم. ولی بعد که من رفتم توی کابینه شنیدم به اینکه چند تا از وزراء را خودشان تعیین کردند چند نفرش را شاه توصیه کرده است. یکی دوتايش را آقای علم توصیه کرده است. ایسن چیزهایی بود که بنده شنیدم .

س- کدام یک از وزراء را تا آنجا تکیه خاطر شما یاری میکند شاه یا علم انتخاب کرده

است؟

ج - والہ من میدانم بہ اینکہ وزیر کشور را و وزیر جنگ را . این دو تارا محققا " میدانم بہ اینکہ شاہ تعیین کردہ بود . وزیر بہداری آن موقع را ہم من الان اسمش یادم نیست ، آنہم توصیہ آقای علم بود . این چیزہائی کہ بندہ میدانم . خوب ، دیگران ہم بودند آنجا ، ولسی نمیدانم . مثلا " من میدانم بہ اینکہ وزیر دادگستری را خود ایشان تعیین کرد . من میدانم بہ اینکہ آقای مہندس فریور را خود ایشان تعیین کرد مثلا " . بلہ ، یک گروہی را خود ایشان تعیین کرد . منظورم اینستکہ وزرا ، مخلوط بودند از این چیزہا .

س - در این ارتباطی کہ شما با آقای امینی داشتید و ابن همکاری کہ با ایشان داشتید ، ایشان را بعنوان یک انسان نہ بعنوان یک نخست وزیر و یک مرد سیاسی ، بعنوان یک انسان چگونہ دیدید ؟

ج - من با نخست وزیران سابق ارتباط این طوری نداشتم کہ بخواہم ، بہ اصطلاح ، ببینم کہ مقایسہ کنم . ولسی ، عرض شود کہ ، خوب ، نخست وزیرہائی کہ من تا آن اندازہ ای کہ ہمین چیز بودہ است . دکتر امینی من فکر میکنم کہ نسبت بہ دیگران واقعا " رجحان داشت . دکتر امینی یک ، بہ اصطلاح ، نیت چیزی دارد غیر از ، یعنی آن چیزہائی کہ سایر نخست وزیرہا بہ اینکہ داشما " بصورت درست در اختیار مثلا " سلطنت بودند ، ایشان قطعا " اینطوری نبود . یک استقلال طبع بیشتی حتما " داشت ، و بہتر از دیگران بود . این اعتقاد من است .

س - آن مفت برجستہ در واقع شخصیت ایشان بعنوان یک انسان چہ بودہ است ؟ آن چیزی کہ بیش از ہر چیز نیگری شما را تحت تاثیر قرار دادہ است ؟

ج - میدانید آقای دکتر ، در مملکت ما کہ پایہ ہای فعالیت ہا بر مبنای مردمی نبود ، و بر مبنای اجتماعی نبود و بطور کلی افراد و شخصیت ہای ، بہ اصطلاح ، حکومتی از بین مردم بیرون نمی آمدند و مسئلہ دموکراسی نبود ، در این نوع حکومت ہا تبلیغات خیلی مؤثر بود ، موثری را کوی می کردند ، این بستگی داشت بہ خانوادہ ہا . خوب ، ببینید در مملکت ما صحبت ہزار فامیل بود دیگر . واقعا " این ہزار فامیل ہمینطور ادامہ داشت ، ہمیشہ ادامہ داشت . الان ہم ادامہ دارد ، منتہا این فامیل ہا عوض می شود . ببینید در زمان فرض کنید کہ ، این عواملی کہ ہست اینہا خوب ، عموما " سلطنت و دولہ . اینہا معمولا " خود آن شہرت ہائی کہ قبلا " داشتند بہ آنہا کمک میکردند کہ یک آدم برجستہ ای بشود . در

مورتنی که می‌دانید در یک جامعه استبدادی بیماری از برجستگان وجود دارند که گمنام می‌آیند و گمنام از بین می‌روند، امکان این را ندارند که معرفی بشوند به جامعه. اما در جامعه‌ای که در آن جامعه روابط بر ضوابط حکومت میکند با تبلیغات با مسائل خانوادگی با همه این قضا یا شخصیت‌ها بوجود می‌آید. به این صورت است که آدم نمیتواند بگوید که خوب، اینها. مثلاً من باب مثال دکتر ممدق، دکتر ممدق، خوب، یک آدمی بود که در همان خانواده اشرافی بدنی آمده بود و در خانواده اشرافی ... و واقعا "یک شهرتی داشت، قبلاً" هم دکتر ممدق. اما دکتر ممدق جزو افراد نادری است که پیوند خود را با سیستم زندگی خود برید و با مردم پیوند بست. و آن صفت مشخه دکتر ممدق اینجا است. آمد با مردم پیوند بست و تمام آن سوابق زندگی اش را پشت سر گذاشت. زندگی خانوادگی اش را البته بنده عرض می‌کنم.

س- بله، ما اینجا فعلاً "مسئله سیاسی، کاراکتر سیاسی مد نظر ما نیست. بلکه آن جنبه شخصی مد نظر ما است. بعنوان یک فرد بعنوان یک انسان این نکات قدرت و نکات ضعف آقای امینی در چه بود بنظر شما؟

ج- آقای امینی یک آدمی است که پرونده ساز نیست. آدم خوش قلبی است. آدمی است که، عرض شود که، واقعا "همانطور که عرض کردم، خوب، بعد به یک اصلاحاتی هم شاید مثلاً"، تمایل داشته باشد. اما این را هم عرض کنم تمایل داشتن غیر از عمل کردن است. اما این مفت در آقای دکتر امینی هست که همان روحیه اشرافیت را به هیچ عنوان از دست نداد. یعنی در همان چهره اشرافیت و در همان، به اصطلاح، ژست اشرافیت هست. در عین حال که، به اصطلاح، تواضع هم در مقابل آن وجود دارد. این بطور کلی آن چیزی است که من میتوانم راجع به دکتر امینی صحبت کنم.

س- نحوه زندگی شخصی آقای دکتر امینی چگونه بود؟ منظوم اینست که آیا خیلی علاقمند به تجملات بود یا بیشتر زندگی ساده را می‌پسندید؟ شما هرگز خانه ایشان رفتید؟

ج- البته، خانه ایشان که خوب، بالاخره من توی کابینه بودم. آنجا گاهی وقت‌ها می‌رفتیم. دعوتی بود می‌رفتیم، می‌آمدیم. من همان مسئله اشرافیت را که عرض کردم خدمتتان، بهر حال این شامل حال داخل و خارج و وسط، شامل همه این چیزها می‌شود، بله،

ولی همانطور که عرض کردم بطور کلی آدم سلیم النفسی است .

س- جلسات کابینه را آقای دکتر امینی چگونه اداره می کرد؟

ج- جلسات کابینه را ، چون آن موقع میدانید که مجلس نداشتیم در دوره امینی ، مجلس منحل شد . کابینه هم بطور کلی قدرت کل بود دیگر ، همه کاره بود دیگر . جلسات کابینه را خوب ، ایشان اداره می کرد . اختلاف بود بین وزراء ، و ایشان ، و لسی بطور کلی خوب ، برای او وزراء احترام قائل بودند .

س- ایشان خودشان ریاست جلسه را بعهده داشتند؟

ج- در تمام دوران خود ایشان همیشه ریاست جلسه را بعهده داشتند .

س- آیا شاه هیچوقت در جلسه هیئت وزیران حاضر شد ؟

ج- البته چندین بار ما رفتیم جلسه هیئت وزیران را پیش شاه تشکیل دادیم . یک چند بار .

س- دلیل خاصی داشت این کار ؟

ج- بله ، یک صحبت هایی ایشان داشت راجع به اقتصاد مملکت ، راجع به مسائل مملکت .

یک صحبت هایی می خواست بکنند راجع به برنامه ها . بله .

س- ممکن است که خاطراتشان را راجع به یکی از این جلسات بفرمائید ؟

ج- واله این جلساتی که ماحلوی شاه تشکیل می دادیم ، خوب ، ایشان یک صحبت هایی درباره کلیات مملکت می کرد و یک چیزهایی ، مخصوصا " یک جریان های خاصی بود راجع به بودجه مملکت صحبت می کرد . یک مقداری مسائلی که با و گزارش داده بودند درباره اوضاع عمومی ، آنجا صحبت می کرد . ولی عرض شود که ، بنده فکر میکنم مخصوصا " با بعضی از وزراء رابطه رابطه ارباب و رعیتی بود . رابطه به هیچ عنوان رابطه دموکراتیک نبود .

س- بین شاه و وزراء یا منظور شما بین وزراء و آقای امینی ؟

ج- نه ، بین ، عرض شود که ، شاه و بعضی از وزراء ، نه همشان . تملق گوئی و چاپلوسی وجود داشت بتمام معنی .

س- رفتار خود آقای امینی با وزراء چگونه بود؟ من میخواهم ببینم که تا چه اندازه قدرت اجرایی به وزرای کابینه اش می داد؟

ج - از بنده سؤال بفرمائید راجع به خود من ، من روز اولی که رفتم به وزارت فرهنگ آقای دکتر امینی درغیاب من به یک نفر ابلاغ داده بود . و ابلاغ هم این بود " حسب الامر جناب نخست وزیر شما مدیرکل امور مالی می شوید . " بنده روز اولی که رفتم وزارت فرهنگ روز دوم آن ابلاغ را لغو کردم . و این مورد گله دکتر امینی شد که " این ابلاغ را من ، " به ایشان گفتم به اینکه " شما عکارهای وزارت فرهنگ به هیچ عنوان دخالت نکنید . به هیچ عنوان . ولی در مسائل سیاست عمومی از لحاظ هیئت دولت بطور قطع شما نخست وزیر هستید ما هم می آئیم آنجا مطرح میکنیم . اما در این قضا یا دخالت نکنید . " بنده هیچ نوع دخالتی ایشان و دربار و عرض شود که ، شاه ، دخالتی در اقدامات و انتخابات و سایر چیزهای مانداشتند . اما بطور کلی این بستگی به نقاط ضعف و قدرت وزراء داشت دیگر . خوب ، بله ، برای بعضی وزراء ، خوب ، هرچه ایشان میگوید قابل اجرا بوده ، در بعضی از وزارت خانه ها .

س - ممکن است لطف بفرمائید بما بگوئید ببینیم وزراء تا چه اندازه در تصمیم گیری کابینه مشارکت داشتند ؟

ج - در تصمیم گیری کابینه ، یعنی تصمیم گیری کلی ؟

س - در تصمیم گیری راجع به سیاست های مختلف مملکت . محققا " هر سیاستی را که دولت تصمیم می گرفت اثر می گذاشت روی وزارت خانه های مختلف .

ج - بله ، متأسفانه من که کابینه های سابق را نمی دانم .

س - نه ، من منظورم الان کابینه آقای دکتر امینی است .

ج - همین کابینه آقای دکتر امینی عموماً " در کابینه ای که ما می رفتیم هر وزیری خرج خودش را می آورد . و آن عبارت بود از یک مشت تصویب نامه که می آورد و به تصویب می رساند . اما در سیاست های کلی مملکت وزراء دخالت نداشتند . و حتی در بعضی از من باب مثال ، یک چیز خیلی آشکار بنده به جناب عالی عرض کنم ، من میدانستم ولی موقعی که آقای دکتر امینی آمد در کابینه استعفاي خود را خواند رنگ از چهره یک عده ای پرید . برای چه ؟ برای اینکه نمی دانستند که ایشان رفته و عرض شود که ، استعفايش را محبت کرده و فلان کرده ، حالا می آید میخواند . در صورتیکه رسم براین است که ، در هر هیئت

دولتی هست، که بهر حال بیایند و قبلا" مثلا" مشورت کنند. این یک مثال است. مثال های دیگری هم هست که در آن کارها، یعنی در مسائل سیاست کلی نه، مطرح نمی شد در کابینه .

س- چه کسانی بطور کلی در سازمان ها، در ساخت دولتی و بطور اخص در کابینه بیش از همه مورد اعتماد آقای دکتر امینی بودند ؟

ج - ایشان بهر حال یک کادری در داخل خودش، معاون نخست وزیر داشت، مدیر کل بازرسی داشت، اینها را خود شخص ایشان انتخاب کرده بود. اینها تمام مورد اعتمادشان بودند که انتخاب کردند دیگر. خود همان کادری که در اختیار ایشان بود کادری است که دانه به دانه خودشان انتخاب کرده بودند.

س- بله. ولی گاهی وقت ها می شود که غیر از آن کادری که یک نخست وزیر انتخاب می کند، بعضی مشاورینی کسانی دارند که ممکن است که آنها یک مقام و منصب رسمی نداشته باشند ولی مورد اعتماد و مورد مشورت نخست وزیر باشند . چنین کسانی را بیاد می آورید ؟

ج - بنده بیاد نمی آورم و قطعاً ایشان هم داشته است. برای اینکه نمیدانم آنها را . واقعاً اطلاع ندارم .

س- روابط آقای دکتر امینی با شاه چگونه بود ؟

ج - من، عرض شود که، در روابط خصوصی شان، برخوردهای خصوصی شان که شریک نبودم نمی دانم. اما همانطور که عرض کردم رابطه اش با شاه غیر از رابطه سایر نخست وزیرها بود . یعنی استقلال بیشتری داشت .

س- آیا وزراء بطور جداگانه با شاه تماس می گرفتند و از او راهنمایی دریافت می کردند ؟

ج - بله . وزراء تماس می گرفتند. حتی بعضی از وزراء بودند که تمام مسائل را می رفتند جدا گزارش می دادند.

س- مثلا" وزیر جنگ یا وزیر امور خارجه یا وزیر کشور ؟

ج - من که نمیدانم که چه کسی می رفت گزارش می داد.

س- تا آنجائی که اطلاعات شما یاری میکند، اجازه می دهد.

ج - بنده می دانستم یعنی احساس می کردم به اینکه یک عده از این آقایان به تنهایی شرفیاب می شوند به اصطلاح آن روز ، می روند شاه را می بینند و بعداً "هم مذاکراتی می کنند و بعداً" هم به اصطلاح ، پشتیبانان مستقیم خود شاه است ، از او دستور می گیرند ، اینها را بنده می دانستم .

س - و آقای امینی هم نمی توانست این قضیه را کنترل کند؟

ج - به هیچ عنوان .

س - شما خودتان شخصاً "هیچ وقت با شاه ملاقات نکردید . غیر از جلسه هیئت دولت خودتان شخصاً" برای مائیلی با شاه ملاقات نکردید؟

ج - نخیر ، من با شاه هیچ ملاقات نداختم تا اینکه یک روز دکتر امینی بمن گفت که "آقای درخشش ، شاه از شما گلّه دارد . " گفتم چه گلّه ای دارد؟ گفت که "گلّه اش اینست که شما نمی روید پیش ایشان . " گفتم بنده با ایشان کاری ندارم ، این دولت است ، من اگر احیاناً" اشکالی داشته باشم بایستی به شما بگویم و شما بروید به شاه بگوئید ، میسر این است . بعلاوه من با شاه کاری ندارم . بعد از من خواهش کرد که "آخر این که درست نیست و فلان نیست و اینها . " گفتم بهر حال ، مسئله بخصی من ندارم که با ایشان در میان بگذارم . گفت "بهر حال حالا تشریفات هم شده است ، " بعد خود دکتر امینی به آن وزیر دربار وقت ، آن آقای علاء بود ، به آقای علاء گفته بود که " من با آقای درخشش صحبت کردم . " علاء بمن تلفن کرد گفت که " تشریف بیاورید . " بنده یک جلسه ی دو جلسه در این یک سال ، آنهم راجع به مسائل دانشگاهی با بنده صحبت کردند .

مسائل دانشگاهی ، حقیقت امر یکی از چیزهایی که صحبت شد راجع به دانشگاه تهران بود که صحبت بود . در دانشگاه تهران ایشان اعتقادش بر این بود ، البته بنام توصیه ، ایشان گفت که " این استقلال دانشگاه تهران را بردارید و آنجا را خودتان انتخاب بکنید . " البته گفت " من اعتقادم این است که این مسئله ای که نمیدانم آن آن را انتخاب بکنند و اینها ، بعقیده من یک مقدار تشنجات دانشگاه مال همین مسئله است . " من به ایشان گفتم که ، مسـئـلـه در سـبـب عکس این را میخواهم عمل بکنم و آن اینست که تمام اختیارات را بدهم به رؤسای دانشگاه های شهرستان ها . حتی آنها را هم خودم انتخاب نکنم . و این استقلال دانشگاه مسئله ای است که اگر احیاناً" در دانشگاه دموکراسی نباشد حتی تا این

اندازه که استاد رئیس خود را انتخاب نکند، این تشنج خیلی بیشتر می شود، باز فرمایشی می شود. محیط های علمی لا اقل باید از مسئله فرمایشی جدا شود. این مسائلی بود مخصوصاً " خاظم هست که ایشان در این قضیه اصرار داشت. و من بلافاصله بعد از آن آمدم رفتم به اصفهان و رئیس دانشگاه اصفهان که آقای بود بنام دکتر نامدار، ایشان را که میخواست با من بیاید، اینجا بود. گفتم " شما دیگر تشریف نیاورید برای اینکه شما دیگر رئیس دانشگاه نیستید. و رفتم آنجا استادها را خودم دعوت کردم و خواهش کردم به اینکه " تعیین بکنید رئیس دانشگاه تان را. " و این سیستم را عمل کردم. من باب مثال مذاکرات در این جهت بود و مذاکرات دیگری نبود.

س- آقای درخشش، آقای دکتر امینی چرا پارلمان را منحل کردند؟ مجلس را چرا منحل کردند؟

چ- دکتر امینی پارلمان را منحل کرد. عرض کردم من در مسیر کار دکتر امینی نبودم واقعا " . پارلمان را منحل کرد به این دلیل که، چون من بعد آمدم توی هیئت دولست پانزده بیست و روز بعد آمدم. همه کارها انجام شده بود که بنده آمدم توی هیئت دولست. من فکر میکنم به این دلیل پارلمان را منحل کرد که اختیارات بیشتری داشته باشند در کارها. و البته بطور کلی آن پارلمانی که در آن موقع بود مسلماً " پارلمان فرمایشی بود، این هست. اما دو سه نفر، سه چهار نفر، بعقیده من توی آن بودند که اگر منحل نمی شد شاید این است و بعلاوه اعتقاد من بر این مبنی است که هیچ دولتی بدون وجود پارلمان نمی تواند ادامه پیدا بکند، یعنی نباید پارلمان از بین برود. و حقش این بود که بعد از، با مصلاح، انحلال آن پارلمان، دکتر امینی انتخابات می کرد. و انتخاباتی می کرد که یک مقدار انتخابات قطعاً " آزاد بود، خاصه به اینکه در آن شرایط دولست دکتر امینی مثل دولت های دیگر نبود، یعنی قدرت بیشتری داشت، اختیارات بیشتری داشت، امکانات بیشتری داشت در اینکه راه باز بشود برای یک گروهی از ملیون.

س- بنظر شما چرا آقای دکتر امینی انتخابات را به تأخیر انداخت و یا حاضر نبود که انتخابات بشود، و دوره فسترت را این قدر طولانی کرد؟ با توجه به اینکه در آن زمان جبهه ملی هم فشار می آورد برای انجام انتخابات، جبهه ملی دوم.

ج - بله این سؤال مشکلی است و فکر میکنم این سؤال را باید از خودشان بپرسید چون تصمیم با ایشان بوده است. اما بطور کلی عقیده بنده را بخواهید همان مسئله مجلس بود بطور قطع و یقین. اعتقاد من این بود که بایستی مجلس تشکیل می شد و حتماً اگر مجلس تشکیل می شد به هیچ عنوان سرنوشت مملکت و ملت ایران به این صورت در نمی آمد، س- پس شما باین نظر آقای دکتر امینی، چون ایشان نظرشان این بود که اگر انتخابات می کردند بخاطر این که شاه همیشه در انتخابات دخالت می کرد و در نتیجه مملکت را دچار تشنج می کرد و اجازه نمی داد که اصلاحات اقتصادی انجام بگیرد، یعنی آن تشنج باعث توقف اصلاحات اقتصادی می شد، به این دلیل آقای امینی حاضر نبود که انتخابات را در مملکت اجرا بکند.

ج - بنده از خودشان چنین چیزی نشنیدم ولی اگر یک چنین عقیده ای داشته باشند خیلی بنده ناراحتم، درست عکس مطلب شد. یعنی چه؟ یعنی خوب، اولاً دولت بسود و دولتی بود که ادعا داشت به اینکه مستقل کار می کند مثلاً، و واقعیت اگر انتخابات در آن موقع انجام می شد ما با آن، با اصطلاح، قدرت عظیمی که در فرهنگ مملکت و بین دانشجو و دانش آموز بود، قطعاً "ما برندگان خیلی زیادی در انتخابات می توانستیم به مجلس بفرستیم. همانطور که فرمودید نهضت ملی ایران که جدا ما نبودیم، آنها هم میتوانند این کار را بکنند. بعلاوه بحث در این جهت نبود. یک وقت هست که یک دولتی میخواهد سرجا بماند، یک وقت هست که یک دولتی میخواهد بماند باهر قیمتی، یک وقت هست یک دولتی میخواهد در جهت مردم قدم بردارد. دولتی که مجلس درست نمی کند بعنوان اینکه شاه اخلال می کند این اصلاً ادعای بی جا و بی خودی است، اصلاً یک ادعای جعلی و بی خود است، درست عکس مطلب. اگر احیاناً "شاهی میخواهد دخالت بکند اگر دولت دولت مبارزی باشد باید جلوگیری بکند. اگر دولت اعتقاد به نهضت ملی داشته باشد باید از نهضت ملی یاری بطلبد. اگر دولت اعتقاد به دموکراسی داشته باشد باید کوشش بکند که نمایندگان نهضت ملی به مجلس بیایند. این مسائلی است که درست، شاید باین چیزی که سرکار می فرمائید، شاید آقای دکتر امینی ضد همه این مسائل بوده است. و علاوه بر این درست هم نتیجه عکس این داد. یعنی چه؟ یعنی آن

موقعی که اگر مجلسی بود دکتر امینی آنطور فرار نمی کرد به اصطلاح از حکومت، برای چه؟ برای اینکه یعنی فرار که آنطور اجبار حاصل نمی کرد که استعفا بدهد. و دلیلش اینست که هیچ پایگاهی نبود توی مملکت. یک شاه بود، یک نخست وزیر.

س- بله البته من یک مقدار از حرف آقای امینی را زدم. صحیح است که آن مثالی را هم که ایشان آوردند لااقل آن مثال را هم ذکر بکنم.

ج - بفرمائید

س- ایشان معتقد بودند که حتی دکتر مصدق که خودش رهبر نهضت ملی ایران بوده و با آن همه قدرت و محبوبیت خود نتوانست که انتخابات هفدهم را به انجام برساند تا آخر و ناچار شد که آن را متوقف بکند. بنابراین یک کسی مثل من که آن موقع هنوز میخواست که جلوی شاه بایستد و قدرت شاه را محدود بکند با قانون اساسی، من چگونه میتوانستم در آن شرایط انتخابات را انجام بدهم.

ج - عرض شود که این مثال بتمام معنی مثال باطلی است و به هیچ عنوان صدق نمی کند به هیچ عنوان. من خیلی متأسفم که یک وقت خدای نخواست دکتر امینی بخواهد خودش را با مصدق مقایسه بکند که ایشان میخواستند جلوی شاه بایستند، بنده میخواستم جلوی شاه بایستم. آقای دکتر امینی به هیچ عنوان در آن جهت آنطوری نبود که جلوی شاه بایستد، به هیچ عنوان. دکتر مصدق، موقعیت او و آتمسفر آن موقع، که مبارزه می کرد با استعمار خارجی، موقعیت او بتمام معنی با آقای دکتر امینی فرق می کرد که با اصطلاح، یک سیاست خارجی مثل آمریکا پشتیبان او بود و او را آورده بودند مصدقی که تمام سیاست های خارجی بر علیه او بودند و با اصطلاح، از بین می بردند. من به جناب عالی عرض کنم آقای دکتر امینی بسیاری از موقعیت های مهم تاریخی را آن موقع از دست داد، بتمام معنی. دکتر امینی اگر احیاناً "به یک دولت رفورمیست معتقد بود هیچوقت این وزراء را انتخاب نمی کرد. برای چه؟ به دلیل اینکه در کابینه آقای علم تمام وزرای دکتر امینی وزرای کابینه علم شدند. این که تمام عرض می کنم، بنده نشدم و آقای وزیر دادگستری. بنده را که دعوت کردند برای اینکه آبرویم برود، خودم نرفتم. آقای وزیر دادگستری هم نرفت، یعنی او را دعوت نکردند. بنابراین

ملاحظه می فرمائید عیناً " همان کابینه آقای دکتر امینی منتقل شد به کابینه آقای علم . بنابراین چنین کابینه ای چطور ممکن است که بتواند فعال باشد برای پیشبرد افکار عمومی ملت ایران ؟ خود کابینه در اختیار رژیم بود . این ادعاها که ایشان یا الان می کنند یا دیگران ، این ادعا تمام باطل است ، با کمال تأسف . ملاحظه می فرمائید این ویلی برانت صدراعظم آلمان که خودش هم اقرار کرد به اینکه " من چیسز هسم بطور کلی ، آدمی هستم که مادرم عقد نکرده بود با پدرم . و این خودش گفت ، یعنی به اصطلاح ما حرامزاده است . و بسیار از حلال زاده ها و مسلمین درجه یک مملکت ما هستند که حلال زاده هستند و در پستی و دنائت غوطه ور هستند ، ادعایشان هم اینست که حلال زاده اند . این آقای ویلی برانت وقتی که یک اشتباه کرد ، اشتباه هم نکرد بلکه نمی دانست که این مشاور او کمونیست است . وقتی او را فهمید که اینطور هست استعفا کرد . رئیس یک حزبی هم بود و موقع چیزش هم سر نرفته بود . عیب بزرگ مملکت ما این است هر کس هر کاری می کند می گوید این کار به حق است . درست است و از آن کارش دفاع می کند . و حتی آن آدمی که آدم می کشد ، او هم دفاع می کند . می گوید که " آقا ، بنده این آدم کشتن را بخاطر صلاح جامعه و اصلاح مردم کردم . " این درد بی درمان ما است . ایشان اگر یک چنین ادعائی کرده ادعای بی جایی کرده است به اینکه اینطور است . دکتر امینی بهترین موقعیت تاریخی را از دست داد . چون میدانید در کشورهای عقب مانده یک فاصله زمان های تاریخی بوجود می آید . یک لحظات حساس بوجود می آید . مثل همان لحظه حساسی که راجع به انقلاب ایران بوجود آمد . اگر احیاناً " از آن لحظات حساس استفاده نشود سالهای سال عقب گرد است . کما اینکه ما دیدیم که این لحظه حساس در آن موقع و در آن قضایا بود .

س - برای انجام چه کاری ؟ من کاملاً روشن نیستم .

ج - از چه لحاظ ؟

س - که شما فرمودید که بعضی موقعیت های حساس تاریخی را آقای امینی بکلی از دست داد . منظور شما از این مطلب چیست ؟ لطفاً توضیح بفرمائید .

ج - ببینید یک موقعیتی برای آقای دکتر امینی پیش آمده بود از لحاظ اینکه آمدند نخست وزیر شد . این یک موقعیتی بود در یک شرایطی . من شنیدم همیشه بعد هم فهمیدم به

اینکه شاه هم در آن موقع علاقه نداشت ایشان بیاید نخست وزیر بشود. ملاحظه میفرمائید؟ خوب، این سیاست‌های خارجی بود، گفتیم بعد ما این را فهمیدیم، یک چنین چیزی نبود. دکتر امینی می‌توانست در آن شرایط یک نقش ملی بازی کند. یعنی چه؟ یعنی لااقل بیاید مبارزه کند برای یک انتخابات واقعی و حقیقی. حالا فرض بفرمائید به اینکه این انتخابات واقعی و حقیقی را، من باب مثال، شاه و عوامل شاه مخالفت می‌کردند، درست است؟ خوب، این دلیل برای من می‌شود که ایشان این کار را نکنند؟ پس هرکسی برود در یک صراط غیر مستقیم بگوید "اگر من در صراط مستقیم می‌رفتم فلانی مخالفت می‌کرد". بنا بر این آقای دکتر مصدق هم مقصر است دیگر. چون دکتر مصدق بعلمت اینکه در صراط مستقیم رفت دچار آن مسائل شد و تمام شخصیت و شرافت و باصلاح، مقام دکتر مصدق در این جهت است که در مبارزه در صراط مستقیم رفت. حالا یک کسی بیاید بگوید "آقا، من اگر در صراط مستقیم می‌رفتم این طوری بود". بنا بر این موقعیت تاریخی را از دست داد. برای چه؟ برای اینکه بنده می‌گویم وقتی که شاه نمی‌خواست این آقا بیاید وقتی که آمد به حکومت رسید اگر در آن موقع یک انتخابات می‌شد، فرض کنید که شاه هم دخالت می‌کرد، فرض بفرمائید به اینکه پنجاه نفر هفتاد نفر هم شاه می‌آوردتوی مجلس یا مجلس تشکیل میشد یا بهم می‌زد. بهم می‌زد که خوب، آبروی رژیم رفته بود باز هم می‌رفت. بعد نتیجه اش چه میشد؟ نتیجه اش همان می‌شد که بعد از یک سال خود دکتر امینی برود و بعد آنطوری بشود. اما اگر این کار را می‌کرد و مجلس می‌شد، و به عقیده من هم می‌شد مجلس، برای اینکه بودند ملیون. در آن موقع قدرت داشتند دیگر، بودند.

س- یعنی شما فکر می‌کنید که می‌شد جلوی دخالت‌های شاه، یعنی به این معنی جلوی شاه را گرفت که نمایندگان خودش را به مجلس نفرستد بلکه یک عده از نمایندگان واقعی مردم به مجلس راه پیدا بکنند و یک مجلس تقریباً "ملی و منطقی" بوجود آورد؟

ج- صددرصد این امکان وجود داشت. من یک مثال زنده می‌زنم خدمتتان. در مجلس ۳۹ که آقای دکتر امینی بست، هیچکس موافق این نبود که آقای الهیار صالح وکیل بشود. در کدام کابینه؟ در کابینه دکتر اقبال. که رسماً "و علناً" آمد در مجلس وقت می‌ایستاد و می‌گفت "من نوکر اعلیحضرت هستم. ایشان مسافرت هستند. تشریف

بیاورند بنده اجازه بگیرم." در مسئله انتخاباتی هم میگفت: " من نوکرم". یک چنین دولتی توی آن ، باصلاح ، آخر آن موقع که هنوز دیکتاتوری به این شدت نرسیده بود . در چنین کابینه‌ای آقای الهیار مالح ازکا شان بر علیه میل رژیم و ساواک و شاه آمد تـوی مجلس . آن وقت در یک کابینه‌ای که ادعا دارد که "میخواهم فلان کنم". این بطور یـک عده‌ای نمی آمد؟ و میدانید به اینکه در مجلسی که آقای دکتر مصدق وکیل بود، در بـیک مجلسی که یک اقلیت ملی متشکل باشد مجلس مال آن است . اکثریت هیچ غلطی نمیتواند در آن مجلس بکند، بفرض یک همچین مجلسی بوجود می آمد ، بفرض اینستکه شاه یک عده از عوامل خودش را می آورد، آن عده ملی که در مجلس می آمدند مجلس را قبضه می کردند. هیچوقت سرنوشت مملکت ما و ملت ما به اینجا نمی کشید. و یک لحظه تاریخی را ایشان از دست داد.

س- آقای درخشش ، هرگز آقای دکتر امینی این موضوع مجلس و انتخابات را در جلسه هیئت وزیران به بحث گذاشت ؟

ج - واله هیچوقت این مسئله به بحث گذاشته نشد ولی من یکی از افرادی بودم که داشما " بعنوان توصیه و نصیحت هر موقعی می دیدم به ایشان اصرار داشتم در این کار و در این قضا یا . ولی شاید دیگران هم گفته باشند ، من نمیدانم . اما در مجلس در مسئله ایـن قضیه ، نه ، من تا آنجائی که یادم هست اصلا " مطرح نشد. من خیلی معذرت می خواهم ، دلیل آنهم اینستکه وزراء هم علاقمند به مجلس نبودند. این دلیل آن است .

س- تا زمانی که هنوز مجلس بود و منحل نشده بود، روابط آقای دکتر امینی بـسا آن نمایندگان مجلس چگونه بود؟

ج - من آن موقع نبودم اطلاع نداشتم .

س- ممکن است لطف بفرمائید و بما یگوئید که نقشی که در واقع مجلس داشته تا آنجائی که شما بیاد می آورید، یعنی مجلس بعد از کودتای ۲۸ مرداد ، از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ نقشی را که مجلس داشته است در تنظیم و تصویب قوانین مملکتی برای ما توضیح بفرمائید؟ این نقش تا چه اندازه بوده است؟

ج - نمی شود گفت مجلس نقش داشته است . نقش افراد در مجلس موثر بوده است . ملاحظه می فرمائید ؟ فقط من این را میتوانم خدمتان عرض کنم که در مجلس بعد از کودتا ،

آن مجلس به این دلیل مجلس قوی بود به اینکه تمام نمایندگان را شاه انتخاب نکرد.
 س- مجلس هیجدهم را می فرمائید؟

ج- بله . علت آن اینست که تمام نمایندگان را شاه انتخاب نکرد. و آن مجلس مجلسی بود که دو سه جور انتخاب شدند. قسمتی از آن وکلا را سپهبد زاهدی انتخاب کرد، زاهدی خودش مدعی بود، برای اینکه ادعا داشت به اینکه خوب، من آمدم . کسی جرأت نداشت آن موقع بیاید. من سوار تانک شدم آمدم و بطور کلی بعد شاه بعد از من آمدم. و حتی من شنیدم به اینکه به او هم توصیه شده بود مثلاً "کودتا بکنند. یک چنین چیزهایی بنده شنیدم . بنده از دهان خودش که نشنیدم . ما ارتباطی با هم نداشتیم . پس آن مجلس توی یک رقابت بود . البته این رقابت رقابت ملیون با رقابت درباریان نبود، بطور قطع . اما زدو خورد بود.

س- رقابت بین خود افراد رژیم بود در واقع .

ج- رقابت بین خود افراد رژیم . خود این رقابت بین افراد رژیم درست مثل رقابتی است که الان بین افراد رژیم خمینی وجود دارد، که از توی این ها انتقاد می آید بیرون. یا رو می رود توی مجلس ، عرض شود که، یک تکه از چیـــــز هیئت امنا را فاش می کند . آن موقع هم اینطوری بود. به این دلیل ، ولی بطور کلی آهنگ مجلس از بعد از کودتای ۲۸ مرداد، خوب ، بنده عرض کردم ، الهیار صالح انتخاب وکیل بعد از کودتای ۲۸ مرداد است . آهنگ حرکت دیکتاتوری بعد از ۲۸ مرداد همین طور به جلو. در ۲۸ مرداد هم شاه دیکتاتوری کامل را به هیچ عنوان نداشت ، تازه آمده بود ، چیزی نداشت . گفتم یک گروهی بودند. سپهبد زاهدی بودند. دیگران بودند. یک عده ای مدعی بودند که ما چنین کردیم بر علیه دکتر مصدق . اینها مسائلی بود که هنوز قوام و دوام دیکتاتوری به آن صورت نبود. پس در آن موقع مذاها و سخن ها و صحبت هایی پیش می شد . بتدریج هرچقدر آهنگ دیکتاتوری قوی تر شد به همان اندازه مجلس بی خاصیت شد . تا به جایی رسید که مجلس بمورت یک گروه مستخدم ضعیف که ضعیف تر از کارمندان دولت بودند.

س- یعنی بنظر شما در این دهه از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ مجلس یک نقشی در واقع داشته ، یعنی تمام جر و بحث هایی که در مجلس می شد جر و بحث های ساختگی و برای سرگرم کردن

مردم نبود.

ج - نه . بعقیده من به این صورت نبود. به این صورت ایدا " نبود. نخیر.

س - آیا این موضوع مبارزه با فساد و بودجه نظامی در کابینه مطرح شده بود؟ و نظر وزراء درباره این مسئله چه بود؟ مسئله مبارزه با فساد آقای دکتر امینی، اگر خوب، یادتان باشد، جماعتی را دستگیر کردند گرفتند. و همچنین مخالفت ایشان با ازدیاد بودجه نظامی مملکت. اینها در هیئت وزیران به بحث گذاشته شده بود؟

ج - عرض شود که، یک قسمتی مثلاً " همان بودجه وزارت جنگ، بعضی مواقع، خوب، آنجا صحبت می شد. ولی بطور کلی خرج وزارت جنگ از دولت جدا بود. یعنی وزارت جنگ را شاه در بست مسئله ارتش و اینها را در اختیار داشت. فقط قضیه ای که عمل شد ۲۵ درصد از بودجه وزارت خانه ها کاسته شد. از دو وزارت خانه این بودجه کاسته نشد. یکی وزارت جنگ بود که بودجه اش همان بودجه سابق بود، یکی هم وزارت فرهنگ. اما بقیه ۲۵ درصد کاهش پیدا کرد. و همیشه، با اصطلاح، گفتگوهای، ملاقاتهای بود که من با آقای دکتر امینی با شاه راجع به همین مسئله بودجه وزارت جنگ. و اما درباره مبارزه با فساد. اعتقاد من اینست که در دوران آقای دکتر امینی واقعا " مبارزه با فساد یک مقدار جنبه تظاهر داشت. به هیچ عنوان مسئله ای بنام مبارزه با فساد... خیلی معذرت میخواهم بسیاری از وزرای کابینه خودشان از فاسدترین افراد بودند، سوابق آنها و به اصطلاح، چهره هایشان. بنابراین چطور ممکن است که مبارزه، یا عدم لیاقتشان بود. این یکی، دوم اینکه مبارزه با فساد وقتی است که با یک برنامه صحیح و یک آرمان ملی یک تصفیه دامنهدار و وسیعی در یک مملکت انجام بشود، که همانطور که عرض کردم، مشت نمونه خروار است، اول خود هیئت دولت است. اما از گرفتن حسن یا حسین بعد در اطرافش تبلیغ کردن، در حالیکه حسن گرفته می شد حسین را می گرفتند، هزار نفر صد نفر خیلی دزدتر و فاسدتر از حسن و حسین در دستگاه ادارات هم بودند، در دستگاه دولتی هم بودند، عرض شود که، وجود داشتند. مادر کار خودمان، من باب مثال، ما آن ارز تحمیلی را که قطع کردیم یک آقای بود بنام آقای فولادوند، ایشان استاندار خوزستان بودند، دخترش بنام محل انگلیس ارز تحمیلی می گرفت. پنج سال آمده بود به

ایران ، شوهر کرده بود ، بچه داشت . دو تا بچه داشت . بازبنام محل در انگلستان ارز تحصیلی می گرفت . چکاره بود ؟ استاندار خوزستان . ما بعد از اینکه ارز دانشجویان را البته به اسم دانشجو ، ملاحظه فرمودید ، از اینها خیلی زیاد داشتیم که ارز آنها بنام دانشجو بود اصلاً وجود خارجی نداشتند ، قطع کردیم برای اینکه این را بنده به کرسی بنشانم و فریاد و فغان عده ای بلند نشود و در نیاید فردا ، در هم آمد ، ولی پیش دستی بکنم یک محاسبه تلویزیون - رادیو هم بنده کردم . از جمله گفتم " آقا ، " توی روزنامه هم نوشتم . مثال زدم گفتم " آقا ، استاندار یک دستگاهی می آید یک چنین کاری می کند . این چه جور استانداری است ؟ " خوب ، صدای ، عرض شود ، آقای دکتر امینی در آمد که " آقا این استاندار ما است . " گفتم " آقا ، شما اگر میخواهید که آبرو حفظ بشود اورا بر دارید ممکن است شما تا دیروزی می گفتید که " آقا ، من یک چنین آدمی رانمی شناختم . " حالا که شناسائی شده ، خوب ، بردارید این افراد را . مقصود ، با این عوامل که نمی شود مبارزه با فساد کرد . نخیر یک چیزی بود بطور کلی . اما باز شرافتمندانه ، چون اینجا مسئله قضاوت پیش می آید ، باید این را عرض کنم که ایشان با سایر نخست وزیران اختلاف داشت .

س - آقای درخشش ، شما اهمیت می دادید به این مسئله که مطبوعات مملکت درباره شما چه می نویسند ؟

ج - در چه تاریخی ؟

س - مسلماً " در همان تاریخی که شما وزیر بودید . آیا برخوردی داشتید با مطبوعات و یا با دتان هست که مطبوعات مطالبی راجع به شما نوشته باشند ؟

ج - واله ، مطبوعات به عقیده من آن موقع آزادی عمل نداشتند که بیایند ، یعنی آزادی کامل نداشتند .

س - خوب ، همان چیزی که بود .

ج - بر علیه من مطبوعات چیزی ننوشتند یا نوشتند . ولی بطور کلی ، چرا ، الان یادم آمد ، بله ، چرا . عرض شود که ، هم اطلاعات نوشت و هم کیهان ، درست است . این یک مقدار زیادی مسائل عمومی نبود . البته بنام مسائل عمومی بود . اما مسائل شخصی بود .

یک مثال کوچک بنده می زنم . کتابهای درسی را که ثروت عظیمی بود ، اینها را یک گروه زیادی بودند که قبضه کرده بودند . که بعداً " هم دادند به بنیاد پهلوی و نمودیم ، به اشرف و اینها بعداً " اداره می کردند . یک کتاب تاریخ مثلاً " منتشر می کردند . بیست نفر اولاً " زیر آن امضاء می کردند . چند صفحه بود ؟ پنجاه صفحه . امضاء می کردند که " آقا ، مؤلف فلان و فلان " . که اینها حق تألیف بگیرند . بعداً " هم مؤسساتی بودند که این مؤسات قبضه کرده بودند با تشریک ماسعی با شاهپورها و دربار و این چیزها سوء استفاده می کردند از این مسئله کتاب ها . خوب ، این کتاب قیمتی می رفت بالا ، وقتی که پانزده نفر زیرش بنویسند که " من حق تألیف دارم . " ما کتاب را آوردیم رساندیم به ربع قیمت . چرا ؟ آمدیم کتاب را از چنگ این ، با مصالح ، کنسرسیوم گرفتیم .

س- منظورتان کدام کنسرسیوم است ؟

ج - حالا عرض میکنم خدمتتان . این کتاب را از چنگ آنها گرفتیم ، مؤلف را از بین بردیم . نه اینکه مؤلف را از بین بردیم . آمدیم یک هیئت مولفین تشکیل دادیم و آن هیئت مولفین بنویسند و آن رقمی که روی کتاب بود از محصل گرفته بشود . کتاب هم مطالب آن عالی تر شد و هم رسید به یک چهارم قیمت که بطور کلی در این قضیه مشکلات عظیمی بوجود آوردند که نزدیک بود آن سال کتاب ها را چاپ نکنند ، تا این اندازه مشکل . من باب مثال ، روزنامه کیهان یکی از شرکاء بود که مطبعه اش برای این کار کار می کرد . چند تا از مطبعه ها بودند ، از مطابع بودند که آن مطابع این کتاب ها را انحصاری در اختیار می گرفتند که یکی از مطابع آن مطبعه ای بود که متعلق به اشرف بود . اینها یک کنسرسیومی تشکیل داده بودند و می دانید که میلیون میلیون کتاب ، و این سود آن عظیم و شرار بود . این را ما تمام را قطع کردیم . سیستم تعویض کتاب را عوض کردیم و به کمیسیون ها واگذار کردیم و به افراد بسیار با صلاحیت ، و از دانشمندا . خود این قضیه باعث شد که مبارزات اینها بر علیه ما شروع شد ، از جمله خود کیهان . من باب مثال ، یک سرمقاله نوشت به اینکه بعلت اینکه حقوق مستخدمین شیراز داده نشد ، امروز تمام مستخدمین شیراز گونی پوشیدند ، بعنوان اینکه حقوق آنها عقب افتاده است . چنین چیزی نبود . مثال عرض میکنم . یک چنین مسائلی بود . یا روزنامه اطلاعات ، روزنامه

اطلاعات یک قراردادی وزارت سابق بسته بود که ، عرض شود که ، دو تا مدرسه انگلیسی بایاد در حصارک کرج باز بشود. در آن موقع ۶۰ میلیون تومان بودجه تعیین کرده بودند. چون بعضی از رجال ما علاقه نداشتند از بچه‌هایشان جدا بشوند آنها را بفرستند به انگلستان انگلستان را میخواستند بیاورند آنجا. این دو تا مدرسه را برای همین بچه‌های اعیان و رجال ، درحالیکه میدانید که ما چقدر گرفتار بی مدرسه‌ای بودیم ، بسازند در حصارک. معلمین انگلیسی و تمام مسائل به انگلیسی باشد و بچه‌های رجال تشریف فرما بشوند بــه آنجا ، شبانه روزی هم باشد. ما که آمدم این برنامه را قطع کردیم که مشکلاتی ، با مخالفت عرض شود که ، سفیر انگلیس آمد پیش ما ، نمودارم ، دیگران ، بهر حال ، ما زیر بار این قفیه نرفتیم . جلویش را گرفتیم . تا آن موقع هم هفت میلیون تومان خرج کرده بودند برای این پروژه . عرض شود که ، یکی از مقاطعه کاران ایرانی این کار داماد آقای عباس مسعودی بود. خوب ، آقای عباس مسعودی آمد ،

س- اسم ایشان یادتان هست؟

ج- آقای ... دامادش است. معلوم است. مشخص است دیگر. ایشان آمد پیش بنده گفت " آقا ، این داماد بنده است و مقاطعه کار است. و یک مقدار زیادی وسایل و فلان و فلان خریده ایشان ضرر می کند." ما گوش نکردیم. خوب ، ایشان آمد در خود روزنامه اطلاعات یک کرسی درست کرد بعنوان " مخالفین وزارت فرهنگ می توانند بیایند در این کرسی صحبت کنند". هر فاسدی را که ما از کار برکنار می کردیم ، عرض شود که ، آنجا می رفت. یک چهار ستون روزنامه اطلاعات تراجع به این مسائل داشت. چنین چیزهایی بود. ولی بنده به هیچ عنوان اهمیت نمی دادم برای اینکه افکار عمومی چیز دیگری بود. غیر از اینها بود. بله .

روایت‌کننده : محمد درخشش

تاریخ مصاحبه : ۳۰ جون ۱۹۸۳

محل مصاحبه : چوی چیس ، مریلند

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۶

س- آقای درخشش، در ادامه صحبت‌دیروزمان راجع به نقش مطبوعات در ایران من مایل‌م که لطف‌بفرمائید یک مقداری توضیحاتی بما بدهید راجع به نقش مطبوعات در ایران، که آیا واقعا " مطبوعات آن نقشی را که معروف‌هست و آن عنوانی را که به آن داده بودند بنام " رکن چهارم مشروطیت " آن کار را در واقع انجام می دادند یا نمی دادند ؟

و اصولا " بنظر شما مطبوعات یک نقش موشری در حیات سیاسی ایران بازی می کردند یا نه ؟

ج - بله این بستگی دارد به زمان های مختلف . و بطور کلی اعتقاد من بر اینستکه با تمام مشکلات و با تمام استبدادی که در ایران بوده است ، مطبوعات در روشنائی افکار عمومی نقش برجسته‌ای داشت ، این درست‌است شکی نیست . اما باز مطبوعات در کشور ما آن نقشی را نداشته است که در یک کشور آزاد داشته است . مطبوعات تابع جریان‌ات روز بوده ، یعنی منظورم این نیست‌به اینکه در مسیر کارهای روز هرکاری انجام می شده یا هر دولتی بوده حمایت می کرد ، منظور آن نیست . منظورم اینستکه بستگی دارد به درجه آزادی ، البته اسمش هم که آزادی است ، یعنی یک زمان های مناسب . در زمان های مناسب مطبوعات نقش خیلی اساسی و قوی در کشور ما داشتند . خاصه به اینکه در کشور ما بر مبنای استبداد و بر مبنای بی سوادی املا" کتاب و کتاب خوان نیست . ما در همان باشگاه مهرگان ، عرض‌شود که ، خوب ، ما صدها جلد کتاب منتشر کردیم . هم ترجمه شده

است هم انتشار دادیم . ولی بطور کلی این کتاب ها با اینکه در شرایطی منتشر می کردیم که امکان آن نوع فکر امکان داشته باشد منتشر نکنیم بیشتر ترجمه هم می کردیم برای اینکه ترجمه کمتر گرفتار سانسور می شد خوب ، کتاب خوان نبود . کتاب فرض کنید که تیراژ آن را چاپ می کردیم ده هزار تا حالا مایلی ، چون باصطلاح ، جامعه معلمین بودیم ، بیست هزار تا ، یک سال می ماند . بنابراین در مملکت ما که کتاب و کتاب خوانی نیست و نبوده ، مطبوعات نقش خیلی وسیعی داشته است . همانطور که مطبوعات نبود در ایران بوده همانطور هم مطبوعات خوب بوده است . و تمام روشنفکران ما ، متفکران ما از طریق مطبوعات توانستند افکار خودشان را به جامعه ارائه بکنند و عرضه بکنند . حتی در شرایطی که دیکتاتوری شدید بوده . حتی در شرایطی که روزنامه ها مثل روزنامه های اطلاعات و کیهان درست در اختیار هیئت حاکمه بوده است ، در بسیاری از مواقع بعضی از جوان ها در همان مطبوعات ترخه پیدا می کردند و مسائل و مطالبشان را عنوان می کردند . به همین دلیل هم بود برای اینکه آن طبقه از روشنفکران یا جوانان نتوانند چیزی در آن روزنامه بنویسند آن روزنامه ها هم دائما " در سانسور بود . دو نوع سانسور هم بود ، یک نوع سانسور دولتی ، بعد هم یک نوع سانسور داخلی ، برای اینکه بعد سانسور حکومتی با سانسور داخلی یکی شد . چون این دو تا روزنامه در بست در اختیار دولت قرار گرفت . یا من باب مثال ، فرض کنید که الان در روزنامه اطلاعات و کیهان که دقیقا " باید گفت ارگان رژیم است دیگر . الان در همین روزنامه ها ما می بینیم در خارج کشور مسائلی را برای ، باصطلاح ، افشا کردن چهره رژیم از سوی همین روزنامه ها در می آورند و منتشر می کنند و نکات جالبی است . واقعا " اگر آدم دقت بکند می بیند که نکات جالبی منتشر می شود . پس ملاحظه می فرمائید که مطبوعات تا چه اندازه تأثیر دارد . خوب ، این مال بطور کلی مطبوعاتی که وابسته به حکومت یا مال حکومت می شود . اما مطبوعاتی که وابسته به حکومت نبود که عموما " توقیف می شد و عموما " در یک شرایطی در می آمد . بله ، اینها مطبوعاتی بود آموزنده . مقدار زیادی از مطبوعات حزب توده بطور کلی ، خاصه در آن موقعی که شروع کرد حزب توده به فعالیت ، یا از نشریات آن به تمام معنی روشنگر بود .

س- سال های ۱۴۳۳ و این موقع را می گوئید .

ج - کاملاً . همان موقعی که روشنفکران و بطور کلی چون خلاء وجود داشت . چون هیچ جا وجود نداشت و جوان ها تازه از آن استبداد لعنتی درآمده بودند . بعداً " تشنه و گرسنه فعالیت و گرسنه آزادی بودند ، آنجا بود که بطور کلی ، چون آن موقع هم که حزب توده شناخته شده نبود که چه هست و چه نیست ؟ اصلاً " مردم وارد نبودند به اینکه کمونیست چه هست ؟ چه نیست ؟ چه میگوئید ؟ چه نمی گوئید ؟ چون آن رژیم اجازه نداد به اینکه آدم بفهمد . من خودم موقعی که در دانشسرا ، ببینید تبلیغات تا چه اندازه بود ؟ من شاگرد دانشسرای عالی بودم ، آنجا آقای ماژور مسعودخان کیهان معلم ،

س- زمان رضا شاه

ج - زمان رضا شاه . عرض شود که ، آقای ماژور مسعود خان کیهان معلم جغرافیای ما بود . جغرافیای ایران . ! ایشان ، میدانید به اینکه وزیر کابینه قوام السلطنه بود ، معذرت میخوام ، سید ضیاء الدین وزیر کودتا بود . بعداً " هم آمد . در سن سی — او درس خوانده بوده نظامی بود . بعد آمده بود در دانشسرا استاد شده بود . این یک روزی موقعی که درس می داد مسئله کمونیسم را اینطور ، البته لفظ کمونیسم هم استعمال نمی کردند برای ما در دانشگاه که ما درس می خواندیم اینطور توجیه کرد که ، جملاتی که می گفت ، می گفت ، " آقا ، این روسها آنقدر خطرناک هستند . این ها آدم می کشند . آمده بودند ایران زن ها را پستانهایشان را می بریدند . " میخوام بگویم آن چیزی که باید به ما نمی گفتند اما آن چیزی که مزخرف و مهمل و اینها بود می آمدند می گفتند . آنهم باجه کسانی این حرف را می زدند ؟ با یک گروه دانشجوی . پس ملاحظه می فرمائید اصلاً " مردم آشنائی نداشتند با این قضایا . خوب ، با آن حال ، بعد از آن مطبوعاتی که ، عرض شود که ، در زمان نهضت ملی منتشر شد . من باب مثال ، نشریاتی که نیروی سوم منتشر کرده ، نشریاتی که خود ما منتشر می کردیم ، همین روزنامه مهرگان . و علاوه بر روزنامه مهرگان ، نشریاتی که منتشر می شد ، تمام اینها آگاه دهنده ، آموزنده . همه اینها بسیار جالب و عالی بود . و نشریاتی که ، روزنامه هائی که در زمان انقلاب ، قبل از انقلاب منتشر می شد به تمام معنی جالب بود . بگذریم از چیزهائی که تهمت بود ، افترا بود .

این تهمت و افترا و اینها، اینهم یک چیزی است که مجموعه این نوع اخلاق این یک فساد است که، با اصطلاح، فرزند دیکتاتوری است بطور قطع. در یک جامعه دیکتاتوری همه این چیزها وجود دارد. آن موقع هم بوده الان هم هست. این ها هست. اما منهای این ها اگر جمع بندی بخواهیم بکنیم نقش چیستی داشتند البته نه آن نقشی که بگوئیم "رکن چهارم قانون اساسی"، چون قانون اساسی وجود نداشت که رکنی داشته باشد. خود قانون اساسی دفن شد، از بین رفت. بنابراین رکنی نداشت. بله.

س- آقای درخشش، حالا برمی گردیم به زمان نخست وزیری آقای دکتر امینی و سیاست هاشی که آقای دکتر امینی اتخاذ می کردند. آیا شما اطلاعی دارید از نظر شخصی آقای دکتر امینی در آن زمان نسبت به سیاست شوروی و انگلستان و آمریکا؟ یعنی بطور کلی درباره سیاست های قدرت های بزرگ در ایران. نظر شخصی ایشان چه بود؟

ج - عرض شود که، میدانید ما راجع به دکتر امینی خیلی صحبت کردیم و من همانطور که قبلاً عرض کردم خدمتتان، واقعیت این است، من نمیگویم که اطلاعات سرکار نسبت به دکتر امینی به همان اندازه است که اطلاعات من هست. اگر این را بگویم این درست نیست. ولی عکس آن را میتوانم، یعنی میتوانم بگویم به اینکه واقعا "من درباره دکتر امینی اطلاعاتی ندارم. واقعا" ندارم. الا اینکه من یک مدتی وزیر کابینه ای بودم که آن کابینه هر وزیری برای خودش مستقلاً، عرض شود که، تصویب نامه ای داشت و کارش را می کرد و سیاستی داشت. ما هم یک سیاستی برای خودمان داشتیم. ولی واقعا "از لحاظ کلی من این نوع اطلاعات را درباره دکتر امینی ندارم. من فکر می کنم که اگر احیاناً "جناب عالی از دوستان ایشان، مثلاً" فرض کنید که، نمیدانم، دوستانی دارند که سؤال بفرمائید در آن موقع. آخر میدانید در آن کابینه یک عده ای بودند که هم وزیر کابینه بودند هم از قدیم دوست دکتر امینی بودند. آنها این اطلاعات را دارند اگر بخواهند در اختیار بگذارند. اگر آماده باشند برای این کار.

س- شما هیچوقت صحبت غیر از مسائلی که مربوط بود به هیئت دولت و این حرف ها، صحبت خصوصی و این حرف ها با دکتر امینی نداشتید؟

ج - به هیچ عنوان.

س- نظر خصوصاً ایشان را مثلاً درباره جبهه ملی بدانید؟

ج - ابتدا "

س- یا درباره تقسیم ثروت در ایران بدانید؟ این مسائل را اطلاع نداشتید ؟

ج - من واقعا " عرض کنم که در کابینه یک موجود بیگانه بودم . بتمام معنی بیگانه بودم . چرا ؟ دلیل آن اینستکه سیستم رفتن من به کابینه سیستم طبیعی آن موقع نبود . یعنی یک فورس ماژور بود که بنده داخل یک کابینه ای شدم . بنابراین معلوم است که به هیچ عنوان بنده در بسیاری از مسائل نامحرم بودم بتمام معنی . مگر آن چیزهایی که بهرحال ، جنبه عام داشت و در کابینه مطرح میشد . بکلی نامحرم بودم .

س- بنظر شما چه عوامل و شرایطی باعث سقوط دولت آقای دکتر امینی شد ؟

ج - یک قسمتی خود سیاست دکنتر امینی . برای اینکه دکتر امینی همانطور که قبلاً " اتفاقاً " صحبت کردیم . دکتر امینی اگر احیاناً " آمده بود و بطور کلی کوشش می کرد که یک مجلسی بوجود بیاید که آن مجلس پایه گذاری ، یعنی مجلسی باشد که ولو اینکه تمام وکلا نباشند یک عده ای از وکلای ملت ایران باشند ، این بتمام معنی قضایا به این صورت در نمی آمد . نبودن مجلس . نبودن دموکراسی . ملاحظه می فرمائید؟ یعنی وقتی که مجلس نباشد در یک کشوری یعنی دموکراسی نیست دیگر ، این کاملاً " معلوم است دیگر . بنابراین نبودن دموکراسی یکی از علل سقوط ایشان بود . این یکی . دوم ، مسائلی که جدی گرفته نمی شد به هیچ عنوان . یعنی من باب مثال ، فرض کنیم مبارزه با فساد . فرض می کنیم . حالا اینهم عرض کنم . خدمتتان ، مبارزه با فساد شعار که نمیتواند باشد . مبارزه با فساد شرایطی می خواهد . شرایط آن چیست ؟ شرایط آن اینستکه عواملی که علاقمندند با فساد مبارزه کنند عواملی سر کار می آیند که آنها هم معتقدند . اگر شما می گوئید حکومت دموکراسی ، شما که یک مستبد را که نمیتوانید بگذارید حکومت دموکراسی را برقرار کند . باید در جسم و جان یک آدم اعتقاد به دموکراسی داشته باشد تا اینکه بیاید در راه دموکراسی قدم بردارد . افرادی که تا سالم هستند اینها که نمی توانند بیایند با فساد مبارزه کنند . خوب ، در دستگاه آریامهری ، اگر خاطرتان باشد ، چقدر شورای نمایانم فلان درست شد . نمیدانم ، عرض شود که ، با زرس کل شاهنشاهی درست شد . جلسه تشکیل می دادند مثل مکتب خانه ، دور هم

وزرای فاسد می‌گرفتند می‌نشستند برای اینکه میخواستند با فساد مبارزه کنند. اینها همه اش جنبه‌های، البته بنده ایشان را نمی‌گویم که مثل آن دوره، همیشه گفتم اما خود مسئله مبارزه، آن چیزی که بتواند جلب بکند، جالب باشد برای مردم اصلاً وجود نداشته است. در عین حال چون ایشان هم طوری آمده که شاه نمی‌خواسته است بیاید و همیشه هم کوشش داشته که ایشان برود. خوب، وقتی میتوانست بماند به اینکه بتواند در مسیر مردمی قدم بردارد. آخر یک پایگاه باید داشته باشد یک آدم. بسیار خوب پایگاه خارجی داشته اما حالا هم که ما معتقدیم که پایگاه خارجی اصلاً "بتمام معنی مطرح نیست بلکه مضر است. و اگر احیاناً "پایگاه خارجی مفید بود از شاه بهتر کسی بود دیگر؟ مثلاً" همین مسئله‌ای که می‌گویند که آمریکا شاه را برداشت این یک چیز جعلی است. بتمام معنی جعلی است. آمریکا تا آخرین مرحله و تا آخرین نفس کوشش کرد که شاه بماند. همین فضای باز سیاسی نسخه‌ای بود که این نسخه برای شقای مریض بود. کما اینکه قبل از آن هم نسخه تقسیم املاک بود، تقسیم اراضی بود. قبل از آن هم نسخه... این‌ها تمام دواها یعنی قرص‌های ممکن بود که به مریض داده می‌شد. این قرص ممکن خیلی دیر داده شد. خواستند دریچه دیگ بخار را بلند کنند خود دیگ منفجر شد، قضیه به این صورت است. پس این عوامل باعث بود که مشخص و معین بود که آن هیئت حاکمه‌ای که در آن روز سر کار بود آن خودش بانی فساد بود، نه همه‌شان البته، گروهی از آنها، او خودش بانی آن سیستم بود آن وضع بود. بنابراین چطور ایشان میتوانست آن کار را بکند؟ بعلاوه دولتی که، همانطور که عرض کردم، یعنی شاهی که بتمام معنی از لحاظ کلی مسلط بر مملکت بود، چه‌رئه‌آنطور دیکتاتوری نداشت ولی بطور کلی مسلط بر مملکت بود و چطونور ممکن بود که یک چنین چیزی بشود؟ این‌کاملاً روشن است.

س- آقای درخشش، شما بعد از اینکه دولت آقای دکتر امینی سقوط کرد باز هم ارتباطتان را با ایشان ادامه دادید؟ با ایشان ارتباطی داشتید؟ تماسی با دکتر امینی داشتید؟

ج- نخیر من تماسی نداشتم. عرض کردم بعد از اینکه دکتر امینی ساقط شد ما را دعوت کردند به حکومت. خود شاه دعوت کرد که من دوباره بروم برای وزارت فرهنگ.

س- در دولت علم.

ج - دولت علم ، خود علم یک ساعت تلفنی ، این طرف آن طرف ، البته خود آقای پاکروان رئیس ساواک بود آن موقع ، او آمد دو ساعت صحبت کرد. حتی روزی که آقای خانلری را میخواستند ببرند معرفی بکنند ، صبح آقای علوی کیا که الان هم در قید حیات است ، معاون ساواک بود ، بمن تلفن کرد گفت " شاه گفته است که اگر شما هنوز هم آماده هستید به اینک به بیاید به وزارت فرهنگ به آقای خانلری ما الان هم صبح است ، تلفن کنیم ایشان نیایند و شما بیایید . " گفتم من همانطوری که گفتم من آمادگی برای این کار ندارم و معذرت میخوام ، این از لحاظ کلی . ولی نه دیگر ، بهر حال عرض کردم خدمتان ، ما رابطه ای که با حکومت داشتیم یک رابطه رسمی بود ، یک رابطه دولتی بود . به این دلیل تمام این مسائل را واقعا " با عواملی که با آقای دکتر امینی دوست بودند رفیق بودند و مستقلا " و مستقیما " خود آقای دکتر امینی سرکار گذاشته بود آن آقایان می دانند بنده واقعا " اطلاعی ندارم بیش از این که عرض کردم .

س - شما بالاخره عضو کابینه بودید و در زمان آن دولت یک مقدار رویدادهایی پیش آمد که مهم بودند مثلاً " قضیه اصلاحات ارضی و دیگر عرض بکنم ، همان اضافه کردن حقوق معلمین . حالا من یکی یکی اینها را مطرح میکنم و اگر شما لطف بفرمائید و نظر خودتان را و خاطراتی را که راجع به این رویدادهای تاریخی در ایران دارید برای ما توضیح بدهید . من اول اصلاحات ارضی را مطرح میکنم . بنظر شما چه بود و تا چه اندازه این برنامه موفق بود و یا موفق نبود ، برای ما بفرمائید .

ج - عقیده من ، میدانید ، حقیقت امر این است . اصل کلی بر اینست که یک حکومتی و یک دولتی بایستی مردمی باشد اولاً ، ثانیاً " بایستی در یک شرایط دموکراسی بوجود آمده باشد ، مجموع اینها . میدانید ، اصلاحات فقط نیت اصلاحات نیست بلکه باید امکانات اصلاحات هم باشد . یعنی مردم باید همکاری بکنند . مردم با حکومتی همکاری می کنند که آن حکومت از آن خودشان باشد . خوب ، این مسائل و این قضایا واقعا " نبود در حکومت ما . این اولاً ، ثانیاً " اصلاحات ارضی ، خوب ، در هیئت دولت بسیار مطرح میشد ، خوب ، یک مقداری اختلافات بود بر سر اینکه اول یک قسمت را امتحان بکنیم ، خود آقای دکتر امینی معتقد بود که اول یک جایی را بگیریم و این جا را عمل بکنیم ، بعد نواقص آن

برطرف شود، بعد از پنج سال آن بقیه را پیاده کنیم ، ارسنجانی اعتقادش این نبود. می گفت بایستی مرتباً " ، یک اختلاف بود. و حتی در این مسئله، این اختلاف هم ، خوب ، بیشتر آقای ارسنجانی این اختلاف را داشت با آقای دکتر امینی . و حتی آقای ارسنجانی کارهای می کرد بدون مشورت دولت و بدون مشورت آقای دکتر امینی .

س- می توانید یکی دو تا مثال برای ما بزنید ؟

ج - میدانید مثال در این است که در سرعت عمل در کار. مثلاً یک حاشی که قرار نبوده ایشان می رفت و اعلام می کرد و عمل می کرد. یعنی در مقابل عمل انجام شده قرار می داد. اینطوری . اما اطلاعات ارضی بایستی با یک ، اولاً" عرض کردم بهر حال ، حکومت بایستی حکومت ملی و مردمی باشد . این یک . دوم اینکه اطلاعات ارضی یک مسئله سیاسی و بطور کلی تبلیغاتی نیست . بلکه یک مسئله علمی و فنی است بر مبنای واقعاً " محاسبات . خوب ، حالا اگر یک گروه علمی و فنی بیایند بگیرند بنشینند و سیستم کشاورزی یک مملکتی را بررسی بکنند . مثلاً" ببینند این اطلاعات ارضی در چنین کشوری به چه جور باید پیاده بشود ؟ آیا امکانات هست ؟ آیا نیست ؟ آیا تقسیم زمین بصورت کوچک صلاح است ؟ صلاح نیست ؟ و تمام این مسائل را بررسی بکنند . تعاونی ها باید چه باشد ؟ چه نباشد ؟ بعد در اطراف این برنامه وقتی که کار پیاده شد ، تبلیغ بشود. در اطراف این برنامه ، باصلاح ، صحبت بشود . اما اگر احیاناً " هدف اول تبلیغات آن باشد اما مسائل فنی و مسائل واقعی آن بماند . خوب ، من در این حدود میخواهم عرض کنم خدمتتان ، قطعاً " آقای ارسنجانی با چند نفر هم مشورت کرده بود. اما این کافی با مشورت و اینها نبود. که " آقا ، زود این باید امروز انجام بشود، مثلاً". باید بتوانیم تبلیغ کنیم . بتوانیم فلان کنیم که شاه بیاید صحبت کند بگوید چنین کردیم ، چنان کردیم ، فلان کردیم. " اینها مسائلی هست که اتفاق افتاد. من نمیخواهم عرض کنم که در آن شرایط دولت و حکومت توانایی و قدرت آن را داشته ، من باب مثال ، بیاید اعلام بکند که " خوب ، آقا ، اگر تقسیم املاک است پس شاه چرا قبلاً" تقسیم کرده و فروخته ؟ " و یک چنین چیزهایی . ولی خوب ، اینکه میتوانست حکومت بگوید، بیاید اول بگوید " ما مال عوامی را تقسیم می کنیم که این عوامل در کادر خود حکومت و هیئت حاکمه هستند . " ولی علاوه براینکه

این کار نشد تا آخرین نفس هم در این تقسیم املاک ، افرادی مثل آقای علم و عواملی ، حالا من یکی را مثل زدم ، اصلاً تقسیم اراضی شامل حال آنها نشد . یعنی واقعا "چهره فثودالیم یعنی آن عواملی که در کار بودند و در رأس بودند ، همینطور قضا یا ادامه داشت . آمدند ، من باب مثال ، گفتند " آقا آنها تیکه " ، عرض من در خود متن نیست . میخواهم عرض کنم که ، در تبعیض است . یعنی باز هیئت حاکمه مصون ماند . یعنی آن عواملی که با یستی تقسیم بشود . گفتند هر کسی مکانیزه بشود اصلاً دست نمی خورد . یک چیزهایی به این صورت استثنائاتی قائل شدند . خوب ، بعداً " هم ملاحظه فرمودید که ، البته این در کابینه آقای دکتر امینی که اصلاً نبود ولی در کابینه بعد آمدند ، من باب مثال گفتند " آقا ، جنگل ها را ملی می کنیم . " خوب ، وقتی خواستند جنگل ها را ملی بکنند ، خوب ، این شعار بدی نیست . شعار شعار خوبی است . جنگل ها را ملی می کنیم . اما جنگل ها را از مردم گرفتند بعد دادند بدست تیمسارها ، دادند دست وزرا ، که هر کدامشان قطعات خیلی وسیعی داشتند . بنده میدانم به اینکه یکی از این تیمسارها ، مثلاً ، یک قطعه زمین زاد ششم هزار تومان فقط و فقط چوبش را فروخت . در صورتیکه همینطور مجانا " به او داده بودند . بعد هم قطعه قطعه فروخت . تقسیم بندی کرد . بعداً " هم ویلا ساختند و بساط ساختند . پس یک نتیجه میخواهم ، شما می فرمائید ، صحبت این است که یک وقت اطلاعات ارضی بمعنای واقعی برای سعادت ملت ایران در یک کشوری اتفاق می افتد . یک وقت اطلاعات ارضی فقط برای تبلیغات آن است . که ما بگوئیم "قابل ، ما اطلاعات کردیم در مملکت . " واقعا " اطلاعات ارضی هیچوقت در کشور ایران ، چون شروع آن از آن کابینه بود ، در زمان آن شاه بعنوان یک اصلاح واقعی برای سعادت ملت ایران انجام نشد ، بلکه برای تبلیغات آن بود . س - حتی توزیع زمین های پهلوی ، شما این اعتقاد را دارید که آن هم در همین مسیر بوده ، یک چیز تبلیغاتی بوده ؟ شما اطلاعی دارید درباره تقسیم املاک پهلوی ؟

ج - تقسیم املاک پهلوی ، بهر حال ، فروختند به زارعین به اقساط ،

س - پس تقسیم نبوده ، در واقع فروش بوده است .

ج - این فروش کامل بوده است . بعلاوه املاک پهلوی که بعد فروش رفته برای بیست برابر همان املاک را بعد خاندان جلیل نماح کردند . تمام زمین ها یا متعلق به آنها بود یا اینکه

متملق به عواملی بود که آن عوامل بدست خاندان جلیل و نمیدانم، خود شاه و فلان اینها گرفته بودند. "املا" اگر آنها زمین تقسیم کن بودند که تمام ایران را نمی خوردند. تمام دهات، تمام تشکیلات زراعتی مملکت را اینها آمدند بعنوان شهرک سازی و، "املا" شهرک سازی از توی کیسه خاندان جلیل بیرون آمد. همه شان هرکدامشان پنجاه تا شهرک داشتند. بیست تا شهرک داشتند. شمال، جنوب، شرق، غرب، تمام مملکت را خوردند. اینها چیه جوری میخواستند بیايند تقسیم املا بکنند؟ این که یک چیز جعلی است. بهمین دلیل عرض میکنم، یک وقت هست که برای تبلیغات کار انجام می شود. یک وقت هست که نه، انجام می شود برای رفاه و سعادت یک ملت. به این صورت نبود.

س- نظر شما درباره آن فرمان شگانه شاه چه بود؟

ج- چه بود قربان، آن فرمان.

س- که اساس قرار گرفت برای انقلاب سفید. اگر یادتان باشد در ...

ج- بله، تمام اینها، عرض شود، تظاهراتی جا و تبلیغات بی جا بود. نه اینکه عمیق نداشت، اعتقاد توی آن نبود. بعلاوه، همانطور که عرض کردم، این مسائل را کسی بیاید انجام بدهد؟ چه عواملی؟ همان عواملی که دهانیان آلوده است؟ دستهایشان آلوده است و خودشان، عرض شود، از فاسدترین موجودات هستند؛ اینکه جنابعالی سؤال می فرمائید واقعا "بهترین قضیه اینستکه الان بعد از آن وقایع شما سؤال می کنید. جواب آن درخودش هست. اگر احیانا "آن عوامل، آن فرمان ها نتیجه داشت که قضیه به اینجا ختم نمی شد. می خواهم بگویم جواب آن را خود مسیر تاریخی داده است. خود میرتاریخی جواب تمام آن اعمال را کف دست همه گذاشته است.

س- در واقع یکی از مسائلی که من می خواهم از حضورتان سؤال بکنم اینستکه در زمان تصدی وزارت فرهنگ شما مهم ترین اقداماتی را که در وزارت فرهنگ انجام دادید چه بوده؟ برای ما توضیح بفرمائید.

ج- این مهم ترین اقدامات را آن چیزی که معروف است که انجام شده است، اولاً همانطور که عرض کردم خدمتتان، من به هیچ عنوان در وزارت فرهنگ شخما "بنام وزیر فرهنگ اقدامی انجام ندادم، یعنی کاری انجام ندادم. بلکه جامعه معلمان ایران در زمان وزارت فرهنگ

زمام وزارت فرهنگ را در دست گرفت. یعنی یک اجتماع در وزارت فرهنگ کار انجام می داد. این. اما، من باب مثال، در آن زمان می گویند حقوق معلم دویار و سه برابر شد. می گویند در آن موقع، مثلاً، فرض کنید که، تبعیض نبوده. می گویند نمیدانم، مجموع این مسائل را می گویند. اما من اینها تمام فرع، البته آن موقع فرض کنید که، قرار بود برای تمام معلمین خانه سازی بشود. چهار بیمارستان قرار شد، یعنی قرار نبود، زمین ها گرفته شد، قراردادهای بسته شد. ولی خوب، در عرض یک سال می دانید که یک خانه را که بخواهند بسازند با دو تا اطاق دوسال طول می کشد. چطور ممکن است فرهنگ مملکت در یک سال، برنامه های فرهنگی عوض شد. اینها فرعی بود بعقیده من. اما آن چیزی که در وزارت فرهنگ انجام شد و کسی، یعنی تقریباً "به اصطلاح، فقط یک عده روشن بینان توجه به آن دارند آن مسئله پرداختن به خود انسان ها بود نه به نیازمندی های انسان ها. یعنی ما در جامعه معلمان، در وزارت فرهنگ یک سیستم دموکراسی برقرار کرد و سیستم دموکراسی را در عمل گذاشت و معجزات این سیستم هم مردم دیدند. البته الان مردم میگویند فرض کنید که در آن موقع امتحانات نهایی بهترین امتحانات بود، پدر و مادرها، می گویند که در آن دوره معلم حکومت می کرد. حقوق او درست شده. زندگی اش فلان. اما هیچوقت علل آن را نمی پرسند. اشتباه بزرگ است که اگر بگویند که این کار را مثلاً، حسن، حسین، درخشش کرده، به تمام معنی. این اشتباه بزرگ است اگر بگویند فلان وزیر این کارها را کرده بود. من نمیگویم که افراد دخالت نداشتند. این فقط و فقط علت آن این بوده است که در وزارت فرهنگ دموکراسی بوده است. این فقط و فقط علت آن بوده است که حکومت لاقدر در محوطه وزارت فرهنگ، البته خارج وزارت خانه پدر و مادرها هم شرکت داشتند، حکومت حکومت مردمی بوده در وزارت فرهنگ، فقط. این چیزی است که بعقیده من در آنجا انجام شده است. این مهم ترین اصلی است که در آن زمان انجام شده. تمام موفقیت هایی که هست، اگر وجود داشته باشد، تمام این موفقیت ها زائیده این سیستم است. بهمین دلیل ما واقعاً، بنده خوب، تا آن موقع هم معتقد بودم، ولی از آن به بعد چون من خودم لمس کردم. میگویند که "دموکراسی و آزادی برای تعلیم و تربیت کشور مثل آب است برای ماهی که اگر از آن بگیری ماهی زنده نمی ماند." یک چیزی وجود دارد. یک

چیز سطحی وجود دارد بنام فرهنگ ، اما بهیچوجه آن فرهنگ نیست . فرهنگ سازمان‌دانشگاهی سازمان آموزشی ، اینها هستند به اینکه بایستی حفاظت بکنند ، حراست بکنند از آزادیو بطور کلی مسئله دموکراسی را تفهیم بکنند و درس بدهند . و بچه‌ها را آماده بکنند به اینکه همانطور که از لباسشان حفاظت می‌کند ، همانطور که از مادرش حفاظت می‌کنند ، همانطور که از خانه‌اش حفاظت می‌کند از دموکراسی حفاظت بکنند . زور نشود ، زورگوئی نکنند . در مقابل زور بایستد . اینها مسائلی است که باید در مدرسه به نسل آموخت . کما اینکه الان این رژیم دارد در مدرسه بچه‌های ما را خراب می‌کند . شستشوی مغزی میدهد . یک تعلیم و تربیت صحیح اینست که در مدرسه باید اندیشه و افکار را روشن بکنند . و بعد در جامعه این موجود بیاید پیاده بکند . این کار را ما در یک سال باتمام ، باصطلاح ، قوا جامعه معلمان با تمام قوا پیاده کردیم . بهمین دلیل بود که عواملی در وزارت فرهنگ باصطلاح ، کار می‌کردند که آن عوامل در هیچ موقعی واقعا " نبودند . مثل فرض کنید جلال آل احمد که یکی از اعضای گروه هدف بود ، میدانید جلال آل احمد کتاب ، بنده مسئله غرب زدگی جلال آل احمد را خودم به آن صورت که هست به آن معتقد نیستم ، بطور کلی . اما جلال آل احمد در شرایطی که ما در وزارت فرهنگ بودیم و در آن رژیم و در آن قضا ، غرب زدگی را برای وزارت فرهنگ تهیه کرد ، برای کمیسیون هدف ، آمد در کمیسیون هدف هم نشست گرفت خواند . خوب ، بگذریم به اینکه شدیداً " باعث ناراحتی

س - کمیسیون هدف چه بود ؟

ج - میدانید فرهنگ مملکت ، هیچوقت فرهنگ ایران دارای هدف نبوده است . هر کشوری رسماً " و علناً " در برنامه تعلیم و تربیت خود اگر احیاناً " در کارش محاسبه باشد و بصورت واقعا " می‌خواهد پیشرفت بکند ، در برنامه تعلیم و تربیت یک هدف می‌گذارد . آخر فرض کنید که تاریخ بخواند ، فیزیک بخواند ، شیمی بخواند ، عالم بشود . برای چه ؟ برای چه هدفی ؟ در چه سطحی ؟ خوب ، میدانید که کشورهای شرقی این هدف را دارند . یعنی دقیقاً " انگشت می‌گذارند . بچه را می‌برند به سمت آن ایده‌ئولوژی .

س - منظورتان کشورهای غربی است ؟

ج - کشورهای شرقی . اتفاقاً " من خودم سه مرتبه به شوروی مسافرت کردم .

س- بلوک شرق را می فرمائید .

ج - بلوک شرق . عرض شود که ، هرسه بار هم دعوت داشتم . خوب ، میدانید، بچه از کوچکی هدفش معلوم است . من داخل در این مسئله نمی شوم به اینکه آیا این هدف خوب است یا بد است ؟ در رژیم الان در جمهوری اسلامی آقای خمینی فرهنگ تعلیم و تربیت او از لحاظ جمهوری اسلامی هدف دارد . این بچه را می گوید من میخواهم او را اسلامی کنم . حالا کاری نداریم این اسلام هست ؟ ولی بطور کلی به یک سمتی می برد . نمازش را میگوید باید بخواند قرآن ، بهر حال ، یک سمتی می کشد این آدم را . ولی فرهنگی که هدف نداشته باشد میگوید ، آقا ، من یک عده ای را بفرستم اروپا . یک عده را بفرستم آمریکا . یک عده را بفرستم ژاپن ، حالا ژاپن هم خیلی ها ، بفرستم هند . قاراشمیش . میآید همان هیئت حاکمه ای ، همه اینها را هم بیاورد مملکت را بدهد دست آنها . خوب ، نتیجه اش همین بود که شدیدیگر . یعنی یک گروهی بدون هدف . یعنی فرهنگی که هدف ندارد به هیچ عنوان . هدف تعلیم و تربیت ندارد . دید ندارد که جامعه باید به کدام سمت حرکت بکند . این ولیغیه فرهنگ کشور است که جامعه را به آن سمتی که باید تعیین بشود به آن سمت ببرد .

س- آقای درخشش ، لطف بفرمائید و خاطراتی را که از آخرین روزهای دولت دکتر امینوسی دارید و همچنین از آخرین جلسه هیئت دولت که دارید برای ما بفرمائید.

ج - والد نمیدانم چه نوع خاطره ای سرکار می فرمائید؟

س- خاطرات سیاسی محققا " .

ج - بله خاطرات که ، همانطور که عرض کردم خدمتتان ، یک چیزهایی بود که مربوط به دولت نبود . خوب ، یک ارتباطاتی بود آقایان بودند ، داشتند . این واقعا " نبود . یا ارتباطات خارجی یا ارتباطات داخلی . من در جریان این مسائل نبودم و نمی خواستم هم در جریان این مسائل قرار بگیرم . برای اینکه ما واقعا " در هیئت دولت مثل یک جزیره مستقلی بودیم . البته غلط است . هیئت دولت مفهوم آن این نیست . ولی مثل یک جزیره مستقلی بودیم که نه آنها میخواستند ما چیزی از آنها بفهمیم . نه ما زیاد علاقه ای داشتیم . ما کار خودمان را می کردیم . ولی اینکه می فرمائید آخرین جلسه هیئت دولت ، بله ، آخرین جلسه هیئت دولت که تشکیل شد روزی بود که آقای دکتر امینی استعفا را آمد خواند در هیئت دولت .

و البته من قبلاً می دانستم که یک چنین چیزی هست . و بسیار هم خوشحال بودم برای اینکه بهرحال از آن بار گران خلاص بشویم . چون میدانید وقتی که آدم در یک جامعه ای میخواهد کار بکند اگر احیاناً " کاری درجهت مردمی میخواهد بکند ، حالا تشویق هم نباید بشود اشکالی ندارد ، ولی ترمز نباید بشود . خوب ، ما هر قدر می که بومی داشتیم یک سنگ بزرگ ، یک خنجر بزرگ به پشت . و این بود . دلیل آن اینست که جامعه هماهنگی در آن موقع قضا یا به آن صورت نبود به اینکه واقعا " بایستی کار صحیح انجام داد . اینهاست . اما در آن روز ایشان آمدند . یک عده ای ، اکثریت وزراء نمی دانستند قضیه چیست ؟ خوب ، به آنها تلفن شده بود که " آقا ، بیائید ، " روز هم بود ، " هیئت دولت تشکیل می شود . " گفتند لابد یک امر خیلی ضروری و واجب و بزرگی است . رفتیم . وقتی ایشان استعفایش را خواند ، خوب ، یک عده از آقایان رنگ و روی پریده ، دهان کف کرده ، خیلی ناراحت بودند . اما ناراحتی آنها بزودی از بین رفت . برای اینکه تمام آنها دوباره در کابینه بعدی جزو هیئت دولت بودند . دیگر آن مشکلات روحی شان از بین رفت . دیگر چیزی بنده خاطره ای ، البته آنجا هم تشریح و توضیح نشد به اینکه این استعفا برای چیست ؟ و به چه خاطر است ؟ ملاحظه میفرمائید ؟ تشریح نشد . بهمین دلیل بنده می گویم از مسائل پشت پرده و از قضا یا اطلاع ندارم ، خبر ندارم . اما باز شایعه ، من چون به شایعه اعتقاد ندارم . ولی شایعه بر این قضا یا بود که آقای قدس نخعی وزیر خارجه ما بود تا یک مدتی . ملاحظه می فرمائید ؟ قدس نخعی وزیر خارجه بود . یکی از وزرائی که میگفتند که ، باصلاح ، گزارش ها را به شاه می دهد ایشان بود . یعنی خوب ، شاید شاه هم گفته بود ایشان ، گفتم من به شایعه اعتقاد ندارم . خوب ، این را بعد شنیدم در همان جاکه میخواهند از کابینه برود بیرون . کنار برود . یعنی یک کاری نکنند مثلاً " تو کابینه ، نه اینکه به شاه گزارش می دهد ، ولی بهرحال ، یک عدم سازش هائی مثلاً " بود . ایشان هم آمد و رفت سفیر شد در آمریکا . بله ، قدس نخعی که بعد سفیر شد و رفت آمریکا . گفتم اینها شایعه است ، می گفتند آنجا ما هم می شنیدیم . عرض کردم من نامحرم بودم . واقعا " نامحرم بودم . بهرحال بعد رفت آنجا . و بعد از اینکه ایشان از آمریکا برگشت . یعنی بعد که سفیر شد و مدتی بود ، همان موقع شاه را دعوت کردند به آمریکا ، شاه آمد به آمریکا ، وقتی که آمد به آمریکا ، برگشت از

آمریکا. بعد که برگشت ما دیدیم که چهره دولت آقای دکتر امینی عوض شد. یعنی بطور کلی، گفتم اینها مسائل پشت پرده است دیگر. بعد هم ما شنیدیم به اینکه آقای نخعی در اینجا کوشش کرده است که این، باصلاح، ایشان دعوت بشوند. دعوت شده. بعد آمده اینجا و بعد، س- آقای دکتر امینی؟

ج- نخیر. دکتر امینی نه، شاه. شاه آمده اینجا. بعد هم مذاکره کرده. بعد هم قرار گذاشته است به اینکه خودش چی-ز را بدست بگیرد. بعد هم دلایل آورده است که این برنامه‌هایی که آقای دکتر امینی ادعا می‌کرده، اینها را نتوانسته است پیاده کند. شکست داشته است. بعد- "هم قبول کردند به اینکه خود شاه مأ-مور بشود بطور کلی.

س- مأور اجرای برنامه‌ها.

ج- مأور. بعد هم آمده است و پیغام داده است که، "آقا، برو بی کارت." مثلا" یا قضاای دیگر. چون آن موقع، بعد از این جریانات آثار اینکه امینی باید برود پیدا شد. چطور؟ من باب مثال. مجلسی که اصلا" مدت یک سال بود محبتی نشد یک دفعه شروع کردند همان وکلای مجلسی که از بین رفته بودند، یعنی مجلس منحل شد. اینها-ادر مجلس جمع شدند. دعوت کردند بعنوان مبارزه. و این پشتیبانی آن همان، باصلاح، درباره این قضا یا بود. و اعلام خطر کردند به امینی، مثلا". خوب، ایشان هم بطور کلی من به جناب عالی عرض کنم، این طبقات، الان آقایان را بنده میخوانم، الان خواندم که همان آقا، آن یکی آقای بختیار، آن یکی وو، رفتند در هتل نمیدانم، فلان ورسای گرفتند نشستن ناهار خوردند میخواهند، آخر مبارزه، اینها اسمش مبارزه نیست. قصد بنده این است. مبارزه این است که آدم یک مقداری یعنی نه یک مقدار. حد دارد، اندازه دارد. اما این که نه. دست‌بمن نزنند. بنده همینطور باشم و هیچ فلان هم نشود و کارم درست بشود. اینکه نمی‌شود. این چیزی که می‌خواهم عرض کنم خدمتان نتیجه‌اش هم مشخص شد. نتیجه‌اش این شد که آقای قدس نخعی بعد شد وزیر دربار. و گفتند که این مزد همان کاری است که بودند. می‌خواهم بگویم که مسائل تمام آن بر مبنای یک بند و بست‌های سیاسی بود. واقعا" اینطوری است. بر مبنای یک تحرک به سوی سعادت ملت به هیچ عنوان نبود. مخصوصا" با یک

عده وزراء که اصلاً "عرض کردم بعضی از آنها واقعا " آدم نبودند . آدم هم نیستند ، اصلاً" قابل نیستند اینها .

س- چه خاطره‌ای از آقای جمال گنجی دارید ؟

ج - واله ، آقای جمال گنجی یک آدم ، بله ، مفلوکی بود . خدمتگذار . ایشان از افرادی بود که آنطور که بما گفتند علم به کابینه داده بود . بعد هم سناتور شد و همینطور کارش ادامه داشت . یعنی همیشه بود .

س- دکتر ابراهیم ریاحی وزیر بهداشتی ؟

ج - دکتر ابراهیم ریاحی هم آدمی بود که او هم واقعا " در رشته خودش ، بتمام معنی موجود ناشی ، مفلوک بدبختی بود . و گویا یک افسر بازنشسته‌ای بود . ولی او را هم علم به کابینه داده بود . از رفقای علم بود . بله .

س- دکتر جهانگیر آموزگار روزیر بازرگانی ؟

ج - دکتر جهانگیر آموزگار که اصلاً " بطور کلی بعقیده بنده بیش از اینکه مثلاً ، ایشان همیشه تمام عمرش در آمریکا بوده ، بیشتر آمریکائی است تا ایرانی . اعتقاد من این است . دکتر جمشید آموزگار در موقعی که ما با چیسز مبارزه می کردیم در موقعی که ما با ، عرض کردم خدمتتان ، یک گروه چند نفری شدیم که آقایان آمدند باشگاه مهرگان مبارزه می کردیم بر علیه انتخابات در زمان کابینه

س- شریف اما می ؟

ج - نه کابینه آقای . نه ، برای انتخابات . آقای دکتر اقبال . بله ، مبارزه می کردیم . که گفتم آقایان آمدند . قبلاً " گفتم . هست اینجا . در آن موقع همین آقایان می آمدند سخنانی می کردند .

س- آقای آموزگار هم آمدند سخنانی کردند ؟

ج - نخیر . گروه را عرض کردم خدمتتان . که بنده بودم و آقای دکتر امینی بود و ارسلان خلعتیری بود . جزایری بود و جعفر بهیبهانی بود . ما بعنوان مبارزه بر علیه انتخابات آقای دکتر اقبال مبارزه می کردیم . اشتلائی هم نداشتیم . باشگاه مهرگان را آمدیم . در آنجا آقای دکتر امینی یک نطقی می کرد . البته همه مان . هر

جلسه که تشکیل می شد صحبت می کردیم . آقای دکتر امینی بعنوان اینکه انتخابات مجلس قلابی است اسم همین آقا را برد . همین آقای آموزگار را . گفت " آقا ، یک آقای بنسام آموزگار ، ایشان در آمریکا است . اصلا " ممکن است که رنگ شیراز را هم ندیده باشد مثلا " از فسا ، الان درست شهر آن یادم نیست . از فسا آمده توی مجلس انتخاب شده .

س- ایشان تبعه آمریکا هم هستند ؟

چ - لابد دیگر . عرض کردم . از فسا انتخاب شده آمده توی مجلس . ملاحظه می فرمایید؟ و این را دلیل بر این گرفت که این انتخابات قلابی است . بعد هم آمد وزیر کابینه شد . و واقعا " یک دفعه من از آقای دکتر امینی سؤال کردم . گفتم ، " آقای دکتر امینی ، یاد هست؟ " من نوار آن را هم دارم . چون اینها را دارم . " یاد هست که شما این آقا را گفتید که یک چنین آدمی است . این چه جوری شد که یک دفعه وزیر دارائی شد؟ چطور شد ؟" البته یک لبخند ، چون سیاستمدارها معمولا " وقتی که چیزی ندارند یک لبخند می زنند . اما این آقا خیلی گاهی وقتی در کابینه می گفتند که فلان چیز فلان ، قهر می کرد می گفت ، " آقا " بنده برمی گردم می روم آنجا و .. " می خواهم بگویم بیشتر به ، بعدا " هم خوب ، دیدید که بعد از آن قضیه هم آمدند ایشان سفیر ، نمیدانم ، اقتصاد شدند . یعنی یک پستی برای ایشان . بیشتر واقعا " ، من می خواهم عرض کنم بطور کلی خدمتتان ، حالا شاید بحث ادامه پیدا کند . وزرای هیئت های دولت ما ، البته بنده همه شان را عرض نمی کنم ، بهر حال ، کابینه هایی که تشکیل می دادند در مملکت ما ، اینها ایرانی نبودند ، اینها خارجی بودند . واقعا " خارجی بودند . یعنی وطن اصلی شان در خارج بود . و عده زیادی را ما دیدیم بعضی اینکه انقلاب شد آمدند در خارج و بهترین کارها را در خارج به آنها دادند ، بدون معطلی . اصلا " پست های شان آماده بود . اینها خارجی بودند ، ایرانی نبودند ، سجل ایرانی داشتند . این عوامل بودند . بهمین دلیل وقتی که هنوز انقلاب شروع نشده بود ، آقایان رفتند ، خانه تکانی کردند ، گذاشتند رفتند ، انگار نه انگار به اینکه وطنی هست و مملکتی هست . فقط و فقط برای اینکه حکومت کنند و جیب پر کنند و همین قضایا . اینها کجا بودند؟ فرض کنید همان آموزگاری که نخست وزیر مملکت بود .

س- جمشید آموزگار

ج - جمشید آموزگار ، خوب حالا این ، اصلا" از او سؤال کنید وطن ، ایران ، اصلا" مطرح است؟ این آقایان بیشتر خارجی هستند. ایرانی نیستند بطور کلی .

س- چه شناخت و خاطره‌ای یا خاطراتی از دکتر حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی دارید؟

ج - واله دکتر حسن ارسنجانی بطور کلی یک موجود بتما م معنی باهوشی بود، بتما م معنی . و یک آدمی بود نویسنده ، یک آدمی بود که در جریان چاپ بود، همه این قضا یا بود. اما رویهمرفته پرنسب نداشت و بیشتر ، واقعا " پرنسب نداشت. یعنی پرنسب نداشت که بیشتر، قبل از این جریان هم اینها چند نفر بودند آمدند یک حزبی درست کردند ولی نگرفت. یک گروهی جمع شدند که بیا این یک حزبی درست کنند. ارسنجانی بود و گویا آن آقای ، دو سه نفر بودند که بعد هم می رفتند پیش شاه می آمدند. مثل اینکه شاه گفته بود که مثلا" حزبی درست کنند. بهر حال به هیچ عنوان پرنسب نداشت و بیشتر جنبه‌های ماجراجویی داشت بتما م معنی . در این مسائل هم ، خوب ، اینطور که خصوصی می آمد می گفت به افراد گاهی وقتی که " بله ، من در این تقسیم املاک قدم اینست که ، نمیدانم، دو تا میخ تابوت شاه را کوبیدم . دوتا دیگر را هم میخواهم بکوبم . " در این مسائل بود . اما قدر مسلم اینست که آدمی بود که با شاه بود . یعنی او هم من بعد شنیدم که ، خوب ، اگر دکتر امینی هم می خواست ولی توصیه شاه بود . او را شاه می خواست که باشد. چون قبل از مسئله نخست‌وزیری او ، قبل از مسئله وزارتش هم ارتباط داشت با دربار و شاه رفت و آمد داشت .

س- پس چه شد که بعدها او ، باصطلاح ، مورد غضب قرار گرفت و برکنار شد ؟

ج - مورد غضب آنطوری قرار نگرفت. ارسنجانی یک آدم ، باصطلاح ، هم ماجراجو بود، هم خدا را میخواست هم خرما را! . هم میخواست که با شاه کار بکند. هم میخواست ادعا کند به اینکه در کارها مستقل است. اینست که در مسائل یک شیطنتهاشی داشت که آن شیطنتها در آن شرایط بهر حال شاه قابل تحمل نبود . برای اینکه شاه بالاخره هرچه می رفتیم جلو بیشتر غلام می خواست تا یک آدمی که از خودش یک ، باصطلاح شخصیت ، شخصیت که نه ، از خودش یک اظهار عقیده‌ای بکند. واقعا " تا این اندازه ایشان رفت جلو تا جایی که ملاحظه فرمودید اصلا" خودش را یک چیز خیلی بالاتر از تمام عواملی بوده که بودند. و ایسن

اخلاق او بود . من به سرکار عرض کنم ، عموماً " آدم های ضعیف و ناتوان ، واقعیت این است دیگر حالا به همه جا ، به هرکس ثابت شده که شاه یک موجود بتمام معنی ضعیف و ناتوان و بیچاره بود . یک مقدار هم این قضیه طبیعی است . دلیلش این است افراد و اشخاصی که اینها در جامعه گرم و سرد ایام را چشیدند و بطور کلی تجربه آموختند و بطور کلی در جامعه در بین مردم بودند ، اینها میتوانند لیاقتی ، شخصیتی ، قدرتی ، توانائی داشته باشند . چطور ممکن است یک آدمی که در شکم مادر بوده ولیعهد شده این بتواند ، یا من باب مثال ، اصلاً یک مدرسه خاص برای او درست کرده باشند . و اصلاً تحمیلات خاص برای او ، جای خاص برای او درست کرده باشند . و بعلاوه تمام آن معلمین باید بیایند ، با مطلق ، اول تعظیم کنند . بعد دست بپوسند . اصلاً یک چنین آدمی ، این نمیتواند رشد واقعی ، شجاعت ، شهامت در قضاایا داشته باشد . چون میدانید ، یک آدم را جامعه درست می کند ، می سازد ، تربیت می کند . خوب ، دیگر الان مشخص شد . معین شد که بسیار موجود ، یعنی برای ما که از اول معلوم بود ، ولی برای عواملی که می گفتند ، نمیدانم ، چنین و چنان ، معلوم شد که بسیار آدم ضعیف النفس و ناتوان و بیچاره ای بود . در همین اواخر دیگر ثابت شد که تاجه اندازه این مرد بیچاره بود . آدم هایی که اینطوری هستند ، اینها با حيله کارهایشان را پیش می برند . یعنی کوشش کنند او را بهم بیندازند ، او را بهم بیندازند ، بازاو استفاده کنند . ایشان استفاده می کرد از افراد . نمیدانم خاطرتان هست یا نه ؟ در موقعی که قصد داشت به اینکه ، خوب ، در زمان حکومت مصدق ، واقعیت اینست که مصدق آنچنان شخصیتی داشت . آن چنانی که عرض میکنم ، مثلاً " مصدق در مسیر مردمی آمد که تجربه آموخت که بطور کلی یک شخصیت سیاسی شد . اگر در طبقه خودش باقی می ماند که نمی توانست اینطور باشد .

س- خوب ، به او هم می گفتند که او در قنداق ترمه بزرگ شده بود .

ج - بعد قنداق ترمه را رها کرد . در قنداق ترمه کسی که درست گفتند . آنها کسی که در قنداق ترمه بزرگ شدند من همیشه می گفتم ، می گفتم که ، در مملکت ما ، از برف آمدن و سرما یک عده ای که در قنداق ترمه ، با مطلق ، بزرگ شدند لذت می برند . برای اینکه توی اطاقشان می نشینند . توی کاخ شان می نشینند پشت پنجره ، ویسکی شان

را میخوردند و میگفتند: "به به ، این برف چقدر زیباست . چقدر تشنگ است . چقدر طبیعت عالی است ." اما آن آدمی که توی این برف مسکن ندارد، جا ندارد و عرض شود که تا بیخ اطاق تمام سلول هایش می لرزد ، او از برف صدمه می بیند . یک وقت هست که افراد قنடاق ترمه را رها نمی کنند . کاملاً درست است . یکی از دلایل اینکه مصدق یک شخصیت مردمی و ملی است اینست که قنடاق ترمه را رها کرد . یعنی آدمی بود که دنبه در اختیارش نبود . مثل آدم هایی نبود که دستش به دنبه نمی رسید می گفت ، " از بسوی آن بدم می آید." رها کرد زندگی اش را . رها کرد آمد با مردم ، و به این دلیل ، خوب ، در همان موقع شاه در صد چییز برآمد . دید کاری نمی تواند بکند در مقابل مصدق ، ابداً " عملی نمیتواند بکند . آمد به حیل و تزویر متوسل شد . چکار کرد؟ آمد اول رفت ، فرقه سید ابوالقاسم کاشانی را چییز کرد . یعنی روی چند نفر کار کرد . یکی اش سید ابوالقاسم کاشانی بود که به خدا رساندنش و نمیدانم ، چنین وو . یکی از آن آقایان آقای مکی بود که می رفت ، مخصوصاً " جزو برنامه اش بود ، بلند میشد میرفت شمال . بعد می رفت توی منزل آقای حسین مکی . بعداً "هم توی روزنامه می دادند بنویسند که بله ، "اعلیحضرت تشـریف بودند منزل آقای حسین مکی . شام خوردند و نهار خوردند و سوار شدند و از این صحبت ها ، " و همین بلاراه هم بسر آقای بقائی آورد . همین قضیه هم بسر آقای بقائی آورد . یعنی بلاکه چه عرض کنم . یعنی میخواهم عرض کنم که یک قسمت جدائی و مشکلاتی که در داخل آن نهضت ملی اتفاق افتاد این را شاه انجام داد . ولی بعد از اینکه بقول بابا " خرش از کار گذشت " و بطور کلی آبروی اینها را گرفت از دستشان ، خسرال دنیا والاخره شان کرد . بعد هم مجالیشان کرد انداخت توی سطل خاکروب . این اخلاق ایشان بود . رفتار ایشان بود .

س۔ از آقای عطاء الہ خسروانی وزیر کار شما چه خاطره و شناختی دارید ؟

ج - والہ ، عطاء الہ خسروانی ، خیلی معذرت میخوام ، این را اصلاً" ما نفہمیدیم چہ جوری آمد توی کابینہ ؟ یعنی چہ داخل آدم بود ؟ خوب ، حالا کابینہ ہا داخل آدم نبودند . وقتی ہم آمد آن اندازہ این کوچک بود و ، باصطلاح ، ناقابل بود کہ اورا کفیل کردند . حتی خجالت کشیدند بہ اینکہ اورا وزیر کنند . در صورتیکہ لزومی نہداشت ، بلہ ، او را کفیل کردند . و بعد از اینکہ او را کفیل کردند ، خوب ، بعد ہم وزیر شد . یک موجود مفلوک ،

بدبخت، تعظیم کننده . او هم البته از افرادی بود که خوب ، از لحاظ ، میدانید، سرمایه ، سرمایه تملق و چاپلوسی بود . هرچقدر تملق و چاپلوسی و باامطلاح ، و این یک قمه‌ای می‌خواهم بگویم که تا چه اندازه اینها واقعا "درمائل مفلوک بودند، بیچاره بودند. سفیرفرانسه آن موقع که من در وزارت فرهنگ بودم ، با من تماس گرفت که " آقا، ما " یک مدرسه‌ای بسازد مدرسه رازی ، دبیرستان رازی که فرانسوی ها اداره می کردند. این در جنوب شهر بودجای آن. همان جایی بود که این سرکار علیه فرج "محبوب" آنجا درس خوانده بود.

س- توی خیابان امیریه بود .

ج- توی امیریه نبود. یک خرده ، ببینید، بین امیریه و ، عرض شود که ، و آنجا . ایشان بمن پیغام داد که "ما یک بودجه کافی و کاملی گرفتیم برای اینکه مدرسه رازی را احیاء کنیم ، بسازیم . و شما اگر احیانا " زمینی بپایدهید که این زمین ، عرض شودکه، در خیابان پهلوی باشد ، همان پهلوی قدیم ، آنجا باشد. و این زمین مقدار آنهم کافی باشد ما این بودجه را صرف این کار می کنیم . می‌آئیم با شما هم قرارداد می بندیم و مدرسه رازی را دخترانه و پسرانه ، با وسعت خیلی زیاد." من دیدم این کار خیلی خوب است . چرا ؟ برای اینکه ، خوب ، بجای اینکه مردم بچه‌هایشان را ، یک عده‌ای البته ، بفروشدن ارز خارج بشود چون ما میخواستیم نمی خواستیم ، بصورت توریست می آمدند بیرون بچه‌هایشان . چون یک اپیدمی بود این کار . بچه‌هایشان را برمی داشتند می آوردند. بچه شش ساله هشت ساله ، ده ساله ، می گذاشتند به خارج بعد برمی گشتند. گفتیم خوب ، اقلا " یک تعدادی می‌آیند این کار را نمی کنند وقتی مدرسه رازی و معلمین و اینها . قبول کردیم و رفتیم تحقیق بکنیم ببینیم که آنجا ها زمین کجا هست ؟ البته فرستادیم تحقیق کردیم . گفتند اصلا " زمین نیست . همان زمینی که بعد پارک درست شد پهلوی آن ، همان بغل آن . الان مدرسه رازی که می دانید کجا است ؟ در همان ، بله ، یک زمین خیلی بزرگی است . بعد یک کسی آمد با این برادر ایشان اختلاف داشت . می دانید برادر ایشان هم که بعدهم که رئیس تربیت بدنی شد ، این یک باشگاهی داشت بنام باشگاه تاج که این بعنوان باشگاه تاج در تمام مملکت زمین گرفته بود . هرجا شما دلتان بخواهد آقا زمین گرفته بود به اینکه شعبه باشگاه تاج. حالا این زمین ها چه بود ؟ چون واقعا " وقتی می گویند غارتگری بود، غارتگری واقعا " هم غارتگری

بود. خوب، آمدند این کار را کردند و در آنجا هم این آقا زمین گرفته بود. منتها ایمن زمین ها را، گویا آن تربیت بدنی آن موقعی که بنده هم وزیر بودم، قرارداد بسته بود که آقایانی که می آیند این زمین ها را می گیرند برای کارهای خیر، کارهای خیر هم معلوم است چیست، اینها بعد از سه سال یا دو سال سه سال، اگر احیانا "چیزی نوازند باید برگردانند به دولت، اگر چیزی احداث نکنند. این را آمدند به ما گفتند. گفتند "آقا، یک زمینی هست که مال این آقا است و در آنجا سه چهار قطعه زمین گرفته است در همان جا. اما آنجا یک تنیسی بوجود آورده است. ولی این همین طور هست. خیلی زمین عالی هم هست." بنده خودم رفتم زمین را دیدم. دیدم شب آدم، خوب، بهر حال ما چون واقعا "پایگاه چیز داشتیم خیلی در هیئت دولت بیمناک بودند از کارهای ما نه از کارهای ما. احترام بود به جامعه نه به من، من نماینده آنها بودم. احترام نبود ولی یک ترس و هراسی از من بود، بتمام معنی. چندین بار هم در هیئت دولت با همین آقایان گلاویز شدیم سر مسئله بودجه و اینها. حالا بماند. من می آمدم با من مخالف بودند همه شان. اما می ترسیدند این مخالفت را اظهار نکنند. اما تصویب نامه هایی که من صادر می کردم می آوردم برای وزارت فرهنگ، این تصویب نامه ها رانمی آوردم مطرح کنم. چون وقتی که در جمع بود رویشان باز نبود مخالفت می کردند. اما اگر دانه دانه می بردم امضاء می کردند، چون مثلاً "بایستی پانزده تا امضاء، ده تا امضاء داشته باشد بعد این تصویب نامه می شد. اگر دانه دانه می بردم جرأت نه نمی گفتند بمن. بنده از این قضیه استفاده کردم. یک شبی آمدم، یعنی رفتم تصویب نامه را تهیه کردم که این زمین برگردد به وزارت فرهنگ. در صورتیکه مربوط به وزارت فرهنگ نبود، زمین خالص بود. بنده آمدم این تصویب نامه را بعد از اینکه هیئت دولت تمام شد آوردم به امضای این آقایان رساندم. به امضای وزراء. کافی شد امضاء.

روایت‌کننده : محمد درخشش

تاریخ مصاحبه : ۳۰ جون ۱۹۸۳

محل مصاحبه : چوی چیس ، مريلند

مصاحبه کننده : ضياء صدقي

نوار شماره : ۷

بله ، بعد دست‌آخر احتياجي نداشتم ولي آوردم پيش اين آقا ، همين برادر آقاى نيمسار خسروانى . گفتم " آقا ، اين را امضاء كنيد شما . " خوب ، واقعا " اينها تا آن اندازه بودند كه جرأت نداشتند از من سؤال بكنند اين چه هست ؟ چه نيست ؟ و از جمله مسئله حقوق معلم مطرح شد يك شبى ، خوب ، اينها گفتند ، " آقا ، اين بودهاي كه شا ذخيره كرديد در وزارت فرهنگ طبق ماده فلان ، فلان محاسبات بايد بدهيد در اختيار دولت قرار بگيرد " كه بنده عصيانى شدم گفتم از فردا اعلام اعتصاب مى كنيم . تعجب كردند گفتند " آقا ، شما وزير فرهنگ هستيد ، دولت هستيد ، اعتصاب مى كنيد ؟ " گفتم بله . بنده نماينده معلمين ايران هستم . از فردا اگر احيانا " اين عمل را بخواهيد انجام بدهيد فردا من بنام رئيس جامعه معلمان اعلام اعتصاب مى كنم در تمام سراسر كشور . خوب ، واقعا " ميشد اعتصاب كرد . در مقابل اين كار اينها چكار ميتوانستند بكنند ؟ همان موقع تصويب كردند . ميخواهم بگويم تا اين اندازه كارهاي من اينطوري بود . با وقتى كه وزير دارايش كه آن آقاى بهنيسا ، كه نسبتا " آدم خوبي هم بود البته ، ايشان نمى خواست هي عقب مى انداخت كارهاي بودجه را . وزارت فرهنگ كه پول ندارد . يك روزى تلفن كردم به او گفتم كه " مدارس را تعطيل مى كنيم و ميريزيم به وزارت فرهنگ . خود من هم مى آيم . " يعنى واقعا " كار جنبه انقلابي داشت ، شوخي نبود . چاره نداشت عمل كرد . در

اینجا تا این اندازه اینها بیم داشتند . بنده آدم واقعا " برای اینکه ببینم اینها چند مرده حلاج هستند ، آوردم گفتم " آقا ، این تصویب نامه را امضا کن ، " ایشان هم گفت " با کمال افتخار " . امضا کرد . صبح خبر شد که این تصویب نامه بر علیه برادرش است . زمینی است که از برادرش گرفته شده است . که بعد آمد توی سرش زد که " آبرویم رفت و فلان کرد " . بماند . میخوام بگویم تا این اندازه اینها در مسائل چیه بودند . بله .

س- آقای غلامعلی فریور وزیر صنایع و معادن ، از ایشان چه شناختی دارید؟

ج - غلامعلی فریور ، خوب ، همان کافی است که بگوئیم که فوراً " استعفا داد دیگر . و البته قدرت این کارها را ندارد ولی خوب ، بهرحال آدم سالمی است . البته آقای فریور از رفقای خیلی نزدیک آقای دکتر امینی بود . دو نفر خیلی رفیق نزدیک او بودند . یکی ایشان بود . یکی هم وزیر دادگستری ، آقای الموتی . بله ، این دو تا خیلی با هم نزدیک بودند . این سه نفر ، بله ، خیلی با هم نزدیک بودند .

س- از آقای الموتی خاطره ای ، شناختی ، چیزی دارید ؟

ج - نخیر از الموتی ، نخیر خاطره و شناختی ندارم . خوب ، بهرحال الموتی هم کوشش داشت به اینکه در دادگستری کارهایی انجام بدهد .

س- آقای درخشش ، آقای هادی اشتری وزیر مشاور ؟

ج - واله آقای هادی اشتری که خوب ، ایشان هم یکی از بله بله قربان ها بودند . حتی چندین بار در هیئت دولت می گفت " حضرت اشرف ، حضرت اشرف " . که بنده به ایشان ، س- به آقای دکتر امینی ؟

ج - بله . به او ایراد گرفتم گفتم ، " آقا ، مگر قوام السلطنه است . شما این حرف ها چیست که می زنید؟ " بله ، ایشان هم در حدود همین ، با صلاح ، نوحه خوان و نوحه خوانی . حدودش بله .

س- حالا که موضوع وزرای کابینه دولت آقای دکتر امینی تمام شد ، من میخوام از حضورتان تقاضا بکنم که شما شناخت و خاطره ای که از این شخصیت های تاریخی که من یکی یکی نام می برم اگر دارید ، برای ما آن را توصیف بفرمائید . اول آن دکتر مظفر بقاشی کرمانی ، که من مطمئن هستم که شما از ایشان شناختی دارید و حتما " خاطره ای با ایشان دارید .

ج - بله ، دکتر مظفر بقائی ، خوب ، بهر حال یک مدتی با دکتر مصدق بود . یعنی قبل از آن مبارزاتی داشت که در کارهایش واقعا " شجاعت و شهامتی داشت در مبارزات خودش . بعد یک مدتی با چیز بودند دیگر . البته اینها با قوام السلطنه بودند اول . ایشان و حسین مکی و اینها با قوام السلطنه بودند . یعنی رشدشان در آنجا بود .

س - دوره پانزدهم بود .

ج - مثل اینکه بله .

س - که نماینده مجلس شد .

ج - بله . بعدا " هم خوب بودند و بعد هم ، عرض شود که ، همان مسئله حزب زحمتکشان بود که س - با خلیل ملکی

ج - بله ، حزب زحمتکشان واقعا " قبل از خلیل ملکی حزبی نبود که ، به هیچ عنوان . یعنی ایده ثولوژی ، چیزی نداشت ، یک روزنامه داشت ، فقط در آن موقعی رونق داشت که ، خوب ، خلیل ملکی هم ، البته از خلیل ملکی هم این ایراد بوده است ، یعنی ایراد گرفتند یک عده ای که آقا ، شما حق نبود به اینکه بروید با ایشان و هم حزب بشوید و همکاری بکنید . برای اینکه بهر شما یک ایده ثولوژی روشن و مشخص و قاطعی هست . حالا این مطرح نیست اینجا . اما آقای دکتر بقائی ، همانطور که قبلا " هم بنده عرض کردم خدمتتان ، ایشان در مسئله دکتر محمد مصدق یک عاملی بود با کمال تأسف ، بعد بصورت عاملی درآمد که در کار نهفت ملی ایران خراب کاری کرد . خراب کاری شد . و مخصوصا " خوب ، آن مسئله کشتن رئیس شهربانی زمان دکتر مصدق ،

س - افشار طوس

ج - افشار طوس و آن مسائلی که آمد . میدانید ، در سیاست ، در زندگی سیاسی بطور کلی یک مسائلی اتفاق می افتد که آن مسائل یک دفعه یک آدم سیاستمدار را وجهه اش را می برد بالا . بعد یک اشتباهاتی اتفاق می افتد که آن اشتباهات یک دفعه یک عوامل سیاسی را می آورد پاشین و به زمین میزند ، این طوری است . واقعا " در زندگی دکتر بقائی این مسائل اتفاق افتاد به اینکه دکتر بقائی در مثل ، من نمیدانم یا خودخواهی بود لابد یا اشتباه بود ، من در خود متن نبودم ، یا علاقمندی به حکومت بود . ایشان اشتباهاتی

کردند که آن اشتباهات خیلی به ضرر ملت ایران بود. و شکست نهضت ملی در داخل بود، نه از خارج. از خارج بود البته، اما شکست نهضت ملی از آنجا شروع شد که در داخل ترک برداشته شد و مقدار زیادی از این شکست را شاه باعث شد. شاه و عوامل شاه باعث شدند. به دلیل وعده دادن نخست‌وزیری یا، بنده البته می‌شنیدم به اینکه فرض کنید، به همین آقایان می‌گوید آقا، این آقا تری ۰۰۰ یکی از چیزهایی که شاه همیشه این را میگفت به اشخاص اینست که، "آقا، این مصدق در قنای ترمه بدنیا آمده است. این شما هستید شما انگشت کوچکتان به آقای مصدق می‌ارزد. خودتان بیاشید آقا، نخست‌وزیر بشوید، خودتان مملکت را اداره کنید." این مسائل و این قضایا، ای هم البته مؤثر بوده، ولی خود انسان باید بداند به اینکه مسیر مردمی یا مسیر صحیح چیست و کدام است و در چه جهتی است. بله در این حدود. بنده فکر میکنم تاریخ آقای دکتر باقایی طوری است که هم‌اکنون آشکار و روشن است. چیزی نیست که مخفی و روشن نباشد، مخصوصاً از نسل ما. حالا نسل جوان نه تنها نسبت به تاریخ این رجال اطلاعی ندارد، بلکه نسبت به هیچکس اطلاع ندارد. برای اینکه ما تاریخ نداریم.

س- کوشش ما هم همین است که این مسائل ضبط بشود

ج- البته، کاملاً صحیح است. بله.

س- از آقای حسین مکی چه بخاطر می‌آوردید؟ یک مسئله‌ای مخصوصاً "من میخواهم از شما سؤال بکنم برای اینکه بعضی آقایان می‌گویند که حسین مکی یک گروه‌بان ارتش بوده و آدم بی‌سواد و عامی بوده است. ولی خوب، آقای حسین مکی یک مقدار تألیفات دارد، یک مقدار تاریخ نوشته است. چطور می‌شود که هر دوی اینها را در آن واحد باور کرد؟

ج- ببینید، یک اشکال بزرگ که در ایران هست. ایران کشور مدرک است. من بسیاری متأسفانه یا خوشبختانه، من در وزارت فرهنگ بودم و شورای عالی فرهنگ تصویب می‌کرد مدارک تحصیلی افرادی که رشته‌های تحصیلی در خارج کشور گذرانده بودند. و ما واقعاً به مدارک و رساله‌هایی برمی‌خوریم که باعث ننگ بود و در عین حال از یک جایی گرفته بودند که آنجا را ما بعنوان یک جایی که دکترایش را قبول داشتیم قبول می‌کردیم. و ما کوشش می‌کردیم که حتی الامکان نکنیم. من باب مثال، موقعی که من در وزارت فرهنگ

بودم تمام افرادی که دکترای ادبیات فارسی از فرانسه گرفته بودند، تمام اینها را رد کردم . برای اینکه جای ادبیات فارسی ، از یک فرانسوی که فارسی نمی داند آدم برود دکترای ادبیات بگیرد . خوب ، دکترای قالیچه‌ای معروف بود در ایران بتمام معنی . ویکی از آقایانی که حالا فوت کرده من نمیخواهم عرض کنم ، ایشان دکترا گرفته بود . خیلی آدم شجاعی بود . گفت ، " من قلمم درد گرفت رفتم فرانسه قلمم را معالجه کنم . گفتم خوب ، یک دکترا هم بگیرم . " خیلی خوب ، سه ماه ماند دکترا گرفت . آقای بود مدیر کل بود در وزارت فرهنگ . مأمور شد رفتم به اروپا برای اینکه ، با اصطلاح ، در کمیته یونسکو شرکت کند همان چیزی که برای یونسکو برده بود همان را تز کردو آقا دکتر برگشت . از این قضایا خیلی داریم . چرا ؟ برای اینکه ایران کشور مدرک است . وقتی یک کسی پست می گرفت توی روزنامه می نوشتند . آقا دکترای فلان ، دکترای فلان . ولی وقتی با این آدم وقتی صحبت می کردی ، خیلی معذرت میخواست ، در همان رشته‌ای که ادعا داشت چیـــــزی نمی فهمید . در خود وزارت فرهنگ ، در خود دانشگاه ما یک کمیسیونی تشکیل دادیم که در شورای فرهنگ رفتند مدارک را بررسی کردند . من بس که برخورد کردم به اینها . بسیاری مدارک جعلی پیدا شد . استاد دانشگاه بودند . مدتها در دانشگاه استاد بودند . بهر حال بما ولست نکرد که آنها را بیرون کنیم ، بمانند . یعنی بیرون نکنیم بگوئیم " آقا مدرک تو جعل است ، تو نمیتوانی رتبه چند استادی را داشته باشی . " و حتی تحت تعقیب هم باید باشند برای اینکه مدرک را جعل کردند . این مسائل را بنده مفصل توضیح دادم از لحاظ اینکه ، اینکه فلان آدم گروهیان بوده درست مثل همان آن سر قضیه ، بگویند توی قنداق ترمه بوده است . اینها مسائلی است گفته می شود . هیچ مانعی ندارد به اینکه یک کسی یک گروهیان باشد و بعدا " هم بطور کلی در مطالعه و خواندن و آموختن را چیز کند . ما در دانشگاه بسیاری از استادان دانشگاه داشتیم که برجسته‌ترین استادان ما بودند ، دانشمندترین استادان ما بودند . اینها حتی دیپلم هم نداشتند . حتی واقعا " دیپلم هم نداشتند . ولی بهر حال ، تحصیلات تحصیلات مدرسه‌ای ممکن است نباشد . ممکن است یک کسی تحصیلات خیلی قوی و در خارج از مدرسه داشته باشد و بسیاری از این افراد را ما داریم . پس مکی را که میگویند یک گروهیان بوده این چیزی نیست . شاید در جوامعی مثل جامعه ما

اینکه از یک طبقه گروهبانی آمده بالا اینهم یک امتیازی باشد ، علاوه بر اینکه یک چیز بدی نباشد . این در اصل مسئله ، در آن قست . اما در قضایائی که در مملکت ما ، چون در مملکت ما سیستم دموکراسی وجود ندارد ، مردم به مسائل اجتماعی عادت ندارند . از سوابق افراد اطلاع ندارند . قضایا روی احساسات است نه روی منطق . یعنی اگر احساسات را برانگیزند نمیگویم احساسات طبقه بی سواد را . نه ، احساسات را . کما اینکه این احساسات برانگیخته شد در زمان انقلاب ایران بر له آقای خمینی . این احساسات نبود منطق و عقل که نبود . که این همه آدم ، بطور کلی تحصیل کرده ، حالا تحصیل نه ، ادعای باصلاح ، دانش سیاسی ، تحصیل اصلا " نه دانش سیاسی . اینها چشم بسته دست بسته رفتند در نوفل لوشاتو صف ایستادند که خدمت آقا برسند . و واقعیت اینست که وقتی این فیلم خمینی را ، انشاء اله این فیلم ها از بین نرود این فیلم ها تاریخی است . واقعا " یکی از چیزهایی که برای شما لازم است جمع آوری این فیلم ها است . موقعی که ایشان آمد در فرودگاه وارد شد . بنده پشت تلویزیون نشسته بودم تماشای کردم ، دلم میخواست ، واقعا " یک دفعه دیگر دلم میخواست این فیلم را ببینم ، که چه عواملی که در متن سیاست بودند ، سی سال سابقه سیاست داشتند ، بهم تنه می زدند که بیا ایند توی صف جلو که این آقا وقتی رد میشود چهره آقایان را ببیند . خیلی زشت تر و زننده تر از زمان شاه . پس در این قضایا یک دفعه آقای ، فرض کنید ، نوع آقای حسین مکی ، بدون اینکه خدمتی در سابق انجام داده باشد ، این میآید یک دفعه بالا و یک دفعه هم میافتد پائین ، مثل بادکنک . این جامعه ما جامعه درستی نیست که یک چنین مسائلی پیش میآید بتمام معنی . حالا آقای حسین مکی هم بهر حال ، از اینکه خوب ، در آن قضایا بوده است و بعدا " هم فعالیت کرده حرفی نیست . اما از اینکه بعد در جامعه بعنوان یک آدم معروفی درآمد و آن معروفیت او صرف کوبیدن مدق و نهضت ملی شد ، میدانید وقتی یک چیزی بزرگ بشود ، یک چیز گمنامی نمیتواند کاری انجام بدهد . اما یک چیزی که بزرگ شد آن میتواند کاری انجام بدهد . به این دلیل این مسئله که عرض کردم نهضت ملی ایران از داخل مشکلات برایش پیش آمد .

س- شما چه خاطره مشخصی از حسین مکی دارید ؟ آیا هیچ ارتباطی با ایشان داشتید ؟

ج - چرا . بنده ارتباط داشتم در جامعه معلمین . حمایت می کرد ایشان از جامعه معلمین

موقعی که وکیل بود . در جلسات می آمد . آقای دکتر بقائی می آمد . این آقایان هم می آمدند یعنی نه اینکه بیايند جامعه را تقویت کنند ، چون جامعه معلمان ارزش این را داشت به اینکه آقایان بیايند و درخواست بکنند بیايند صحبت کنند . بلکه تماسی داشتیم ولی بطور کلی همانطور که عرض کردم ، عمق سیاسی آنطور که باید و شاید ، خوب ، نبود ، به هیچ عنوان . به این صورت نبود . یک مقدار زیادی هم آقای مکی فکر میکنم که خودخواهی ها و جاه طلبی ها که اینها همراهش ناشی می شود از اینکه عمق کمتری آدم داشته باشد در مسائل .

س- مثلاً چیزی که اینجا مطرح است در واقع برای من اینستکه شما فرضاً " اگر در یک برخورد تاریخی با ایشان مطالبی بخاطرتان هست . مطالبی بیادتان هست . و یا با هر کدام از اینهای دیگر که من اسم آنها را یکی یکی خواهم خواند ، آنها را برای ما توصیف کنید . مثلاً " من خودم یادم هست که روزی که حسین مکی از آمریکا برمی گشت و آقای خلیل ملکی اورادعوت کرد در جلسه کلوب حزب زحمتکشان ملت ایران ، نیروی سوم . ایشان آمدند آنجا سخنرانی کردند و چون ملکی از تصمیم ایشان اطلاع داشت که ایشان میخواهد با دکتر مصدق مخالفت بکنند به ایشان اصرار می کرد که شما با این پسر ملت مخالفت نکنید . و گریه کرد . و حالا از جزئیات آن بگذریم . برای اینکه قرار نیست من خاطرات سیاسی خودم را توصیف بکنم ، قرار است شما این کار را بکنید . یک چنین نمونه هایی من بعنوان مثال فقط عرض کردم . اگر یک چنین خاطراتی از این آدم ها دارید که بیان کننده در واقع شخصیت و نقش سیاسی و اجتماعی آنهاست برای ما توصیف بفرمائید .

ج - بلکه ، برای آقای مکی والہ ، بنده خاطرات آنطوری ندارم از ایشان که عرض کنم چه خاطره ای دارم .

س- از آقای خلیل ملکی چی ؟

ج - خلیل ملکی با ما ، یعنی همکاری داشتیم . مدت ها با هم همکاری داشتیم . من خلیل ملکی را از لحاظ ، با ملاحظ ، اخلاقی یک مرد بتمام معنی درست می دانم . درست منظورم سوء استفاده نیست . ولی یک آدم منطقی میدانم . یک آدمی است که رک میدانم . بتمام معنی یک آدم دانشمند و باسوادی می بینم . البته خلیل ملکی ، اعتقاد من اینستکه یک ایدئولوگ درجه یک بود خلیل ملکی . واقعاً " . و یک آدمی که ، اگر شما مقدار کارهایی

که او انجام داده و اقلاً مقدار نوشته‌هایی که انجام داده جمع بکنید اصلاً تعجب می‌کنید به اینکه یک انسانی چطور ممکن است این همه مطلب تحویل یک جامعه بدهد ؟ و تمام مطالبی را هم که تحویل می‌داد عمق داشت. آخر یک وقت هست که یک کسی مثل ، خدایا مرزد مرحوم سعید نفیسی ، ایشان را نمی‌گویم عمق نداشت ولی خیلی سریع بود در نوشتن ، پایبند این هم نبود به اینکه این ، با ملاحظ ، زمینه‌ای دارد یا نه ؟ می‌نوشت. خوب ، یک مقداری از آن خوب بود. یک مقداری از آن بد. اما ملکی از آدم‌هایی بود که تمام مطالبی را که می‌نوشت جالب بود و تمام عمق داشت. و تمام از آن ایده‌ولوژی خاص خودش سرچشمه می‌گرفت. هیچ مطلبی نبود که جدا از آن باشد .

س- شما بخاطر دارید که اولین بار که با آقای خلیل ملکی آشنا شدید کی بود و در چه موقعیتی بود ؟

ج - اولین باری که من با خلیل ملکی آشنا شدم در آن موقعی بود که از حزب توده جدا شده بود . یک چند روزی بود که از حزب توده جدا شده بود و ایشان بطور کلی مورد حملات شدید حزب توده و مخصوصاً " رادیو مسکو بود . چون در آن موقع من پرسیدم البته هیچ ابداً " با ایشان من آشنائی نداشتم . همین قضیه باعث شد که من بروم ، علاقمند شدم به اینکه بروم با این آدم تماس بگیرم . بعد منزلش شمشیران بود. رفتم منزلش . البته تلفنی کردم و رفتم منزلش و نشستیم ، آنجا آشنا شدیم . خیلی افسرده و ناراحت بود بتمام معنی . البته افسرده و ناراحت بود می‌گفت ، " من فکر می‌کردم به اینکه اگر احیاناً " این جدائی بشود رادیو مسکو اگر تأیید نمی‌کند ما را لاقلاً اینطور ما را نکوبد " . آن موقع بیشتر درد و ناراحتی از این بود که ، واقعا " هنوز هم شناخته بود . اینطور می‌خواهم عرض کنم که ، هنوز این مسئله ابرقدرت‌ها را ایشان هم شاید چیسز بود . بعد از آن بعد ماهی اینطور با هم تماس داشتیم . تماس ایشان با من خیلی مفید بود بتمام معنی . برای اینکه تجربیاتی که ایشان از حزب توده ، آگاهی‌هایی که از حزب توده داشتند ، چون ما درگیر با حزب توده بودیم ، این آگاهی‌ها را در اختیار ما می‌گذاشتند و ما زحمت اینکه خودمان این آگاهی‌ها را بدست بیاوریم و زمان مصرف کنیم ، در تجربه بدست بیاوریم این زحمت ما را از ما گرفت .

س- معذرت می‌خواهم حرفتان را قطع می‌کنم شما چه جوری با ایشان ملاقات کردید ؟ کسی واسطه این ملاقات شد ؟ یا شما خودتان مستقیماً " رفتید خانه‌شان ؟

ج - ایداً " . بنده تلفنی کردم منزل یکی یا منزل خودش بود یا منزل برادرش ، بنده نمیدانم ، شمیران ، اینطور خاطرم هست . تلفن کردم . خوب ، بنده راهم که می‌شناختمند دیگر برای همین مسئله مبارزه . و بعلاوه نه اینکه ایشان عضو حزب توده بود . بنده هم عرض کردم ما در جامعه معلمان با حزب توده ، قرار گذاشته بودیم که مانعی ندارد که یک نفر هم از شما باشد . بنابراین ایشان کاملاً در مسیر بود . ولی من تماسی نداشتم بله ، رفتم آنجا . بعد این تماس همینطور بود . ارتباط داشتیم . بعد این تماس تبدیل به همکاری ها شد و این همکاری بتمام معنی وسیع شد تا جایی که در روزنامه مهرگان ، همانطور که عرض کردم ، اکثراً " یک یک دو مقاله ایشان داشتند . علاوه براین در مسائل سیاسی با هم مشورت می‌کردیم . در مسئله نفت عرض کردم کمک خیلی موثری ایشان کردند . بطور کلی از لحاظ سیاسی با هم همکاری داشتیم . و ایشان یکی از مدافعان سر سخت من بودند . برای اینکه من میدانم در منزل او بسیار مواقع اتفاق افتاده با بچه‌های نیروی سوم که می‌آمدند و انتقادی از بنده می‌کردند ، با وضع خشم آلودی با اینها طرف می‌شدم و در می‌افتادم . البته یک امطکاک‌های ایدئولوژیکی هم با هم داشتیم ، یعنی از لحاظ سیاسی سلیقه یا غیر سلیقه ، این قضا یا هم بوده است . اما بطور کلی همیشه با هم تشریک مساعی داشتیم و همیشه با هم دوستی داشتیم یعنی یک رابطه داخلی خانوادگی همیشه با هم داشتیم . و من ایشان را یک مرد پرارزشی میدانم و اعتقاد من بر اینست که خلیل ملکی از افرادی است که در ایران شناخته نشد بتمام معنی . به هیچ عنوان خلیل ملکی شناخته نشد . و بعد هم او را بدنام هم کردند . او را نوکر دربار خواندند ، عرض شود که ، حتی رفقای خودشان . و حتی در آن موقع که محاکمه‌اش می‌کردند . مسائلی که مطرح می‌کرد . یک عده‌ای می‌آمدند محاکماتش را می‌خواندند و می‌گفتند ، " او اینجایش را منحرف شده . " و از این مسائل خیلی زیاد بود . بیشتر میدانید که وقتی حزب توده کسی را می‌خواست بگوید با امکانات وسیعی که در اختیار داشت ، وسعت تبلیغاتی هم که داشت ، خیلی میتوانست این کار را خوب انجام بدهد . و آنها بتمام معنی خلیل ملکی را کوبیدند . ا

رویه‌مرفته بعقیده من خلیل ملکی یکی از افتخارات مملکت ما بود . و امید من هست به اینکه اگر احیاناً " یک روزی مملکت به یک صورت واقعی در بیاید ، جا دارد به اینکه خلیل ملکی به جامعه معرفی شود .

س- شما صحبت از بعضی اصطکاک ایده‌ئولوژیک با خلیل ملکی صحبت کردید . خلیل ملکی ، خوب ، مشخص است که اعتقاد به سوسیالیزم داشت و مروج سوسیالیزم در ایران بود . آن شکاف ایده‌ئولوژی را ممکن است که یکی دو نمونه‌اش را بعنوان مثال ذکر فرمائید ؟

ج - بهر حال ، من مد درمد در قالب فکری ایشان نبودم . ملاحظه می فرمائید ؟ چون داخل در آن قالب من نبودم و اصطکاک پیدا می شد . بله .

س- از آقای محمود طالقانی چه خاطره مشخصی دارید ؟ آیا شما هرگز با ایشان ملاقات کرده بودید ؟ از سوابق سیاسی ایشان اطلاع دارید ؟

ج - محمود طالقانی ؟

س- آیت‌الله طالقانی .

ج - واله من ، خیر من از ایشان به هیچ عنوان هیچ اطلاع واقعا " ، هیچ ارتباط ندارم . البته بعد از انقلاب یک ملاقاتی ما با هم کردیم . و من بطور کلی طالقانی را ، اعمال و رفتاری که بعدا " انجام داد ، یعنی در جامعه آمد و بهر حال آن مسائل ، به هیچ عنوان من آن روش را نمی پسندم . روش ، روش عوام فریبانه . و روش روشی که به هیچ عنوان در جهت منافع ملت ایران نبود . و بعدا " هم خوب ، خود ایشان از پایه‌گزاران این رژیم بود ، رژیم خمینی بود . خود ایشان عضو مجلس خبرگان بود و یک اشتباهی که همه می کنند و یک اشتباهی که ، یعنی اشتباه نیست ، یعنی یک مرد رندی که میکنند ، خاصه اینها می که با خمینی همکاری کردند بعد خمینی کنارشان گذاشته ، اعتراض می کنند به خمینی میگویند ما چنین و چنان . این یک مرد رندی است . اینها خیال می کنند مردم احمق هستند و نمی دانند . اگر اختلافی بوده است بین آقای طالقانی و آقای خمینی بر مبنای مقدار قدرت بود نه بر مبنای اصول . این بزرگترین " پوانی " است که بایستی آشکار و روشن بشود . اگر احیاناً " اختلافی بعد افتاد بین گروه‌ها یا افراد با خمینی بر مبنای مقدار قدرت بود . اگر اختلافی افتاد با مجاهدین بر مبنای مقدار قدرت بود . اگر احیاناً " اختلاف عقیدتی بود که

از دقیقه اول همکاری میسر نبود. این اصل مسئله است.

س- از آقای مهدی بازرگان چه خاطره‌ای دارید ؟

ج - بطور کلی آقایان ، من مهدی بازرگان را ما در این کتابی که منتشر کردیم بنام " طاعون جانشین طاغوت "، تنها مسئله مهدی بازرگان نیست. ما مسئله جبهه ملی و نهضت آزادی و همه اینها را بررسی کردیم . و ما آنجا نظر دادیم اعتقاد ما بر این مبنی است که نمی شود هم طرفدار آزادی بود و هم طرفدار ولایت فقیه . نمی شود هم طرفدار مصدق بود هم طرفدار خمینی . اینها دو راه است . نمی شود هم طرفدار ، عرض شود کسه ، آتش و آب را نمی شود با هم آشتی داد . و این آقایان آمدند گفتند ، عرض شود که ، امام بعد هم گفتند مصدق ، این از محالات است. غیر ممکن است. از قدم اول آقای خمینی اعلام کرد بر علیه مصدق قیام کرد ، از دقیقه اول ، حالا بماند ، ولی این از لحاظ مشی سیاسی . میدانید بولدوزر بطور کلی کارش تخریب است ، بولدوزر کارش سازندگی نیست. این آقایان در یک مرحله از مبارزات نشان دادند به اینکه در زمان شاه ، خوب بهر حال ، زندان هم رفتند ، همه این قضایا . اما اعتقاد من اینست که مبارزه توده‌ای هیچوقت بین این ها و رژیم سابق نبوده است. چرا ؟ دلیل آن اینست که در رژیم سابق یک عده‌ای از آقایان ، از همین آقایان نهضت ملی حتی اینها مقام داشتند در آنجا ، مقام های بالا داشتند. و بعد یک عده هم بنام کار آزاد ، شغل آزاد ، شغل آزاد یعنی چه در آن رژیم ؟ شغل آزادی کسه آدم از سازمان برنامه بیاید ، من باب مثال ، فرض کنید قرارداد بگیرد و امضاء کند . من باب مثال ، فرض کنید که در این حکومت آقای مهندس بازرگان ، در این حکومت آقای ربیاحی که وزیر دفاع بود. خوب ، ایشان

س- رئیس ستاد ارتش بود.

ج - رئیس ستاد ارتش . ایشان در همان موقع زمان شاه قراردادهای خیلی عظیمی بست . واقعا " آن موقع هیچ چیز نداشت موقعی که وزیر دفاع کابینه دکتر مصدق بود. حتی یک منزل هم نداشت . تو خانه اجاره‌ای می نشست . بعد شد میلیاردر . نمی شود یک ، با مطلق ، یک جامعه انقلابی و یک مشت مردم پاره‌نه ، اینها بیایند بطور کلی هیئت دولت . این غیر ممکن است ، محال است . این از لحاظ کلی . ولی شخص خود بازرگان بتمام معنی ،

بعقیده من ، اگر احیاناً " در مبارزات حالا ، کاری نداریم آن را بگوئیم مبارزه ، در آن زمان چیه — بوده در مسائل منفی در مسائل مثبت ، بسیار موجود ناتوان و بیچاره ای است ، یعنی در سازندگی ، بتمام معنی . و دیدیم که در موقعی که دولت موقت ایشان میخواست تشکیل بدهد ، یک ماه و خرده ای طول کشید تا هیئت دولت خود را تعیین کرد ، یک دولت انقلابی . این یکی . دوم اینکه این اسامی که اینها روی این اجتماع گذاشتند اینها یک کار در چند نفری بودند . میدانید ، نهضت آزادی ، نمیدانم . یعنی نه بصورت حزب بود ، نه بصورت ... دلیل آن اینست که این نهضت آزادی یک ماه ونیم طول کشید به اینکه بیست و پنج نفر را پیدا بکنند و بیاورد . یعنی بیست و پنج نفر نبودند به اینکه بیایند و یک کابینه تشکیل بدهند ، یا نوع این مسائل . بنابراین بتمام معنی آدم ضعیف و ناتوان است . و در این مسائل هم اعتقاد من بر این مبنی است که بسیاری ، یعنی رژیم خمینی با این صورت بقا و دوام آن ، قسمت اعظم آن متعلق به دولت موقت و آقای بازرگان و ضعف و ناتوانی او است . مگر یک دولت میتواند بگوید به اینکه بنده به کار کشتار کاری ندارم ولی دولت هستم . بله ، خوب ، اگر قرار بشود بگوید که " آقا فرمودند " خوب ، هویدا هم می گفت " آقا فرمودند " . بنابراین گناه آقا چیست ؟ آقا ها عوض شدند ؟ این که درست نیست که . آقای بازرگان من خودم شاهدیم به اینکه گروه زیادی از آنها ای که بی گناه بودند و حتی از افرادی که در انقلاب سهم بسزائی داشتند ، اینها را در همان اوایل انقلاب همین آخوندها می گرفتند بنام کمیته واینها و زندانی می کردند . اینها می رفتند جلوی نخست وزیری بعنوان اینکه بهر حال انقلاب کردند . همان پاسدارها توی سرشان می زدند و عرض شود که ، این موقعی که آدم سرکار است با آن موقعی که کنار میز است ، این نباید دو تا شخصیت داشته باشد . و در این مسائل و در این قضایا این کافی نیست که آقای بازرگان بگوید " آقا ، فلان چیز بمن مربوط نیست . برای اینکه دست من نبوده است . " بنابراین تو چه حق داشتی دولت بانی ؟ اگر دولت بودی باید دولت باشی . وقتی که سه ماده تعیین کرد آقای خمینی و داد دست این . خوب ، حالا بگذریم که آقای خمینی گفته بود " من دولتی " در محبت ها ای که کرده بود در نوفل لوشاتو ، یکی از مسائلی که چندین بار در مباحثه اش گفته بود که " بله ، دولتی

که مردم انتخاب بکنند، شورای انقلابی که مردم انتخاب بکنند... اما بطور کلی وقتی که از قدم اول، وقتی که آقای خمینی می آید شورای انقلاب را که باید نمایندگان مردم ایران در آن باشند، نماینده کارگر باشد، نماینده دهقان باشد، نماینده معلم باشد، نماینده کارمند باشد، نماینده فلان باشد. این می شود شورای انقلاب. انقلابیون می آید از نوکرهای خودش، پادوهای خودش، مترجمین خودش، تشکیل می دهد. این چه جور دموکراسی است که آقای بازرگان یک عمری فریاد می زد به اینکه "من دنبال دموکراسی می روم". نه، این قدم اول است واقعا". از قدم اول استبداد شروع شد. چرا؟ به چه مناسبت ایشان قبول کرد به اینکه زیر نظر آن شورای انقلابی که به آن صورت و با آن چهره بود که بعدا "هم معلوم شد بعضی از آنها، باصطلاح، نوکرهای سیا در آمدند جزو اسنادی که خودشان منتشر کردند. و هم آنها بعضی شان خود آقای خمینی اعلام کرد که اینها خائن هستند. حالا اینها چه موقع خائن بودند؟ چه موقع؟ این قدم اول. س- آقای قطب زاده مثلا در شورای انقلاب.

چ- مثلا. شورای انقلاب. قدم دوم آن اینست که این آقای بازرگان طبق سه ماده آمد و گفت که "آقا من می خواهم نخست رزیر بشوم". سه ماده نوشته بود. ماده اول آن تشکیل مجلس مؤسسان. خوب، وقتی که مجلس مؤسسان تبدیل به مجلس خبرگان شد ایشان چرا استعفا نداد؟ اینکه دیگر جزو متن است. اینکه دیگر کشته شدن یک عده بیگناه که نیست که این جزو جنبه حیاتی و مملکت است. چون میدانید س- برنامه دولت

چ- به اینکه اصلا پایه استبداد بعد از این مسئله شورای انقلاب مجلس خبرگان بود یا به آنجا گذاشتند. ولایت فقیه فرزند آنجا است دیگر. در آنجا آقا چرا به چه مناسبت آمد و استعفا نداد. آخر یا آدم آزادی را می خواهد یا آقای امام را می خواهد. یا نخست وزیری را می خواهد. اگر واقعا "یک کسی که، آزادی را که نباید فدای این مسائل کرد. و همینطور بماند. حالا ایشان نق میزند بعقیده بنده.

س- شما هیچوقت با آقای مهندس بازرگان ملاقات کردید؟ تماس مستقیم با ایشان داشتید؟ چ- بسیار قبل از دوران انقلاب یعنی در همان اوان انقلاب چندین جلسه ما داشتیم. و من

کوشش داشتم به اینکه یک وحدتی بوجود بیاید . و من بیم داشتم و اعلام کرده بودم به اینکه ، البته اعلام نه آشکار ، که اگر احیاناً " حکومت آخوندها برقرار بشود یکپارچه بشود جاویدتای می کنند میرزندان بیرون . بنابراین از حالا باید بیاشاید که وحدتی بوجود بیاورید که یک قدرتی در مملکت وجود داشته باشد .

س- این چه زمانی بود ؟ قبل از ورود آقای خمینی به ایران ؟

ج- نه ، موقعی هم که شاه حتی در ایران بود .

س- این مسئله در یک جلسه مطرح شد با آقای مهندس بازرگان ؟

ج- دو سه جلسه بنده مطرح کردم . چند ماده ما نوشتیم .

س- چطور شد شما با ایشان ملاقات کردید ؟

ج- من تنها با آقای بازرگان ملاقات نمی کردم . من با تمام عواملی که در آن موقع آن عوامل ، باصطلاح ، مبارزه می کردند بر علیه استبداد ، با تمام عوامل تک به تک ملاقات ، س- فعلاً چون مادر باره آقای بازرگان صحبت می کنیم اگر لطفاً بفرمائید مطالبی را که مورد مذاکره قرار گرفت در یکی دو تا از این جلسات برای ما توضیح بفرمائید . و عکس العمل آقای بازرگان را .

ج- بله ، مطالبی که با آقای بازرگان ، خوب ، مطالبی بود درباره چیسز آینده . مثلاً من باب مثال ، فرض کنید که ، یکی از جلسات این بود که ایشان موقعی که آمده بود پیش خمینی ، برگشته بود یک مقدار صحبت می کرد راجع به همین مسئله نظر ایشان که میگفت بله ، خوب ، ایشان میگویند " شاه باید برود ." نمیدانیم این چه جوری می شود . ما معتقدیم دو مرحله ای بشود . یک چنین مسائلی مطرح می شد . یعنی صحبت می کرد ایشان . مثلاً ،

س- دو مرحله ای منظور ایشان چه بود ؟ ممکن است توضیح بفرمائید ؟

ج- می گفت مثلاً " فرض کنید که ، خوب ، اگر الان بگوئیم که ، خوب ، فعلاً نگوئیم به اینکه شاه برود ولی دولت را ملیون تشکیل بدهند ، مجلسی بشود ، مجلس ملی باشد . این یک مرحله . مرحله دوم ، خوب دیگر ، وقتی چنین چیزی شد شاه دیگر قدرتی ندارد . اگر گفتیم مثلاً " شاه باید برود . خوب ، آن موقع برود . یک دفعه این کار انجام نشود . مثلاً یک چنین

صحبت‌هایی با آقای خمینی کرده بود که این مسائل را در یک جلسه بازگو می‌کرد با من. میگفت "بله، ایشان همین فقط میگویند شاه باید برود. هیچ راه دیگری ندارد." یک خرده به جنبه‌های، به اصطلاح، گله. یک چنین چیزی. از این صحبت‌ها خیلی زیاد بود. اما آن چیزی که من دنبال آن بودم با این آقای چیز میکردم، خوب، یک عده‌ای هم بودند همان موقع هم طرفدار چیز بودند. یعنی طرفدار از بین رفتن رژیم به هیچ عنوان نبودند ولی طرفدار قانون اساسی، نه به آن صورتی که اعلام شده بود، به صورت این بود که مثلاً "شاه نباشد فعلاً" مجلس باشد، یک عده هم بودند. بهر حال، با تمام این مباحث، ما اعتقادمان این بود، اینکه "من" میگویم من نبودم جامعه معلمان بود، که خلا را از بین ببریم. ما می‌گفتیم شخصیت‌ها، خیلی معذرت می‌خواهم، هیچ غلطی نمیتوانند بکنند، که آن آقای چنین کرد و آن چنان. ما می‌گفتیم یک قدرت و یک نیرو میتواند این کار را بکند. قدرت و نیرو هم وجود ندارد. شما می‌گوئید نهضت آزادی. به همین آقای بازرگان من دو سه بار گفتم، گفتم "آقا، اینجا که کسی نیست من حرفی نمی‌خواهم بزنم. شما می‌گوئید نهضت آزادی. این نهضت آزادی ممکن است به بنده بفرمائید چند نفر هستید؟ چکاره هستید؟ کسی هستید؟ البته خوب، یک موقعیتی در ایران شما دارید، آنها دارند. اما چند نفر هستید؟ اینکه قدرت نیست. قدرت چیز دیگر است. نیرو چیز دیگری است. بیا باید همه‌مان یک کاری بکنیم که یک نیرو بوجود بیاوریم که این نیرو بتواند خلا را بر کند و فردا آخوندها نیایند مملکت را به این صورت در بیاورند." این هدف ما بود و تمام این ملاقات‌ها برای منبسی بود. من باب مثال، خیلی جالب است بنده همین یکی از ملاقات‌های بنده با همین پنج ماده ما نوشته بودیم. آمدیم گفتم "آقای بازرگان، این پنج ماده که ما نوشتیم بخوانید." خواند. گفتیم خوب، این‌ها را شما قبول دارید؟ گفت، "بسیار خوب است. حالا ممکن است ماده چهار آن چیز باشد." گفتیم شما حاضر هستید به اینکه بیا باید یک پنجاه نفر، بیست نفر همه این طبقات بیا باید عرض شود که، زیرا این را امضاء بکنیم که بهر حال یک وحدتی بین ما باشد. گفت، "بنده آماده هستم. ولی باید بشناسم که این افرادی که هستند کسی‌ها هستند؟ باید بدانم." گفتم شما بفرمائید کسی‌ها هستند؟ گفت، "نه، شما بفرمائید." گفتم من الان بعد از جناب عالی تلفن کردم می‌خواهم بروم آقای سنجابی را ببینم. گفت، "نه، نه." گفتم

آقا، بطور نه . گفت، "آقا، این در آن، عرض شود که، کمیته حقوق بشر میخواست رئیس بشود بعد مرا انتخاب کردند و عرض شود که، بنابراین ایشان رئیس طلب است. نخیر، بنده با ایشان امضاء نمیکنم." میخوام عرض کنم که حتی خود آن آقایانی که می گفتند ما این بلایی که به سرشان آمد و به سر ملت ایران همین اینها آوردند. این را خوب، بهرحال، وقتی که بلا بیاید به سر خودشان هم میآید دیگر، همان موقع هم آماده نبودند چهرتایشان، سه تایشان، پنج تایشان دور یک میز بگیرند بنشینند باهم مذاکره کنند، خودخواهی ها، باصلاح، این مسائل باعث شد. بنابراین آقای بازرگان یکی از افراد گناهکار درجه یک است بمعقیده من، در این رژیمی که فعلاً بنام رژیم خمینی بر سر کار است.

س- شما با آقای شاپور بختیار هرگز تماس و ملاقاتی داشتید؟

ج- بهیچوجه. من اینقدر میدانم نه، ابداً.

س- نظر شما راجع به این قبول حکومت از طرف شاپور بختیار در آن موقع چه بود؟ و شما چه اطلاعی دارید راجع به آن قضیه.

ج- عرض شود که، بنده عرض کنم، یک کار شخصی کرد آقای بختیار. کار مردمی که نبود که برای چه؟ برای اینکه مسئله حکومت آن موقع مطرح نبود. اصلاً چیزی مطرح نبود آن موقع. آن موقع قضیه تمام شده بود. البته ایشان خواستند یک ابلاغی بگیرد و در آن شرایط به خیلی ها هم پیشنهاد کردند کسی قبول نکرد. و هیچکس حاضر نبود در آن شرایط جلوی واقعا "جلوی مردم ایستادن بود در آن موقع، جلوی ملت ایران ایستادن بود. چون خود ایشان هم هزار درصد آدمی نبود که نفهمد که کار تمام شده است، به هیچ عنوان. من باب مثال، فرض کنید که خوب، ایشان می گوید که، "آقا، تمام این مسائلی را که دارد تبلیغ می کند، واقعا همه اش بی جا است. می گوید "آقا، بنده آزادی دادم. بنده نمیدانم، فلان،

اصلاً آزادی به شما چه مربوط است؟ اصلاً کسی که بگوید من آزادی دادم آن دیکتاتور است، کاری ندارم. اما شما بردارید روزنامه های زمان شریف امامی را بخوانید. واقعا بخوانید. ببینید آزادی زندانیان سیاسی را در آن موقع چیست؟ این آقای شریف امامی اعتقاد به آزادی داشت؟ این آقای شریف امامی اعتقاد داشت به اینکه روزنامه ها

مسائل و مطالبی می نوشتند که این مسائل و مطالب را در هیچ ، اصلاً "در تاریخ روزنامه نگاری ایران به این شدت و حدت اعلام نمی شد ؟ خوب ، این برای اینکه نیروی مردم خودش را آزاد کرد . ! اصلاً" ساواکی وجود نداشت که کسی ، در زمان شریف امامی ، بعد از آن هم که از هاری آمد ، ساواکی وجود نداشت که کسی ادعا کند من ساواک را منحل کردم . چیزی منحل نشده . درب ساواک منحل شده بنده نمی دانم . ساواک منحل شده یسک شعبه اصلی و واقعی و درجه یک ساواک مجلس بود ، مجلس شورا و مجلس سنا بود . وکلایان از اعضای برجسته ساواک بودند . بطور ممکن است از مجلسی که خودش ساواک هست یک دولتی بیاورد رأی اعتماد بگیرد بعد هم بگوید " من ساواک را منحل کردم . " تمام اینها ضد و نقیض است و همه روشن است واقعا . مسئله در این جهت است که آن موقع به هیچ عنوان و به هیچ قیمتی دولتی نبود . اصلاً " دولت کجا بود ایشان ؟ تمام مؤسسات تعطیل بود . یعنی اعتماد بود . ارتش که برای خودش بود . رادیو و تلویزیون هم در اختیار انقلابیون بود . تمام اخبار انقلاب و نمیدانم ، این چیزها منتشر می شد . وزراء را هم اعلام کرده بودند اگر یکی از این وزراء برود وزارت خانه پایش را قلم می کنند . کسی که جرأت نداشت برود وزارت خانه . اصلاً " وزارت خانه ای نبود که یک وزیری برود آنجا بگیرد بنشیند یا نیاید . بنابراین تنها مسئله ای که در آن موقع بود یک رأی اعتماد ساواک بود ، یک عده ساواکی ها بودند . اینها مسائلی است که هست وجود دارد و به این دلیل قضایایی که گفته می شود که " آقا ، ما آزادی دادیم و فلان وو . " این حرف ها ، آزادی را مردم گرفته بودند قبل از تو . آزادی را گرفته بودند ، ساواک را خرد کرده بودند . از بین رفته بود . عملاً" چیزی وجود نداشت . لازم نبود که یک کاغذ پاره ای آدم بردارد ببرد توی مجلس ساواکی بگوید ، " آقا ، رای بدهید " . بعد بگوید باطل شد . چیزی وجود نداشت باطل بشود .

س- بله ، ایشان ، خوب ، مدعی هستند که با مصلاح ، آخرین شخصیت ملی ایران بودند که این قاطعیت را داشتند که بخواهند آن تلاش آخر را بکنند که در مقابل این حمله به اصطلاح ملایان برای قبیضه کردن حکومت بایستند . و گله ایشان هم این بوده است که دیگران نیامدند که به این کار کمک بکنند و این کار انجام بشود .

ج - عرض شود که ، بنده نمی فهمم منظور از دیگران چیست ؟ "اولا" ایشان تعهد داشته است در یک جبهه ملی که شرکت می کرده است در آن جلسه مخفیانه بدون اجازه آنها رفته این کار را کرده است . در صورتیکه کار اجتماعی بر مبنای مشورت است ، اگر احیانا " عضو جبهه ملی یا عضو حزب ایران بوده . این اولاً " . ثانیاً " دیگران مگر دیوانه بودند بیایند جلوی قیام ملت ایران بایستند . واقعا " یک دیوانگی میخواهد که بیایند جلوی قیام ملت ایران بایستند . این آخوندها پیراهن عثمان هستند . الان هم یک عده ای می روند با عراق همکاری می کنند که خود یکی از آقایان همین آقا هست . میگوید ، " آقا ، من با خمینی مخالف هستم . " مگر مملکت ایران متعلق به خمینی یا پدر خمینی است ؟ عراق یک دشمن متجاوز است ، حمله کرده است به مملکت ما . و واقعا " بنده سئوال می کنم اگر عراق می آمد خوزستان را می گرفت ؟ پس می داد ؟ نه پس می داد آقا ؟ آیا پس می داد ؟ مسئله این است . مبارزه با خمینی پرونده اش جدا است به اینکه آدم بیاید با ملت ایران هم مبارزه کند جلوی ایشان بایستد . یا انقلاب را ایشان اسمش را گذاشته است " فتنه " . آن انقلاب بود . انقلاب اصیل بود و اهانت بزرگی هم به ملت ایران است . این اولاً .

ثانیاً " مسئله آخوندها ، اسناد هست ، ببین قربان اسناد تاریخی با ادعاهائی که در خارج کشور در کاغذهاشان گرفتند نشستند ادعا می کنند ، این زمین تا آسمان فرق دارد . اسناد چیست ؟ اینها تاریخ روشن می کند ، منتشر می کند ، روشن هم کرده . برای ما ها روشن است . ایشان ادعا دارند به اینکه ما میخواستیم بر علیه آخوندها باشیم . اولین فردی که ، حالا اولین نه ، در ردیف افراد اول که خواست با آقای امام خمینی بیعت کند آقای بختیار بود ، اسناد آن هست . ایشان تعهد سپرده بود به همان شاه که " این مملکت باشد و بنده ، با مطلاع ، مشروطه سلطنتی اش را حفظ بکنم . " از لحاظ اخلاقی و عاطفی این کار غلط بود . آدم با یک کسی وقتی ... خیلی خوب ، بعد ایشان آمد پیغام داد که " آقا ، بنده می خواهم بیایم خدمت شرفیاب بشوم . " خدمت خمینی . میخواست برود خدمت آقا نماز بخواند ؟ یا خمینی را وادار بکند تبعیت از او بکند ؟ میخواست برود ابلاغ بگیرد از خمینی ، سند داریم ما . در موقع لزوم هم اسناد را منتشر می کنیم ان شاء الله ، در مواقع کافی . آقایان پول دارند ، تابیح خرخره شان پول است . ما دستان خالی است

با منار و سه شاهی عضویت می‌خواهیم مبارزه بکنیم کار اینطوری می‌شود. خوب، خمینی رد کرد. ایشان، سند هست. سندی که منتشر شده است، که "آقا، شما اجازه بدهید من شرفیاب بشوم من نخست‌وزیر بشوم. تمام وزراء را خودتان تعیین کنید. این منتشر شده. هست. اسنادش هست. خوب، بعد ادعا، بله، آقا بنده می‌خواستم بروم پیش خمینی. بروم چکنم؟ بروم آقا را نصیحت کنم. نه آخر، شما را بخدا یک‌آدم، باصطلاح، مدعی سیاسی یک‌سیدی که آمده یک حکومتی را دارد، یک رژیمی را دارد، باصطلاح، نه حالا بنام او دارد ساقط می‌شود. تمام محافل دنیا چشم به او دوختند. اطلاق فرصت ندارد (؟). آقای بختیار با آن وضع می‌خواهد برود آقا را منصرف کند. از چه منصرف کند؟ نه، اینها تمام میدانید، اگر بعقیده من آقای بختیار این مسائل را نمی‌گفت و اگر با صداقت می‌آمد این مسائل را مطرح می‌کرد بعقیده من خیلی بهتر بود. تا اینکه بیا یسد یک چیزهایی بگوید که این چیزها خیلی، واقعا "اگر آدم، خیلی بچه‌گانه است، بتمام معنی. حتی عوام فریبانه هم است. یک وقت است عوام را می‌فریبید آدم یک حرف هاشمی می‌زند. تمام اینها اسناد آنها روشن است. مشخص است. معین است. ایشان البته من به سرکار بگویم، آقا منفعت‌کرد. برای اینکه خوب، بهر حال، چرخ چهارم جبهه ملی بود. خوب، در جبهه ملی خاطرتان هست افرادی که یک‌خرده، باصطلاح، نام داشتند، نمی‌گویم، مثلا "اول سنجایی بود. نمیدانم فلان بود؟ و. س. دکتر صدیقی بود.

ج - دکتر صدیقی بود. فلان بود. ایشان چرخ چهارم بود. و همین قضا یا باعث شد خودش را انداخت جلو و یک ابلاغ هم گرفت و نخست‌وزیر و از این مسائل، بعله. س. آقای علی خامنه‌ای را شما اطلاعی دارید؟ ج - ابدا. علی خامنه‌ای را بنده از موقعی اسم او را شنیدم که توی این رژیم بود. من هیچ نمیدانم کسی هست. س. آقای اکبر هاشمی رفسنجانی؟

ج - اکبر هاشمی رفسنجانی را هم نخیر. بنده می‌دانم به اینکه یک مالک‌پسته بوده در بطورکلی، کرمان و خوب بهر حال، با خمینی هم بوده ولی سوابقی بنده از او به هیچ

عنوان ندارم .

س- عبدالرحیم موسوی اردبیلی را چطور ؟

ج - ایدا " . میدانید اینها همه آدم های ، حالا نمیدانم بعضی ها می گویند روضه خوان بوده یا نبوده ، واقعا " بنده اینها را نمی شناسم . حالا در آن موقع خاطراتان هست بعضی از روضه خوان ها معروف بودند . مجتهدها هم معروف بودند . همه اینها آدم های گمنامی بودند . یک دفعه اینها سبز شدند .

س- آیتاله حسین منتظری را شما هرگز با ایشان تماسی ، ملاقاتی ، بیـــــــــــــــر خوردی داشتید ؟

ج - بنده نخیر . با ایشان هم خیر .

س- کدام یک از این رهبران طراز اول حزب جمهوری اسلامی را شما با آنها ارتباطی داشتید یا ، ارتباط که منظورم من اینست که اگر تماسی داشتید و یا شناختی از آنها داشتید ؟

ج - عرض شود که ، من این را قبلا" عرض کنم . من یک تماس دوساعته ای با خود خمینی داشتم .

س- بله ، من برمی گردم به این .

ج - برمی گردید به آن . اینها بطور کلی چند نفر از این آقایان عضو باشگاه مهرگان ، عضو جامعه معلمان ایران بودند برای اینکه معلم بودند . یکی از آن آقایان آقای بهشتی بود . آقای بهشتی ، عرض شود که ، در موقعی که من وزارت فرهنگ بودم ، رئیس دبیرستان بود در قم . آقای باهنر بود دبیر بود . آقای دکتر مفتاح بود دبیر بود . و آیت بود که آن موقع معروف نبود . ولی با این سه نفر ، اینها بطور کلی از آخوندهای چون میدانید که در بین معلمین تعداد زیادی آخوند اینها هم معلم هستند دیگر . خیلی زیاد بودند . اینها جزو آخوندهای ، باصطلاح ، مبارز جامعه معلمان بودند . با اینها بنده قبلا" تماس داشتم . در جلسات شرکت می کردند . در سخنرانیها بودند . عرض شود که ، عضویت می دادند به جامعه معلمان ایران . قبل از انقلاب هم با همین آقایان هم مذاکره داشتیم ، جلسه داشتیم . ما مسائلی را مطرح می کردیم . چندین بار با همین

آقای دکتر

س- مفتوح ؟

ج- نخیر . بهشتی . بله ، با بهشتی چندین بار با هم صحبت می کردیم . مذاکره داشتیم از این لحاظ ، ولی ایشان همیشه همان موقع هم می گفتند مثلاً " فرض کنید که می گفتند " من باید بروم اروپا و این مسائل را ، ما آقا هر چه بگویم می کنیم . " یک چنین چیزی . این اواخر بود . ولی بطور کلی من به جناب عالی عرض کنم ، آقای دکتر بهشتی ایشان به هیچ عنوان در هیچ زمانی و در هیچ شرایطی مبارزه با دستگاه گذشته نداشت ، و بسیار مواقع با دستگاه گذشته همکاری داشته است . خوب ، بطور قطع با خمینی هم ارتباط داشته است . حالا این همکاری ها هم ممکن است در بعضی مواقع و در اوایل یا اواخر برمی نای یک هدف هائی بوده . اما هیچ نوع ، میدانید بنده مخصوصاً " که اینها دروزارت فرهنگ بودند بنده هم وارد هستم به کار اینها ، هیچ نوع اصطلاحی بهشتی با دولت نداشت . بهیچ عنوان ، و بهمین دلیل هم بود که در زمان وزارت خانم فرخ روی پارسا ، بهشتی و باهنر هر دو مشاور کتاب های درسی بودند . و من بارها در تلویزیون وقتی که دیدم مثلاً " همین خانم پارسا با همین آقایان جلسه داشتند . و در همین کتاب های درسی که در زمان شاه منتشر می شده است که بعضی از آنها را همین آقایان می نوشتند خوب ، هم عکس آن شاه بوده ، هم عکس خانمش بوده ، هم عکس فرزندش بوده . آن وقت مشاور کتابهای درسی ، البته کتاب های دینی بوده من کاری ندارم به اینکه ، ولی بطور کلی مشاور کتاب های درسی یک همکاری خیلی نزدیک است با یک دستگاه . در موقعی هم که در آلمان بود ایشان ، البته بعد از وزارت فرهنگ من بود ، خوب ، آنجا هم ما میدانیم به اینکه در زمان شاه یک آدمی که بیاید و ما مور مذهبی باشد در یک کشور خارجی ، این نمیتواند بدون ارتباط با دستگاه باشد . این بطور کلی ، میخواهم عرض کنم که نه اینکه مبارزه نداشته است بلکه ارتباط داشته است . حالا بنده نمیدانم شاید این ارتباطات بخاطر یک هدف بوده ، این را نمیدانم . اما در وزارت فرهنگ این آخوندها ، اینکه میگویند که یک دفعه آمدند این صحیح نیست ، این ها . یک برنامه هائی داشتند و این برنامه ها را اجرا می کردند . یکی از برنامه هائی که اجرا می کردند ، بنده اینها را میگویم شاید ارتباطی مثلاً " به همین سؤال شما

نداشته باشد ولی من چون یادم میرود،

س- نه، دقیقا " ممنون میشوم .

ج - اینستکه خوب، بد نیستکه، اینها که میگویند آوندها فلان، نه اینطور نیست. اینها آمدند با کمک بازاری ها در وزارت فرهنگ مدارس علوی را برپا کردند. مدارس علوی مداری بود که تمام مسائل مذهبی در آن رعایت می شد با نظام برنامه وزارت فرهنگ و تمام دخترها در این مدارس علوی یکی از، باصطلاح، اصول آنجا این بود که با چادر بروند نه باروسری حتی، با چادر. که مینی بوس می آمد و برمی داشتند می بردند. س- این یادتان هست از چه زمانی شروع شد؟

ج - این، عرض شود که، بنده فکر میکنم که شاید مثلاً " دقیقاً " نمیدانم تاریخ آن را بگویم. ولی میدانم زمان طولانی است. برای چه؟ برای اینکه اول، میدانید که خود خمینی هم آمد توی مدرسه علوی در خیابان عین الدوله. س- من نمی دانستم.

ج - نمی دانستید. بله، آمد توی یکی از این مدارس. آن اولی که وارد شد آمد توی مدرسه علوی وارد شد دیگر، بله. خیلی هم مدرسه بزرگی بود. اینها به تدریج این مدارس علوی را توسعه دادند. اول یکی بود. بعد دخترانه اش را باز کردند. بعد توسعه دادند. و واقعیت اینستکه این مدارس علوی دقیقاً " با نقشه بود. طبق نقشه بود. و دقیقاً " نقشه شان را هم عمل کردند. و جالب در اینستکه آن خلق الهی که ساواک و نمیدانم فلان، که ادعا داشتند اینها اصلاً " نمی دانستند که این برنامه چیست؟ نقشه چیست؟

س- این مدارس با وزارت فرهنگ هم ارتباط رسمی داشتند؟

ج - این مدارس از وزارت فرهنگ امتیاز می گرفت و الا خودش نمی توانست بوجدود بیاید. یکی از کارهایی که اینها می کردند بهترین معلمان را استخدام می کردند. یعنی استخدام که، حق التالیف به آنها می دادند. بهترین معلمان. به همین دلیل خود این قضیه جاذبه پیدا می کرد برای اینکه محل جذب بشود به آنجا. و عموماً " شاگردان برجسته و بسیاری از مواقع شاگردان اول امتحانات نهائی از این مدارس علوی بیرون

می آمد. بنابراین مدرسه علوی یک شهرت خیلی بزرگی پیدا کرد ————— خصوصا "درتهران". این شاگردها خود آقای بهشتی و باهنر اینها هم در تأسیس آن مدارس اصلا" بطور کلی مؤسس بودند اینها ، و یک مقدار بازاری ها بودند . پول زیادی هم بازاری ها داشتند . مسئله خمس و نکات و این چیزها هم بود . این ها را می گرفتند و این مخارج را تأمین می کردند و خیلی وسایل کافی در اختیار اینها می گذاشتند . آن شاگردان آن مدارس سربازان اولیه خمینی بودند در این انقلاب که نقش خیلی فعال داشتند . میخوام بگویم با نقشه بود . اینطور هم نبود به اینکه ابتدا به ساکن بیایند یک کاری را بکنند . بله بنابراین مسئله آقای بهشتی را که می فرمودید ، ایشان اینطوری بود . ولی بطور کلی ، همانطور که همه میدانند ، آدم به تمام معنی باهوشی بود . خیلی آدم زیرکی بود ، باهوشی بود . عرض شود که ، بعدا" هم میدانید به اینکه خوب ، همه کاره بود . مجلس خبرگان ، اصلا" طرح مجلس خبرگان با او بود . طرح مسئله جمهوری اسلامی با او بود . بطور کلی مغز متفکر چیز بود . به همین دلیل وقتی که ایشان در آن بمباران ایمن طوری شد خیلی شدیداً "خمینی متأثر شد ، ناراحت شد ، بتمام معنی .

س- این مدارس علوی که میفرمائید، دروسی که در آنجا تدریس می شد اینها تمام دروس مذهبی بود ؟ یا نه ، برنامه وزارت فرهنگ اجرا می شد ؟

ج- تمام برنامه وزارت فرهنگ اجرا می شد با معلمین درجه یک خوب با انضمام فوق برنامه . فوق برنامه عبارت بود از قرآن ، عرض شود که ، نماز ، دعا و مسائلی نظیر ایـــــــــــــــ و دستورات مذهبی ، شرعیات منتهی با وسعت خیلی زیاد .

س- وزارت فرهنگ هیچ نوع کنترلی نداشت نسبت به با چادر آئین یا بی چادر آـــــــــــــــ دختران دانش آموز ؟

ج- ابدا" وزارت فرهنگ کنترل نداشت . به هیچ عنوان . بله .

س- شما صحبت از خانم فرخ روی پارسا کردید . شما از سوابق ایشان اطلاعی دارید چگونه شد که ایشان وزیر فرهنگ شدند و واقعا" اینطور که صحبت آن هست که ایشان بهائی بودند ، نمیدانم ، راجع به صداقت مالی ایشان خیلی صحبت هست . شما اطلاعی از این مـــــــــــــــــــــــ دارید ؟

ج - من بطور کلی عرض کنم خدمتتان ، عواملی که در رژیم شاه می آمدند تمام آلوده بودند . این باصطلاح ، یک چیز کلی . هیچ کس هم این قضیه را نمی تواند انکار بکند ، همه آلوده بودند ، از لحاظ مالی و از لحاظ مسائل دیگر ، و تمام اینها اِوامر بنده و غلام و برده بودند . تمام اینها روی بند و بست و روی تملق و چاپلوسی و باصطلاح ، غلامی و چاکری می آمدند . اینها چیزهایی بود که ، ایشان هم یکی از همان عوامل بودند .
فرقی نمی کند .

س - شما هرگز آشنائی داشتید با آقای شیخ محمود حلبی که این روزها معروف است که ایشان رئیس حجتیه هستند ؟

ج - نه ، بنده اصلاً آشنائی نداشتم . یک مسئله ای راجع به این خانم پارسا عرض کنم خدمتتان . خانم پارسا خیلی امیدوار بود به اینکه در این محاکماتی که می کنند چیز به او کمک بکند .

س - آقای با هنر ؟ آقای بهشتی ؟

ج - آقای بهشتی . به همین دلیل یک خط و خطائی کرد و در آنجا گفت که ، گفتند "بهائی هستید شما" . گفت " اگر من بهائی بودم مشاوران مذهبی و کتاب نویسی وزارت فرهنگ آقای دکتر بهشتی و آقای دکتر با هنر نبودند . " خود این قضیه باعث شد که شدیداً " بضرر او تمام شد . بنحیث معنی بضرر او تمام شد . بعداً " هم در مسئله اینکه او را تیرباران بکنند دو دسته شده بودند . یک دسته آنها را می گفتند " بکنید " ، یک دسته آنها را می گفتند " بکنید " ، یک مصاحبه ای توی روزنامه بنده خواندم که آن رئیس زندان آن موقع

س - کدام روزنامه ؟

ج - روزنامه اطلاعات مال هم اینها ، همان موقع که ایشان بود ، بعد از اینکه ایشان را کشتند ، و یک مصاحبه ای بود در آن مصاحبه ، بنده این را عرض کنم بطور کلی من از لحاظ اعدام ها شدیداً " مخالفم " . از لحاظ اصول شدیداً " مخالفم " . و این خانم را که کشتند ، او را اعدام کردند یکی از اعمال جنایتکارانه است . یعنی خیلی ...

روایت‌کننده : محمد درخشش

تاریخ مصاحبه : ۳۰ جون ۱۹۸۲

محل مصاحبه : چوی چیس ، مریلند

مصاحبه کننده : فیا صدقی

نوار شماره : ۸

ج - بله ، برای اینکه ما معتقدیم اگر به سیستم دموکراسی معتقدیم ، تمام اینها بایستی محاکمات قانونی می شدند ، حتی خود هویدا ، محاکمات قانونی می شدند ، و بطور کلی چهره رژیم گذشته با محاکمات اینها برای دنیا و برای مردم ایران روشن می شد که چی هست؟ و چطور هست؟ و این سیستم که اینها انجام دادند ، این سیستم بتمام معنی جنایتکارانه بود. که این افراد را بیاورند و بعدهم محاکمه بعد هم بکشند. یک چیزی هم اسم آن را بگذارند محاکمه . و بنابراین اعدام خانم پارسا هم یکی از آن اعمال جنایتکارانه‌ای بود که اینها کردند. مثل سایرین که بایستی در محاکمات در ~~محاکمات~~ مردمی و ملی اینها بایستی محاکمه می شدند .

س - آقای درخشش ، شما با آقای سرلشکر قرنی چه آشنایی داشتید وجه خاطراتی از ایشان دارید؟
ج - بله ، سرلشکر قرنی از دوستان من بود . ازدوستان خیلی نزدیک من بود. اولین بار ، ارتباط من با او خیلی جالب بود ، که ایشان در چیز بود ، با مطلق ، یک مامور انتظامی نمیتوانم بگویم . چون آن عنوان های سابق را بنده یاد من نمی آید . ولی یک آدمی بود که ، یک افسری بود که در قسمت های اطلاعاتی گویا کار می کرد ، بدون اینکه کوچکترین تماسی من با ایشان داشته باشم ایشان درخواست ملاقات با من کرد . یعنی گفت " با هم ملاقات کنیم " . البته ایشان می توانست مرا احضار کند ، درخواست هم نکنند ، بنده هم مجبور بودم بروم . اما ایشان بمن تلفن کرد و گفت " آقا ، من ، " عین جمله ، گفت " من

میخواهم با سرکار یک ناهار بخورم . " خیلی خوب .

س - قبل از آن شما با ایشان دوستی نداشتید؟

ج - ایداً . بنده رفتم با ایشان ناهار خوردم .

س - چه سالی بود این ؟

ج - واله سال آن، خیلی مدت گذشته است . نمیدانم ، بخاطر من نمی آید . چون شفا هست

تاریخ را باید دقیق گفت بعقیده بنده . چون من خودم معلم تاریخ هستم اینستکه عیلاقه

دارم به اینکه تاریخ را دقیق بگویم .

س - بله ، بفرمائید .

ج - بهرحال ، بعد از این جریان ایشان در آن جلسه ای که ما ناهار خوردیم حرف هائی زد که

من دقیقاً " پیش خودم احساس کردم که این آقامی خواهد بطور کلی برای من پرونده بسازد

و زیر پای مرا بکشد . چون حرف هائی زد که آن حرف ها ، یعنی تمام کارها و مبارزات ما

را تأیید کرد . در صورتیکه یک کسی که در یک جائی قرار گرفته باشد که کارش عکس این

باشد . بهرحال ، من مدتی ابا داشتم از ، با صلا ح ، وقتی یکی دودفعه هم تلفن کرد گفتم

که " اگر احضار است . محبوم بنده بیایم ببایم . " گفت ، " نه ، اگر احضار بود که تنوی

اداره احضار می شدید ، احضارتان می کردم . من میخواهم با شما ... " گفتم که نه من

نمیکنم . دو دلیل داشت . یکی اینکه واقعا " شک وتردید داشتم . یکی اینکه بدنامی

بود آدم با یک کسی بیاید ملاقات کند ، فلان کند . بدنامی بود نمیخواستم . این یک مدتی

گذشت تا اینکه ایشان با یک عده دیگر امثال من هم ملاقات کرده بود . آنها هم بمن

گفتند . دیدم که یک مقداری این قضایا و این کاری که دارد میکند خارج از کار وظیفه

اداری اوست . و یک برنامه هائی باید داشته باشد . بهرحال ، این قضیه بود . بعد

ایشان آمد معاون وزارت جنگ گویا . بله ، معاون وزارت شد و تماس ما بیشتر بود

بعد جلساتی هم بود . البته بصورت جلسه سیاسی نبود . ولی خیلی با هم دوست بودیم .

تا اینکه گرفتار شد در آن موقع گویا بعنوان کودتا و گرفتند و گویا

یک پنج سالی شش سالی زندانی بود که دفعه دوم هم به

گرفتار شد و زندانی بود . از آن به بعد از این جریانات دیگر

می دیدیم همدیگر را ، ایشان خیلی بمن اعتقاد داشت . بتمام معنی به مبارزات ما

اعتقاد داشت. تا اینکه یک روزی ایشان ، من در زمان شریف امامی زندانی شدم . آخرین بار که زندانی شدم . آخرین بار که نبود چون بعد از آن هم بودم . زندانی بودم بیمار در آنجا ، مرا منتقل کردند به بیمارستان ، فشار خونم بالا بود مریض شدم . بعد که مرا ، نه بعنوان مرض ، در آن موقعی بود که همه فریاد می زدند "زندانیان سیاسی را آزاد کنید" تعداد زیادی از زندانیان را آزاد کردند بنده را هم آزاد کردند . در آن موقع ایشان آمد منزل ما و خواهش کرد که باهم تنها باشیم و بودیم و اینها . بمن اصرار کرد به اینکه " آقای درخشش ، من میخوام بروم به پاریس " . خیلی اعتقاد به خمینی داشت . خیلی اعتقاد داشت . "میخوام بروم آنجا و میخوام در خدمت باهم برویم . دوتائی برویم ." گفتم بنده به هیچ عنوان این کار را نخواهم کرد . و من اعتقادی به آخوندها ندارم و اعلام هم تقریباً " کردم . و من اگر مبارزه میکنم مبارزه برای آزادی است . مبارزه ضد استبدادی است . مبارزه برای به کرسی نشاندن حکومت آخوند نیست . اگر شرایطی من بداند به اینکه آخوند بیايد مبارزه هم میکنم . گفت ، " این آقا غیر از آنها است . این چنین است و سخنرانی اش را بخوان و صحبت هایش را . " گفتم بنده این کاره نیستم . بهرحال ، ایشان رفتند و آمدند . چون حالا قضا یا مقل است و خوب ، ایشان با نهضت ملی کار می کرد دیگر . آقای قری .

س- با نهضت ملی منظورتان نهضت آزادی و اینها است ؟

ج- با همه اینها . با همه اینها ارتباط داشت . آنها هم با او ارتباط داشتند . بهر حال یک افسری بود که جبهه ملی و نهضت ملی ایشان را بعنوان یک نظامی ملی قبول نکرد .

س- بخاطر این که شایع بود که ایشان میخواستند کودتا بکنند ؟

ج- بخاطر زندان رفتن او . بخاطر مبارزه او با شاه . بخاطر اینکه تنها افسری بود که آه در بساط نداشت . بخاطر اینکه درست بود . واقعا " پاکدامن بود . بتمام معنی پاکدامن بود . اینها خصائص آن آدم بود . آدمی بود که باهوش بود . آدمی بود که واقعا " اعتقاداتی داشت . بله ، بهرحال ، ایشان آمدند و رئیس ستاد شد . یعنی خمینی آمد و رئیس ستاد شد ایشان . بعد باز دوباره بمن تلفنی کرد و شامی باهم خوردیم و گفتم

"آقای درخشش، شما اعتقاد به آخوندها نداری این غیر از آن آخوندها است. من از شما خواهش دارم به اینکه شما یک جلسه یک ساعت دو ساعت دو به دو با آقای خمینی با هم بنشینید صحبت‌هایتان را بکنید. صحبت کردن که ضرر ندارد." گفتم دو شرط دارد. شرط اول اینست که کسی نباشد. شرط دوم آن اینست که اعلام نشود در روزنامه. گفت "هر دو تا را من قبول دارم. من میگویم نکنند." آمد ایشان تلفن کرد و بعد بمن تلفن کرد و گفت، "من خودم می‌آیم تو را می‌برم." سوار ماشین شدیم و با هم رفتیم به مدرسه علوی. آقای خمینی در مدرسه علوی بود دیگر. آمده بود در یکی از همین مدارس که عرض کردم. رفتیم آنجا و جمعیت عظیمی بود و جمعیت را پس زدند و پیش زدند و ما رفتیم و آن آقای احمد آقا ما را برداشت برد تو. آقای قرنی، البته آن امام هم آن موقع هنوز امام اینطوری نشده بود، یعنی می‌دانید که دیکتاتوری درجه بندی دارد. شاه هم اول این طوری نبود که، به درجه می‌آید و میرود و بعد یک دفعه می‌شود خدا. اول حجت‌الاسلام است و بعد آیت‌الله است و بعد، عرض شود که، نایب‌الامام است و بعد امام است و بعد هم امام را قبول ندارند می‌رود به سمت خدا، بهر حال، ایشان آمد و گفت، "بنده کاری ندارم. آمدم ایشان را ببرم. این شما و این فلان." رفت گفت، "من بعد می‌آیم خدمتان." گفتم خیلی خوب. ایشان رفت و بعد

س. و شما تنها شدید با آقای خمینی؟

ج. احمد آقا توی اطاق بود. آقای خمینی گفت، "چون قرار گذاشتیم با آقای درخشش دوتایی صحبت‌کنیم شما هم برو بیرون." ایشان هم رفت. بنده و ایشان دوتایی ماندیم. ایشان در حدود سه ربع مسلسل برنامه‌هایش را گفت. یک مقداری راجع به فرهنگ صحبت کرد. که "بله، این فرهنگ، عرض شود که، باید اسلامی بشود و فلان." البته مفهوم اسلامی هم آن موقع معلوم نبود. چون تازه آمده بود دیگر. هنوز مسئله‌ای بنام، نمیدانم، مجلس و فلان و اینها نبود. اسلامی بشود و فلان و اینها. ایشان بمن پیشنهاد کرد که "آقا، شما هفت بار زندان بودی. من تاریخچه‌ات را میدانم. بالاخره من هم میدانم که شما چکار کردی در آن رژیم فلان و فلان و الان زمانی است که دست به دست هم بدهیم، با هم کار کنیم، بهر حال مبارزه کنیم. وقت و ایام شما است." و از این صحبت‌ها. بنده جوابی ندادم به

ایشان . بلند شدیم آمدیم . شب با آقای قرنی که صحبت کردیم گفت ، " چه دیدی ؟ " گفتم
واله ، اگر آقا کوله بکند توی این مملکت ، این مملکت نابود خواهد شد . خاصه فرهنگ
این کشور . این تماشایی که آقای خمینی مطرح کرد . گفت " آقا ، شما اشتباه می کنید . واله
نیست . این طور نیست . " بهر حال ، به ایشان گفتم " آقا ، یک روزی می رسی . خودت هم
به این کار من می رسی . ما اهل کار و همکاری با این قضایا نیستیم . به هیچ عنوان . "
خرب ، این رابطه ای که بنده با ایشان داشتم ، فردا هم توی روزنامه نوشتند که " ملاقات
خصوصی آقای درخشش با آقای خمینی " . ما تلفن کردیم به آقای قرنی . گفتیم " آقا ، قرار
اول درست بود . کسی توی اطاق نبود . قرار دوم چرا ؟ " گفت ، " واله ، آنجا یک مقدار
مخبر بودند ، فلان بودند ، نوشتند . " بماند . این چیزی که نوشتند توی روزنامه و این
رابطه ای که من با قرنی داشتم و قرنی هم آن موقع خیلی مورد توجه بود یک مقدار باعث
زحمت ما شد . و یک مقدار هم ما اشخاص را شناختیم . آن عواملی که دست و پایی کردند
هم اینها که الان میگویند که " مرگ بر خمینی " و نمیدانم فلان . رفتند توی رژیم خمینی
همکاری کردند ، این عوامل کوشش کردند هی مراجعه به بنده به اینکه " آقا ، یک کاری
برای ما بکنید . " خنده دار است با آن وضع . حالا بهر حال این هم تاریخی دارد . بهر
حال قضیه گذشت . این رابطه بنده بود با ایشان . بعداً " هم موقعی که استعفا می خواست
ایشان بدهد . استعفایش را نوشته بود آمد منزل ما ، و من به ایشان گفتم که " خوب ،
اگر استعفا میخواهی بدهی باید بروی اجازه بگیری از خمینی . برای اینکه اگر برخلاف ، "
گفت " نه ، من اجازه گرفتم . برای اینکه یا دولت باید باشد یا من باید باشم . دولت
که نمیتواند برود . بنابراین بنده باید بروم . من اجازه ام را هم گرفتم و رابطه ام
هم با آقای خمینی حفظ است و ایشان هم خیلی بمن علاقه دارد . منهم علاقه دارم و بنابر
این من استعفا می دهم . " بعد استعفایش را آورده بود که بنده هم بخوانم که مثلاً "
اینها . بنده خواندم گفتم خوب ، اینجا شما این چیزها را خیلی زیاد نوشتی که تجلیل
کردی و فلان . " گفت " من عقیده ام است . " واقعا " هم عقیده اش بود .
س- تجلیل از آقای خمینی ؟
ج- بله . گفت که عقیده اش است . واقعا " هم خوب ، آن موقع عقیده داشت دیگر .

بهر حال ، یک نسخه از آن استعفايش را هم پيش من گذاشت و گفت که " اگر احيانا " ، بهر حال ، یک اتفاقي برای من افتاد آن استعفا را شما خواستيد منتشر بکنيد . "

یک چنین چیزی هم بمن داد .

س- شما بعد از آن ديگر با آقای خميني ملاقاتي نداشتيد ؟

ج- ابتدا " ، به هيچ عنوان . ايشان یک دفعه ديگر هم بمن اصرار کرد . وقتی که خميني رفته بود قم ، تلفن کرد بمن که " آقا ، من با هليکوپتر ميخواهم بروم قم . شما هم بيا باهم برويم . رابطه را قطع نکن . " گفتم " آقا ، نه ، مرا معاف کنيد از اين کار . "

س- شما راجع به آقای بهشتي صحبت کرديد و مثل اينکه آقای بهشتي یک بار هم يک تماسي با شما داشتند . پيامي از جانب آقای خميني برای جامعه معلمان برای شما آوردند .

ج- بله ميدانيد ، حقيقت امر اينستکه بعد از آن ملاقاتي که من با خميني داشتم . حال البته ، هم رابطه با آن دارد هم رابطه با چيز ديگر . آقای بهشتي بمن تلفن کرد گفت ، " آقای درخشش ، من ميدانم به اينکه آقای خميني به شما پيشنهاد همکاري کردند و ما بسيار از اين قضيه خوشحال هستيم ، بتمام معنی . اينستکه اگر موافقت بکنيد یک جلسه سه نفری داشته باشيم ، من و باهنر و تو و اين سه ناشي بگيريم بنشينيم اصلا " راجع به مسائل مملکت مشورت با هم بکنيم . " خوب ، همان حرف ها که ، " ما اعتقاد بـ تو داريم . ميداني که ما عضو جامعه بوديم و هستيم . " از اين صحبت ها . " قبلا " هم تماس داشتيم . " گفت ، " اگر موافقت بکني اين جلسه توی خانه آقای دکتر باهنر باشد در جماران . " همان جائي که خانه آقای خميني الان هست . " در آنجا باشد از لحاظ اينکه ، آن موقع موقعي بود که غروب مردم جرأت نمی کردند از خانه هايشان بيابند بيرون ، " از لحاظ

اينکه شما نميتوانيد بيايد ، علاوه ماهم ميخواهيم بياشيم با پاسدار بايد بياشيم و اين توی محل با پاسدار یک ماشين جلو یک ماشين عقب درست نيست . بعدا " هم ما ملاقات کنيم . " گفتم برای من مطرح نيست . من هم بدم نمی آيد به اينکه یک چنین چیزی باشد . ما رفتيم منزل ايشان . بنده رفتيم و آقای بهشتي هم آمد و سه نفری نشستيم و عرض شود که ، در آن جلسه بعد از خوردن شام و با مصطلاح اينها ، شايد آن جلسه تا دو و نيم

یا سه بعد از نصف شب طول کشید ، خوب ، آقایان برنامه‌هایشان را گفتند که ، ما چه کار می‌خواهیم بکنیم ، چه عملی می‌خواهیم بکنیم . می‌خواهیم مذهبی کنیم . می‌خواهیم اسلامی کنیم . می‌خواهیم فلان کنیم . از این صحبت‌ها ، گفتم " بهر حال ، این برنامه‌های شما است . من که ، البته من مسلمان هستم اما از مسائل اسلامی من اطلاع ندارم . اینکه شما دارید می‌گوئید اسلامی آن را هم نمیدانم چیست ؟ نمیدانم می‌خواهید چکار کنید ؟ برنامه مشخص که شما ارائه نمی‌دهید . می‌گوئید می‌خواهید اسلامی بکنید . آن شما بهر حال در امور اسلامی وارد هستید آن که بنده که وارد نیستم . اما بطور کلی آن چیزهایی که آقای خمینی بمن گفتند این چیزهایی است که مأیوس‌کننده است و به این صورت است و به این قضا یا " . گفتم که ایشان این صحبت‌ها را راجع به فرهنگ گفتند . همان جا هم مسئله چادر را مطرح کردند . یکی از چیزهایی که همان جا بمن مطرح کرد گفت " آقا ، این زنها دست‌هایشان بیرون است . پاهایشان بیرون است . معلم هستند اینها بایستی " عرض شود ، " حجاب داشته باشند " از این صحبت‌ها ، همان برنامه‌هایی که ، تمام اینها را بما گفتند . بعد آخرین جمله‌ای که بنده گفتم و بلند شدم که بعداً " هم مرا بما ماشین خودشان با پاسدارها آوردند به منزل رساندند . چون آن موقع که دو بعد از نصف شب که بنده نمی‌توانستم بیایم توی کوچه ، اصلاً " نمی‌شد . گفتم که ، " آقای بهشتی و آقای باهنرایسن ره که شما می‌روید به ترکستان نیست . این ره به گورستان است . به گورستان ختم می‌شود به ترکستان ختم نمی‌شود . این را بعد از تمام این صحبت‌هایی که ما کردیم این است ، " بعد از اینکه آقایان صحبت کردند مغلط با من ، گفتند که " خوب ، حالا شما که آمادگی همکاری با ما ندارید . " گفتم " اصلاً " نمیدانم شما کی‌وجه کاری می‌خواهید بکنید ، ما ندارم ، آخر شخص که وجود ندارد . شما می‌خواهید در آینده چکار بکنید ؟ همکاری با ما . اصلاً " این مطرح نیست . به چه همکاری ؟ باچی ؟ با کدام برنامه ؟ با کدام نقشه ؟ با کدام برنامه اقتصادی ؟ با کدام برنامه فرهنگی ؟ آخر چه جوری است ؟ یک وقت است بمن می‌گوئید که آقا ، بیایید در برنامه شرکت بکنید و من نظریه‌ام را بگویم و الان یک چیزهای کلی شما می‌گوئید بنده می‌گویم مخالفم ، موافقم . بعد که برنامه تصویب شد یک وقت نه ، می‌گوئید بیایید با ما همکاری

کنید؛ نمیتوانیم. آقای بهشتی بمن گفت " خوب، آقای درخش، تکلیف جامعه معلمان ایران چه میشود؟" گفتم یعنی چه؟ جامعه معلمان ایران به آن رژیم به این رژیم، پنجاه سال است، چهل و هفت سال بود آن موقع، سابقه دارد. جامعه معلمان ایران خود جناب عالی که عضو آن هستی میدانی ماده‌ای دارد که "جامعه معلمان ایران باید مستقل باشد و به هیچ جمعیتی، دولتی نباید به پیوندد، یعنی چه؟ گفتند" آخر، این دولت دولت غیر از آن دولت‌های سابق بوده. آن ماده اساسنامه را برای آنها،" گفتم نه، این اساسنامه برای همیشه است. مگر اینکه اگر بخواهد تغییر پیدا بکند جلسه عمومی را ما تشکیل بدهیم. در آن جلسه عمومی به تمویب، با مصلاح،

س- هیئت‌رئیس.

ج- نه هیئت‌رئیس. تغییر اساسنامه با مجمع عمومی است. به اطلاع مجمع عمومی میرسانیم. شهرستانها هم باید تشکیل بدهند. بعد کمیته تشکیل می‌شود. اساسنامه را که قانون اساسی ما است. همین طور که ما نمیتوانیم تغییر بدهیم. گفتم بهر حال، همین مسائل اگر خاطرتان باشد آن اوائل ما با حزب توده داشتیم. آنها هم میخواستند، بطور کلی، بیایند و جامعه معلمان ایران را وابسته کنند. بر مبنای همین اساسنامه بسود که ما به حسابشان رسیدیم. ایشان گفتند که، " خوب، آقا، یک عده از معلمان اسلامی هستند." گفتم خوب، یک عده از معلمان هم غیراسلامی هستند، نه غیر اسلامی. ایـــــن اساسنامه میگوید " معلمان با هر طبقه ... " گفتم اولاً" یک عده معلمان اسلامی نیستند تمام معلمان اسلامی هستند. اینجا کشور اسلامی است، معلمان هم همه اسلامی هستند، غیر اسلامی نداریم. خوب، البته، معلم یهودی هم داریم. که خودش هم میگوید من یهودی هستم. زردشتی هم داریم. اما بقیه مسلمان هستند. گفت، " نه، منظور ما از اسلامی آن نیست. اسلامی که ما میگوئیم." گفتم، خیلی خوب، شما اگر اسلامی خاصی دارید بنده نمی‌دانم. گفتند که، " خوب اگر شما، شما بیاشاید یک اعلامیه، شما تا بحال هیچ نوع اعلامیه‌ای ندادید در با مصلاح، تأیید خمینی. هیچ‌نوع ندادید. نه قبل، نه بعد، نه حالا. یک اعلامیه لااقل در تأیید بدهید." گفتم ما حق چنین کاری را نداریم. ما البته، اگر حکومت و دولت کار خوبی کرد ما تأیید می‌کنیم. اگر کاربردی کرد

می گوئیم ، با مطلق ، انتقاد میکنیم . این کار ما است . کار دیگری نمی توانیم بکنیم . گفت ، " پس با این حساب مثل اینکه جناب عالی سر یا غی گری دارید؟ " گفتم یعنی چه؟ بنده نمی فهمم اصلاً " یا غی گری با کسی؟ با چس؟ گفت ، " ما اگر احیانا " خودمان یک جامعه معلمین اسلامی بوجود بیاوریم شما ناراحت نمی شوید؟ " گفتم اولاً " که بنده با مطلق ، صاح جامعه معلمین نیستم . صاحب خانه نیستم . بنده هم یک معلمی هستم . اولاً " چرا ناراحت بشوم؟ دلیلی ندارد . ثانياً " مگر جامعه معلمین ارث پدر بنده است؟ شما شش تا جامعه معلمین بوجود بیاورید . آن جلسه گذشت . یک جلسه بعدی هم ایشان تلفن کرد دوباره از من سزل خود آقای بهشتی باز با آقای باهنر بود . یکی دیگر از رفقای ماهم بود . شاید صلاح نباشد اسم آن آقا را ببریم . بهر حال ، در آن جلسه هم همین بحث شد . بیشتر در آن جلسه روی جامعه معلمان ایران شد . که ما آنجا گفتیم به هیچ عنوان مسئله مطرح نیست . و شما هر کاری میخواهید بکنید بکنید . آن جلسه دوم جلسه اولتیماتوم بود که " ما تصمیم گرفتیم این کار را بکنیم این دیگر امشب با شما است . اگر احیانا " قبول بکنید که همان جامعه جامعه معلمان باشد و همکاری داشته باشیم ، ما دیگر جامعه دیگری بوجود نمی آوریم . اگر قبول نکنید . " گفتم ، شخص من نیستم به هیچ عنوان . جامعه شما میگوئید . جامعه عبارت است از جمع ، جمع عبارت است از هیئت مدیره ، جمع یعنی مجمع عمومی ، تمام اینها وجود دارد . همه اینها را ما میتوانیم تشکیل بدهیم . گفت ، " نه ، ما نمیخواهیم به آنجا بکشد . این طول می کشد و نمی شود . " خیلی خوب ، بسیار خوب . دیگر البته ما با این آقایان ارتباطی نداشتیم تا اینکه آمدند بنده را گرفتند . وقتی گرفتند این آقایان دو سه بار تلفن کردند و بعد که من هم آزاد شدم .

س- چطور شد شما را دستگیر کردند؟ کجا؟ در منزل شما؟

ج- حزب توده بنده را گرفت . بله . حزب توده میدانید که آن اوائل کار ، حالا جالب در این است که دو سه تا از این روزنامه هائی که خارج منتشر می شود همین روزنامه هائی که اپوزیسیون اینها منتشر می کنند دیدم نوشته اند که " درخشش کمونیست است " . میخواهم بگویم که این قضا یا ، بهر حال ، میدانید سوابق ما را با حزب توده چیست؟ حزب توده

از لحاظ اینکه ما دقیقا "اطلاعات موشق در تاکتیک هایشان، وضع آنها داشتیم خیلی از ما ناراحت هستند دیگر. این خیلی میتوانند جدیدی ها و یا آنهائی که در مسائل سیاسی وارد نبودند بگویند. اما با ما نمیتوانند یک چنین معامله ای بکنند. آن اواشل کمیته تشکیل شد، چون بلیشو بود و این دولت موقت مفلوک نمیتوانست جلوی بلیشو را بگیرد. حزب توده هم برای خودش کمیته درست کرد. مجاهد هم برای خودش کمیته درست کرد. چپی ها هم کمیته جدا درست کرده بودند. هر کدام برای خودشان کمیته درست کرده بودند. هر کدام حکومتی برای خودشان داشتند. و هر کدام عواملی در زندان قصر داشتند. ملاحظه میفرمائید؟ اینها اینطوری بودند. خوب، بهر حال، یک شب ما منزل بودیم یک گروهی با مسلسل آمدند ریختند توی خانه من. آمدند توی خانه من و گفتند "آقا، بیا برویم". گفتم، آقا این شما از کجا آمدید؟ گفتند، "از کمیته". کدام کمیته؟ "به شما مربوط نیست." گفتیم،

س- کارتان را.

ج- کاغذتان را نشان بدهید. کارتان را نشان بدهید. یکی از آنها مسلسل را گذاشت توی سینه من. گفت "این کارت بنده". چاره ای نداشتیم. چشهای بنده را بستند و بردند. بردند انداختند در یک سوراخی در همان زندان قصر. و دیگر ما رابطه مان با خارج قطع بود اصلا" نمی دانستیم کی هستیم؟ کجا هستیم؟ چه میکنیم؟ نمیدانم، اینها همهاش قطع بود. از این قضیه چهارده روز گذشت. بعد از چهارده روز، بله، سیزده روز، دوازده روز گذشت. بعد از آن من بعلت، عرض شود که، گرفتار مسائل چهار باصطلاح، ادرار شدم. بعلت اینکه خوب، برای، باصطلاح، رفتن به تخلیه، زمان بمن نمیدادند دیگر. باید مثلا" مدت ها بایستم آنجا یکی بیاید بنده را ببرد. و حال بهم خورد و بصورت واقعا" بحالت اغما در آمدم. اینها خوب، حالا چرا ما را نکشتند یکی از جریاناتی بود که، آن موقع می کشتند خیلی ساه بود، حالا چرا این کار را نکردند؟ بنده نمی دانم. اینها آمدند و رفتند یک دکتر آوردند. دکتر گفت "ایشان را بایستی برداریم ببریم به بهداری. برای اینکه ایشان ادرارش بنسد آمده بایستی". گفتند، "هر کاری میخواهید بکنید همین توباید بکنید". گفت، "آخر بابا اینجا که

نمی‌شود. " دکتر اعتراض کرد گفت " من این کار را اینجا نمی‌کنم . باید یک جایی باشد که فد عفونی باشد . این که نمی‌شود که . " دکتر رفت اطلاع داد که " آقا ، این آقا این توست . اینها نمی‌گذارند بیايد . " به کسی ؟ به دادستان انقلاب . در این موقع یک دفعه دادستان انقلاب و یک آقائی بود بنام س - دادستان انقلاب کسی بود ؟

ج - آقاي آذری قمی ، آذری قمی و یک آقائی بود بنام آقاي ورامینی که گفت نماینده ، باصلاح ، امام درزندان و یک آقائی هم بود بنام همین گیلانی، همین محمد گیلانی، همین بقول بابا دؤخیم . این سه تا آمدندو عرض‌شود که ، خودشان را معرفی کردند . هیچکدام از اینها رابنده نمی‌شناختم . خودشان را معرفی کردند و بتمام معنی معذرت‌خواهی از من که " ما ، این اتفاق را شما به فال نیک بگیریید که شما یک چنین گرفتاری پیدا کردید و الا ما اصلا " نمی‌دانستیم که شما اینجا هستید . چه جوری هست ، چه جوری نیست . " اتفاقاً " ظهري بود در همان بهداری آمدند و گفتند ما ، برای اینکه دل ما را چیسز کنند ، گفتند " آقا ، اینها ، " برای اینکه آن موقع واقعا " اینها مسلط نبودند . مسلط نبودند و نیروی ما نیروی قوی بود ، اینها بیم داشتند . گفتند که ناهار را باهمم بخوریم . نشستند و ناهار خوردیم و عرض‌شود که ، فرستادند و تلفن کردند زن من آمد و خوب ، ایشان هم نمی‌دانست من کجا هستم ، میدانست خوب ، آن شب ما را گرفتند دیگر . بله . ازایشان معذرت و از خود بنده معذرت و این طرف و آن طرف . وبعداً " هم گفتند تا عصری شما اینجا بمانید ما تحقیق کنیم ببینیم این عواملی که با شما این معامله را کردند کسی ها هستند ؟ خیلی خوب . ما آنجا بودیم در همان بهداری . خیلی ، باصلاح ، اینها می‌آمدند می‌رفتند و باصلاح خودشان محبت می‌کردندو حتی مرا قسم دادند . حالا قسم خودشان ، که " قسم بخور به قرآن که تو ، " البته قسم نخوردیم ولی گفتم " من قول میدهم قول من بهتر از قسم من است ، " که این مسئله را جایی افشاء نکنید . " چون من بهر حال یک موجودی جزو موجود ملیون بودم به اصطلاح . هنوز آن مسائل نبود که ملیون را بگیرند . اوائل کار بود دیگر . شروع نشده بود . این برای آنها آبروریزی بود . بتمام معنی برای آنها ناراحت‌کننده بود که این قضیه اتفاق افتاده است . و واقعا " هم آنها

نکرده بودند. بهرحال، عصری آمدند و بیا گفتند که " ما پانزده نفر را گرفتیم، که اینها هم در زندان هستند. هم در قسمت بازرسی هستند. هم در بازپرسی هستند. اینها حزب توده هستند. و اینها اینجا شبکه‌ای تشکیل داده بودند و بهرحال میخواستند این کار را ادامه بدهند. و همین درست است که به شما صدمه خورد، اما این کار باعث شد که ما اینها را شناختیم." بعد گفتند " ما باید از شما معذرت بخواهیم." گفتیم لزومی ندارد. گفتند " در روزنامه معذرت بخواهیم." گفتیم نه، لزومی ندارد. گفتند " یک کاغذ، رفتند و آمدند. یک کاغذ نوشتند. این کاغذ را تلفنی اعلام کردند به دولت. گفتند " عینا" شما این را هم بنویسید به آقای درخشش"، نشستیم. آن کاغذ را آن نوشت و دولت هم آوردند دادند به ما و با سلام و صلوات آمدند و گفتند، " ما خودمان میخواهیم تا منزل شما را ببریم." گفتیم احتیاجی نیست ما با خانم ملین میرویم. این کاغذی که نوشتند بنده فکر میکنم به هیچ کس تا بحال در جمهوری اسلامی چینی باصطلاح، چیزی ندادند. به هیچ عنوان. چون میدانید، افراد را اگر می گرفتند و می گفتند بی گناهند، می گفتند خوب، برو دیگر، این است. عرض شود که، نوشته است که.

س- این نامه را دادستان انقلاب اسلامی استان مرکز، تهران؟

ج- اینجا را ببینید دادستان انقلاب اسلامی استان مرکز، آقای آذری قمی. نوشته است که این است. با نامه و تاریخ. تاریخ آن هم ۵۸/۲/۹. نوشته است که " جناب آقای محمد درخشش، رئیس جامعه معلمان ایران، " پس بنابراین این آقایان لاقال به جامعه معلمان ایران هم ما را قبول داشتند. بله. " ناراحتی و مشکلی که در اثر یک اشتباه به دست عواملی غیر مسئول و یا مفرض برای شما اتفاق افتاد عمیقاً" مرا متأثر نمود. مبارزات جناب عالی علیه رژیم فاسد شاه مخلوع و محرومیت ها و زندان هائی که در دوران طولانی استبداد سیاه برای کسب آزادی و استقرار حکومت قانون تحمل نمودید بر هیچکس پوشیده نیست. توفیق شما را در خدمت به انقلاب ایران و جامعه معلمان از خداوند متعال مسئلت دارم. امضاء و مهر." البته عین این نامه را هم به دولت ابلاغ کردند که دولت بنویسد و دولت هم دقیقاً " همین نامه را نوشته که ملاحظه می فرمائید. منتهی بعنوان

اینکه چیز دادگستری بوده وزیر دادگستری وقت امضاء کرده است. بله، وزیر دادگستری وقت هم که آقای میشری بود که امضاء کرده است. منظورم اینست که اینک بنده عرض کردم بعد از شریف امامی هم بنده زندان رفتم، عرض شود این بود. والبته آن زندانی که آنجا بود خاطره وحشتناکی من دارم. برای اینکه خوب، یک جایی بود معلوم است که چه است. اما من، مسئله خواب و اینها هم که نبود در آن چهارده روز، بماند. اما در آن موقع صدای ضجه و گریه و شلاق بیست و چهار ساعته افرادی که شکنجه می کردند به گوش من می آمد. این معلوم بود آنجایی که من بودم در جوار آن، در نزدیکی آن، عرض شود که، افرادی را می آوردند برای شکنجه. یعنی جایی که شکنجه می کردند یک جایی نزدیک آنجا بود که شلاق می زدند. صدای ضربه شلاق و ضجه ها و گریه ها، و یکی از چیزهایی که آنجا من، حالانها هنوز شکنجه باب نشده بود، یکی از چیزهایی که من آنجا دیدم و فهمیدم شکنجه خیلی شدید است اینست که نمی گذاشتند آن آدم بخوابد. چون وقتی که می دیدم یارو می گفت، فریاد می زد که، فحش می داد که "بلند شو، بلند شو، میخواهی بخوابی؟" محکم شلاق میزد. بعد آن هم از حال رفته بود از ناراحتی. این، بهرحال، خاطرات خیلی وحشتناکی بود.

س- شما فرمودید ضمن صحبت هایتان که هفت بار زندانی شدید. یک بار آن زمان شریف امامی بوده است.

ج- دو بار آن زمان شریف امامی بوده است. یکی زمان اعتصاب سال ۴۰ معلمین، چون من آن موقع رهبر اعتصاب بودم به زندان افتادم، که در قزل قلعه بودم و محاکمه نظامی شدم. یک بار هم در دوره حکومت دوم شریف امامی زندانی شدم. این دو بار در آن دوره شدم. س- شما راجع به کتاب های درسی فرمودید و رابطه اشرف پهلوی با کتاب های درسی ایران. این قضیه کاملاً برای من مشخص نیست که اشرف پهلوی با کتاب های درسی ایران چه ارتباطی داشته است؟

ج- یک دکان. دلیل آن چیست؟ دلیل آن اینست که شما میدانید که در آن دوره بنیاد خیریه خیلی زیاد بود. اما بنیاد خیریه فقط و فقط بخاطر این بود که حتی از فقر و مسکنت مستمندان هم اینها سوء استفاده بکنند و پول در بیاورند، دلیل آن این بود. این مسئله کتاب های درسی و مبارزه بابتی سواد را ایشان در اختیار گرفته بود.

س- از طریق سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی .

ج- شاهنشاهی و خدمات اجتماعی بود . ایشان اعتقاد داشت به اینکه کتاب های درسی ابتدائی باید همه مجانی باشد ، البته اعتقاد نبود دکان بود . چه اعتقادی ؟ آن مسئله قرعه کشی را باز کرده بود . که میدانید که قرعه کشی
س- روزهای چهارشنبه بلیط بخت آزمائی .

ج- روزهای چهارشنبه بلیط بخت آزمائی که بهرحال ، آنهم توده های مردم بدبخت که چند تومانی که از عملی می گرفتند یک قسمت از آن را بعنوان اینکه بخت یاری کند . با آن تبلیغات وسیعی که انجام می دادند و فلان و خوش شانس و خوش فلان و اینها . می آمدند و این پول ها را می دادند و رقم عظیمی هر هفته از مردم می گرفتند . این کتاب های درسی را از آنجا . یکی از بااملاح ، مسائل آن ، چون بهرحال میگوید " کتاب مجانی است " ، بایستی یک چیزی ، حالا کتاب های درسی به اشرف چه مربوط است ؟ آن چیز غریبی است . حالانده اینکه فرمودید ، مملکت به فرح چه ارتباط دارد ؟ فرح چکاره بود که در تمام سرنوشت مملکت شرکت داشت ؟ مگر زن یک شاه باید در سرنوشت مملکت دخالت بکند ؟ از این قضا یا زیاد بود . یکی دو تا و سه تا نبود . یا آن یارو که برادر شاه بود . بسیار خوب ، برادر شاه . برادر شاه چه حق دخالت در مملکت دارد ؟ و از این مسائل . بهرحال . یکی از منابع درآمدشان یعنی پول هایشان از همان بلیط بخت آزمائی میگفتند کتاب های درسی را تامین می کنند . یکی دیگر آن هشت میلیون تومان بود
از وزارت فرهنگ سالیانته می گرفت بعنوان کمک به

س- چاپ کتاب ؟

ج- چاپ کتاب . و خوب ، بطور کلی یکی از چیزهایی که ما قطع کردیم همین بود . و البته بعد از اینکه ما رفتیم دادند . ولی در همین قضیه خیلی مشکلات بود که این پول گرفته بشود . داده نشد .

س- شما در آن زمان وقتی که این پول را قطع کردید آن وقت انتشار کتاب های درسی به چه روزی افتاد ؟

ج- انتشار کتاب های درسی بود . چون ما میدانید ، دلیل آن اینست که ما یک سال بیشتر

وزارت فرهنگ نبودیم . در یک سال یک دفعه کتاب درسی منتشر می شود . این یک دفعه هم دست آنها بود . حالا بعد در سال بعد متوسطه را ما عوض کردیم .

س- پس شما یک سال آن را ندادید به ایشان ؟

ج- یک سال آن را ندادیم . بلکه دیگر . نه ، اعلا" علاوه بر اینکه یک سال را ندادیم اگر بودیم کتاب های درسی در اختیار وزارت فرهنگ قرار می گرفت ، نه در اختیار آنها . ولی خوب ، کتاب هایی که چاپ شده بود . منتشر شده بود . ما که دیگر دلیلی نداشتیم .

س- بعدها کتاب های درسی در اختیار مؤسسه فرانکلین قرار گرفت ؟ اینطور نیست ؟

ج- مؤسسه فرانکلین هم یک مؤسسه ای بود باز در اختیار اشرف . یک چاپخانه خیلی وسیعی بود بنام چاپ افست ، آن هم در اختیار او بود . و اینها کتاب های درسی تمام در اختیار آن ها قرار گرفت و میلیارد میلیارد ، میلیون میلیون ثروت در آنجا خوابیده بود . برای اینکه تیراژ وحشتناک بود . تیراژ کتاب های درسی .

س- شما آشنائی هم با آقای صنعتی زاده ، رئیس مؤسسه فرانکلین داشتید ؟

ج- آقای صنعتی زاده ، نخیر . بنده آشنائی با ایشان نداشتم ، نخیر .

س- برای اینکه شایعه ای بود آن زمان که اصولاً "مؤسسه فرانکلین را در ایران سیـــــ
داشر کرده بود .

ج- واله ، مؤسسه فرانکلین را که به اینکه آمریکائی ها در ایران تاسیس کردند حرفی نبود . یعنی شایعه نبود . واقعی بود .

س- شما اطلاعی دارید که چگونه مؤسسه فرانکلین انتشار کتاب های درسی ایران را ، کتاب های مدارس ایران را بدست خودش گرفت ؟

ج- این مسئله آن مؤسسه نبود ، بلکه آن مؤسسه ، چون میدانید بهرحال ، انتشار کتاب های درسی را ، همانطور که گفتم ، دخالت کرد اشرف . بهرحال ، یک مؤسسه ای هم بایستی با هم باشند ، خوب ، فرانکلین بود . یعنی یک پیراهن عثمانی بایستی در آن بدهند دیگر . یک ، باصطلاح ، چهره ای به این کار بدهند . به اینکه یک مؤسسه فرهنگی این را منتشر می کند .

س- آقای درخشش ، شما خودتان دیگر هیچ مطالب و مسائلی دارید از رویدادهای تاریخ

ایران . یک خاطره ، چیزی داشته باشید که بخواهید به این فرمایشاتتان اضافه کنید؟

ج - والد من اگر مطالبی که یادم بیاید و سؤالاتی باشد ، بله ، میتوانم . اما

س - من در حال حاضر بیش از این سؤالاتی ندارم .

ج - بله . نخیر دیگر بعد از این قضا یا . نخیر . خوب ، میدانید این چیزهایی که صحبت

شد یک چیزهای کلی است . و اگر احیاناً " بخواهیم به مسائل اساسی تری توجه داشته

باشیم بایستی به اسناد و مدارک و بطور کلی پرونده‌ها بنده مراجعه بکنم که اینها

هیچکدام در اختیار من نیست‌الن . و به این دلیل است که خوب ، آن چیزی که بـ

حافظه‌ام آمد این چیزها را بنده عرض کردم . خوب ، بعد از این جریان یک سائلی هم

بود برای خود من اتفاق افتاد . یعنی برای همین مسئله ، میدانید یک قضا یا سـ

هست مربوط به این رژیم است بطور کلی ، خوب ، بنده عقیده‌ام را راجع به آقـ

بازرگان گفتم . حالا دیگران هم ، خوب ، همینطور . ولی یک سائلی هست که مربوط به همان

گروگان گیری هست . نمیدانم ، قضا یا ی

س - شما اگر اطلاعاتی دارید راجع به این مسائل برای ما بفرمائید .

ج - نه ، من اطلاعاتی به آن مورت ندارم . چون میدانید ، مسئله خاطرات است . خوب ،

البته در این خاطرات اطلاعات هم باید باشد بطور کلی . نه ، من اطلاعات بـ

ندارم . البته درست می فرمائید برای اینکه این چیزهایی که بنده میگویم ، خوب ،

ممکن است بنده اظهار عقیده بکنم ، نه اطلاع باشد . چیزهایی که لازم هست . خوب ،

اینها اطلاعاتی است که ، باصطلاح ، جنبه های تاریخی دارد . آنها را همانطور که عرض

کردم خدمتتان ، واقعیت اینست که بایستی من یک مروری بکنم به آن سائلی که جمع

کردم بصورت یا کاغذ ، پرونده ، کتاب ، یا این چیزهای دیگر . اینها مثلاً " فرض

کنید که ما یک کتابی نوشتیم بنام همین " باروت انقلاب " در سال ۶۵ ما این کتاب

را منتشر کردیم . و در آنجا من ، این کتاب دقیقاً " مشخص شده ، معین شده که ، اعلام

شده است در ۶۵ که ،

س - قبل از انقلاب ؟

ج - قبل از انقلاب . بله آن موقع همه چیز برقرار بود . در اینجا اعلام شده تمام ،

اینها مثلاً "مجموعه‌ای است از اسناد. مجموعه‌ای است از اسناد دلیل بر سقوط آن رژیم. و هست و دلیلی براینکه، یعنی برای ما روشن بود که رژیم سقوط می‌کند اگر بر آن مبنای برویم. بلکه اینها چیزهایی است که هست. بنده الان چیز بخصوصی نخیر، دیگر بخاطر هم نمی‌آید.

س- بلکه آنها را که شما بغداد "منتشر خواهید کرد.

ج- بلکه آنها را منتشر خواهیم کرد. چیز بخصوصی من الان ندارم درباره چیزی. دیگری جناب عالی هم فرمودید که سئوالی یادداشت نکردید که، بلکه، نخیر من.

س- بنابراین من با تشکر از شما به مصاحبه خاتمه می‌دهم.

ج- تشکر میکنم بنده از شما. بنده متشکر هستم.